

چہارم پیم دووم

سید فخر الدین شادمان

شہزادوں کے شہزادوں کے

بامقدمہ ایاز
دکتر عباس میلائے

9789953000000

Page 1 of 2



تسخیر

تهدان فرنگی

بقلم

دکتر سید فخرالدین شادمان

قیمت ۳۰ ریال

در اوائل این رساله نوشته‌ام «امیدوارم که جوانان مملکت این هدیه ناچیز را از من قبول کنند» و اگر بخت یار باشد آنکه امروز حکمروای دلاها و پیشوای جوانان ماست یعنی شاهنشاه جوانبخت جوان ما نیز بچشم لطف و عنایت و قبول در این رساله امعان نظر خواهند فرمود .

جوانان روشندل آزاد فکر معتقدند که ایران پیش از آنکه یکباره بدست تمدن فرنگی اسیر و گرفتار و بیچاره و بی اختیار شود خود باید آن را با اختیار و تدریج و بعقل و تدبیر مسخر کند و آرزومندند که بنیان این کار بزرگ که بود و نبود ملت ایران موقوف بآنست در ایام فرخنده سلطنت این پادشاه دانش پرور خیر خواه استوار گردد و زبان فارسی که عزیز ترین میراث ملی ایران و بزرگترین جلوه گاه فکر و ذوق ایرانیست از بد بدخواهان در امان بماند و علم و روشن غافل از آشوب روزگار و بیمایگان بی انصاف دیگر نتوانند تیت پاک بزرگان را بهانه عمل غرض آلوده خود کنند و مهمترین حربه لازم برای تسخیر تمدن فرنگی یعنی زبان فارسی را سست و خوار و بیمقدار سازند . روشندان آزاد فکر همه در انتظار آن نشسته اند که بلطف و خواست خداوندی و بتوجه و عنایت خاص همایونی راه و رسم لغت تراشی و فارسی کشی منسوخ و معدوم و اساس لازم لغت سازی موافق قواعد و اصول و مصلحت برقرار شود تا این ملت بزرگ ایران ، با زبانی کامل که گنجینه فکر درست و ذوق لطیف او باشد ، در زیر سایه این پادشاه و وطن پرست ملت دوست بجانب مقصد رهسپار گردد و در شاهرآه ترقی از هیچ ملتی عقب نماند .

سید فخرالدین شادمان

طهران بهمن ماه ۱۳۲۶

بنام خداوند جان و خرد

شکر خدا که نمردم و بیرونقی بازار لغت تراشی و بی اعتباری دگان لغت فروشی را دیده . غلط نویس گستاخ امروز هم کم نیست ولیکن چه خوبست که دیگر درست نوشتن را گناه نمیشمرند و ما را بمطالعه نوشته استادان ملامت نمیکنند و این خود نعمتست بزرگ و سزاوار شکر عظیم . عشاق فارسی که بکمال جمال این زبان دلفریب پی برده اند میدانستند که ایاه ذوق کشی و لغت تراشی نیمماند . فارسی را گاه بازیچه ابلهان و گاه پایمال بیخردان میدیدند و از مشاهده این حال خون میخورند اما کلام دلاویز سعدی را نیز پیوسته در خاطر داشتند که محالست که هنرمندان بمیرند و بیهنران جای ایشان بگیرند و همه را یقین حاصل بود که ایرانی عاقل اگر آزاد باشد بزبان جنّ و پری تکلم نخواهد کرد و لغت بد آهنگ زشت غلط نخواهد خرید و باین دیبای ظریف گرانها که بهترین متاع ایرانست وصله ناهم رنگ نخواهد زد .

جمعی از لغت تراشان بظاهر توبه کرده اند و لغت تراش بی پشتیمان بی خریدار چه کند که توبه نکند ؟ آری مردمانی که لغات زشت نادرست میتراشیدند کارهای دیگر پیش گرفته اند و بافته ذوق نامستقیم و فکر کج ایشان را جزیک مشت بیچاره بی یاد و هوش که الفاظ صحیح قدیم را بکلی فراموش کرده اند هیچکس طالب نیست و چرا چنین نباشد ؟ مگر تصوّر پذیرست که گلی برنگ و بوی خوش گفته فردوسی و سعدی

در میان باشد و گیاه بدرنگ بد بوی مصنوعی را در نظر اهل معرفت قدر و قیمت بماند؟ ایام معلّق زنی و جلوه‌گری بیدوقان و قتیست که جهل و زور میدان را از نوشته‌های درست خالی کرده باشد و گرنه هیچ ایرانی صاحب ذوقی از نظاره‌ عوالم نامحدود فکر که از دریچه کلمات مولوی و حافظ و امثال ایشان نمایانست بتماشای محصول طبع هوشنگ‌هناوید نخواهد پرداخت و خرمهره را بر گوهر اختیار نخواهد کرد.

بشکرانه این پیش‌آمد می‌خواهم برای هموطنانی که پس از پانزده سال اقامت در فرنگ بدیدنشان شادمان شده‌ام کلمه‌ای چند بنویسم. اما در فکرم که چه باید نوشت. آیا دیده‌را نا دیده و شده‌را ناشده بگیرم و مصیبت‌های ایران را از یاد ببرم و مانند کسانی که مدعی اصلاح کردن جمیع امور ایران شده‌اند و جز گمراه کردن ایرانی قصدی ندارند همه بدبختیها را از خطّ و زبان فارسی و حفظ آداب و سنن خوب ملی بدانم و بنویسم که تاشعر فارسی را از میان ببریم و از چپ بر راست ننویسیم و الفاظ نا درست پرازپ و چ و ژ و گ را جانشین لغات درست خوش آهنگ نکنیم و در تیرماه دربندربّاس گوشت خوک نخوریم و بقدر بعضی از ممالک فرنگ فرزندان حرامزاده وزن و شوهر طلاق گرفته نداشته باشیم و برای خشنودی مبلغ یعنی آخوندفرنگی بسه گانگی خدای یگانه و یگانگی خدای سه گانه او اقرار نیاوریم کار ما بسامان نمیرسد و یا دل بدریا بزخم و بشکر آنکه زبان فارسی هنوز بکلی نابود نشده‌است با خواننده این کلمات از سر صدق و صفا کلمه‌ای چند بگویم و بعضی از دردها را شرح بدهم؟

مطالب شیرین و نوشتنی از هر قبیل و موضوعهای دوپهلوی بیروح که

خواننده رامشغول و نویسنده را خوشوقت و لغت باف سبک مغز گران جان و مسلمان غافل و دین فروش نامسلمان همه را خرّم کند نیز کم نیست : اما در ایامی که بعضی از ایرانیان بیخبر از حقایق تمدن فرنگی تقلید کارهای ناشایسته را تمدن میخوانند و بدست خود میخوانند تمدن دو هزار و پانصد ساله ایران را نابود کنند بر خود واجب میدانم که در نخستین رساله ای که بعد از سفری دراز باستانه ملت بزرگ ایران تقدیم میکنم یکی از مهمترین مسائل اجتماعی را مورد بحث قرار دهم و امیدوارم که جوانان مملکت این هدیه ناچیز را از من قبول کنند و اگر عمر باشد و فرصت، باید باز این قبیل مطالب را بمیان آوریم و باهم بنشینیم و بگوئیم و بشنویم چرا که چیزهای گفتنی و شنفتنی بسیار داریم .

امروز ایرانی بیلائی گرفتار شده که بدتر از آن هرگز ندیده است . خانمان سوز بلائی که ریشه اش را خشک خواهد کرد و نامش را از دفتر روزگار خواهد زدود . بلائی چندان بزرگ که اگر بماند، از ایرانی اثری نخواهد ماند . اما چون این بلا را میتوان بهمت مردان و زنان وطن پرست و عاقل ایران چاره کرد تکلیف خود می شمرم که بقدر وسع خویش بشرح و وصف و بنمودن طریقه دفع آن بپردازم .

پیش از نوشتن نام زشت این بلای عظیم ملت ایران باید برای آگاهی خواننده نکته ای چند در این جا درج کنم :

۱ - ملّتی که در قلعه بلا محصور باشد کنایه و اشاره نمیفهمد و امروز حال ما چنانست که همه مصائب خود را نمیتوانیم بزبان آوریم پس بحکم عقل و انصاف آنچه را میتوان گفت باید بی پرده گفت .

۲- تلخست ولیکن باید گفت که هیچ کشوری بملّتی که در آن زندگی

میکند وابسته نیست . شاعران و نویسندگان خیال باف در باب گفت و شنید با طبیعت هر چه خواسته اند گفته اند و نوشته اند اما افسوس که طبیعت چشم و گوش و یاد و هوش ندارد . کوه ورود و دشت و صحرای امریکا را بآن چکار که سرخ پوست خود را امریکائی بنامد یا سفید پوست . در مملکتی که امروز همه ترکیه اش میخوانند دیروز قومی دیگر زندگی میکرد و هر گوشه اش نامی دیگر بزبانی دیگر داشت . هیچکس درست نمیداند که ما چند هزار سال پیش بایران آمده ایم اما شك نیست که قرنهای در این سرزمین زندگی کرده ، بآب و هوایش خو گرفته ، در وصف بهار خرم و فصل برگ ریزان غم انگیزش شعر گفته و با خوب و بدش ساخته ایم . با اینهمه ، اگر قضای آسمانی ما را از میان ببرد و اگر فسق و فجور و قمار و تقلید کارهای ناشایسته فرنگی و نومیدی و آشفتگی فکر روزی ما را نابود کند نه از عظمت و جلال دماوند يك ذره کم خواهد شد و نه از صفای دامنه الوند . در ایامی هم که ما در ایران نباشیم باز درخت گل خواهد آورد و سایه خواهد گسترد و قلعه برف پوش دماوند با اختران راز و نیاز خواهد داشت و هیچ در بند آن نخواهد بود که در آستانه اش چه مردمانی زندگی میکنند و بچه زبانی حرف میزنند . روزی که ما در ایران نباشیم و باین زبان فارسی که خزینه بهترین شعر عالمست حرف نزنیم و کتاب نویسیم دیگران جای ما را خواهند گرفت و زبانی دیگر بمیان خواهند آورد و بر هر چشمه و نهر و شهر و قصبه و ده و محله اش اسمی دیگر خواهند گذاشت و چون مدتی بگذرد و در این سرزمین پرورش یابند و عشق ورزی و عروسی کنند و فرزندان بیاورند و مرده خود را باین خاک بسپارند و در فصل بهار شورا انگیزش گویان و خندان در دامن گل و ریحان

راه بروند و در شب تابستانش بستارگان آسمان ایران بنگرند و علما و شعرا و نویسندگان از خود بیار آورند، کم کم اصل قدیم خود را از یاد خواهند برد و ایران را وطن خود خواهند شمرد و دیگران نیز ایشان را ایرانی مطلق خواهند دانست نه ما را زیرا، در چنین روز سیاهی که مبادا، اگر ما بکلی از میان رفته باشیم از ما باسم « ایرانیان قدیم » یاد خواهند کرد و اگر هنوز مشتی ایرانی پیریشان و نیمه زبان در گوشه و کنار ایران زندگی کنند ایشان را باصطلاح جغرافیائی « بومی » یعنی نمونه ملت از میان رفته خواهند نامید و تاریخ ممالک بسیار از قبیل بابل و مصر و شام و امریکا و کانادا و برزیل و استرالیا دلیل صحت این ادعاست .

اینست حقیقت ناگوار، اینست راه و رسم روزگار و هر که منکر آن باشد و شنیدنش را تاب نیاورد باخون خود بازی میکند . ملتی که در حفظ منافع خود نکوشد اگر یکباره معدوم نشود کم کم فقیر و سیر و بنده خواهد شد و این عالم را چنان ساخته اند که هیچ چیز را بگریه و زاری و دعا نمیتوان نگاه داشت . حشمت و جلال از دست رفته و زبان نبود شده هیچ ملتی را از خزانه غیب بیرون نمیآورند و دوباره بدستش نمیدهند .

تا آن دم که انقلابات فلکی زمین را نابود نساخته ایران پابرجاست اما در کدام کتاب آسمانی نوشته اند که شرط لازم دوام و بقای ایران دوام ما و فرزندان ماست . اگر بهوش نباشیم و چشم و گوش خود را باز نکنیم این خانه چندین هزار ساله از دست ما خواهد رفت . خانه بیاد دادن در تاریخ اقوام عالم کاری بی سابقه نیست و درد آنست که هیچکس را

دل بر ما نخواهد سوخت و مورخ دقیق بیرحم بهزار دلیل ثابت خواهد کرد که عمر ملت قدیم ایران بحکم قواعد اجتماعی و اصول تاریخی درست در موقعی بسر رسید که شرایط محو و فنا جمع آمد و هیچ خواننده‌ای بمردن و نابود شدن ما يك قطره اشک هم نخواهد ریخت . ملت بی‌خانه زبونست و پست و بایسد سفر پر مشقت زندگی را در نو کبری کسانی بگذرانند که خانه‌اش را از دستش گرفته‌اند . وطن پرستی چنانکه بعضی پنداشته‌اند همه عشق ورزی بآب و خاک و دشت و چمن يك مملکت نیست . دل‌بستگی طبیعی بشر بخانه‌ای که جسم و جان هر دو را آسایش دهد و بیم و هراس از بندگی و سرافکندگی نیز جزء آن و دو رکن قویم آنست . پس آن ایرانی که ایران را آباد و هموطنان خود را تندرست و دانا و ارجمند بخواند موافق مصالح خویش و بحکم عقل کار کرده است چرا که منزل خود را پاک و پاکیزه و خالی از اغیار و فرزندان و معاشران و رفیقان خویش را تندرست و دانا و ارجمند خواسته و آنکه خیانت کند نان و آب و سرمایه زندگی و خانه خود و خویشاوندانش را ارزان فروخته است .

۳ - هر ایرانی عاقلی میدانند که هر دردی را در هر جا و هر وقت و ب هر کسی نمیتوان گفت . با اینهمه دردهای گفتنی بسیار داریم اما چون زمان درگذرد و فرصت از دست میرود باید پیش از هر چیز در جستجوی سرچشمه مصیبت‌هایی باشیم که بجنگیدن با آنها قادریم .

در این عالم دو نوع دردهست بیدرمان و درمان پذیر و بدبخت ملت‌ست که این دورا از هم نشناسد و در وادی خیالات پیریشان گم شود و زمام اختیار و اعتدال را از دست بدهد و بجای آنکه بعلاج دردهای درمان پذیر خود بپردازد از دمی که میگردد و از خطری که هر آن نزدیکتر

میشود غافل بماند و عمر خود را بتأسف خوردن بر ایام گذشته و چیزهای بی بازگشت ضایع کند و خصمی را که میتواند از میان بردارد بجای بگذارد؛ عدوی امروز خود را بچیزی نگیرد و وقت تنگ و گرانبهای چاره جوئی و چاره سازی را بدشنام دادن بدشمنانی بگذراند که نابود شده اند و دیگر نمیتوانند آسیبی برسانند. پس شرط عقل آنست که با خصم مغلوب کردنی و مغلوب شدنی امروز بجنگیم و بد گوئی بدشمنان دیروز از اسکندر بدخواه ایران و عرب و مغول تا کسانی که اکنون بیکاره و هیچکاره شده اند، همه را بوقتی دیگر بگذاریم.

۴- در ایران جمعی را می شناسم که نه طاقت خاموش نشستن دارند و نه همت درس خواندن و نه دل و جرأت راست گفتن و راست شنفتن. کتمان حقیقت و دورنگی و مدح و ثنای بیجا را ادب نام کرده اند، بهر انجمنی راه میابند و با هر کسی دم از دوستی میزنند، از خود عقیده ای ندارند و با هر عقیده ای موافقت مینمایند، از الفبای تمدن فرنگی بیخبرند اما بی هیچ شرم و حیائی انواع آن را بایکدیگر میسنجند و یکی را بردیگری ترجیح میدهند، در محفلی لغت تراشان را میستایند و در مجلسی بایشان دشنام میدهند، در حضور ایرانیان صاحب ذوقی که پرستنده سعدی و حافظند شیراز را سرزمین شعر و معدن دو گوهر بیهمتا مینامند اما بمجمع ابلهان شهرت طلبی هم میروند که غافل از جذبه کلمات آسمانی میخواهند نور خدا را خاموش کنند و کلام دلاویز سعدی و حافظ را بآتش جهل و گران جانی از میان ببرند.

این مردمان حیلہ گر دورنگ آشفته گی فکر ایرانی را مایه پیشرفت خود کرده اند. از بدبختی و سرگردانی هموطنان خود نان میخورند و با هر که در پی آگاه کردن خلق باشد دشمنند اما

چون نمیتوانند مردانه بجنگند در غیاب بید گوئی و طعن و لعن میپردازند و در حضور بزبان چرب و نرم حرف میزنند و در ایام بمب پرنده و آهن و فولاد خزننده الفبا نخوانده خود را قاضی و حکم علم و ادب و هنر و سیاست و در همه علوم و فنون مجتهد و متخصص جلوه میدهند. شعر جانگاہ بیروح شیخ و هب رو فعی و شعر بی وزن و قافیه و بد مضمون هوشنگ هئاوید هردو را میپسندند. میگویند «هر دو نوع خوبست. هر یک حالی و لطفی دیگر دارد یکی بسبک کلاسیک است و دیگری بسبک رمانتیک» و گمان میبرند که کلاسیک یعنی سخت و ثقیل و رمانتیک یعنی بچگانه و غلط و از سر بخشنده گی و بنده نوازی شاگردان را استاد و نیمه استادان را ادیب و شاعر و فیلسوف و حکیم و مهندس و متخصص میخوانند.

این گروه متملق زبان باز نمیخواهند هیچ خائنی و جاهلی و حیلہ گری و علم فروشی را از خود بر نجاتند. شب و روز میکوشند که دل همه را بدست آورند و برای آنکه حیلہ و تزویر خود را پنهان کنند کلمه «نسبت» را وارد زبان خود ساخته اند. رأی سخیف شیخ و هب رو فعی، عقاید عجیب هوشنگ هئاوید، کتاب سراسر غلط فالان، گفته سست این، نوشته نادرست آن، همه بنسبت خوبست اما تا امروز حد و معنای این لفظ و مقیاس سنجش خود را معین نکرده اند تا معلوم شود که اشخاص و افکار را با کدام معیار میسنجند. جمعی که شمه ای از اوصافشان ذکر شد کار وقاحت را بجائی رسانده اند که هر چند خود با آبرو و جان ملت ایران بازی میکنند اگر کسی را ببینند که از راه دلسوزی متوجه بعیوب اصلی و در پی چاره جوئیست او را بدبین میخوانند. میگویند «نباید آبروی ایران را برد. نباید جوانان را دلسرد کرد...» و فیلسوف وار

بهرمی حرف میزنند، خوبی و پیشرفت سایر ملل را نادیده میگیرند
 اما بدترین عادت هر يك از آنها را بر می‌شمرند و بالبخند پرمعنائی
 می‌پرسند « آیا تصدیق نمی‌فرمائید که دیگران هم عیب دارند؟ » و غافلند
 از این نکته که ملت ایران نباید جامع عیوب عالم باشد.

مینویسم و هر چه صریحتر مینویسم تا برای خواننده این رساله‌شکی
 نماند که من ایران را با دولت شوروی و آمریکا و حتی با فنلاند و ایسلاند،
 دو مملکت بسیار کوچک منظم کتاب دار کتاب خوان، مقایسه نمیکنم.
 ایران امروز را با همهٔ مدرسه‌ها و روزنامه‌ها و انجمنهای علمی و ادبی و
 سفارتخانه‌ها و سپهسالاران و سیاست شناسان و مهندسان و استادانی که
 دارد با ایرانی میسنجم که تاریخش را بچندین زبان تدوین کرده و
 بدست ماداده‌اند. مصیبتهای بزرگ ایران در ایام گذشته نیز تمام را بیاد
 میآورم و با اینهمه معتقدم که این آشفتگی فکر و پیرشانی کار که اکنون
 گریبان گیر ماست در سراسر تاریخ ایران بی نظیرست. آیا تصور پذیرست
 که مردمانی همزبان و هموطن فردوسی و سعدی از گرانی در بیچارگی
 بمیرند و مقاله نویسان ایشان از « کنش و واکنش و هزینه » سخن
 بگویند و در شرح درد و مصیبت هم بزبان طبیعی حرف نزنند؟ پنج‌بک
 سکنهٔ عالم در جوار مازندگی میکنند و باجمیع علائق تژادی و زبانی و
 دینی و تاریخی يك رسالهٔ پنجاه ورقهٔ درست راجع به هندوستان نوشته‌ایم.
 شش يك روی زمین در زیر فرمان بزرگترین همسایهٔ ما و یکی از مهمترین
 دول دنیاست و بزبان فارسی هزار خط راجع بتاجیکستان فارسی زبان و
 سه کتاب معتبر در خصوص جغرافیا و تاریخ و علم و ادب و هنر روس نیست.
 پس مقیاس هر چه باشد، چه بنسبت ترقی سایر اقوام و چه بنسبت تحولات

تاریخی ایران ، امروز غافلتر از ما ملّتی در همه عالم نیست .

۵ - بکسانی که تیشه بریشه ملّت ایران میزنند و بیبها ننگهداری آبروی ایران انتقاد صحیح و بجارا بدبینی و بدگوئی میخوانند باید گفت که مردم فریفتن و دروغ گفتن و فقر و جهل این ملّت بزرگ را نادیده و نابوده گرفتن بد و نارواست نه چاره جوئی و باز کردن چشم و گوش ایرانیان گرفتار حیران . مگر بیگانه از حال ما بیخبرست که بشرح مصائب ملّت ایران آبروی ما برود ؛ بیخبران جاهل غافل بعضی از خواص طماع و حریصند که خون مردم را میمکند و نمیدانند که با همه حيله گری و شیادی از تند باد حوادث برکنار نخواهند بود .

در این روزهای تیره و تار اگر بیش از حد لزوم از عظمت داریوش و قدرت نادر بگوئیم و بنویسیم خود را سبک و بیمقدار کرده ایم . باید وضع ناگوار امروز را پیوسته در خاطر داشته باشیم و برای دردهای درمان پذیر دوائی و چاره ای بسازیم . باید استقلال فکری بدست آوریم و ضعف نفس را از خود دور کنیم تا بتوانیم مدح بیجا و بیگانه فریب فرنگی را از تمجید صحیح و انتقاد عاقلانه اش را از بدگوئی غرض آلوده او بشناسیم . کارگر و بقال و قصاب فرنگی را با ما کاری نیست و فرنگی دانشمند کتاب خوان کتاب نویس را هم نمیتوان فریفت . فضلالی ممالک متمدن فرنگ ایرانی و یونانی امروز را با همعصران داریوش و افلاطون اشتباه نمیکنند و اگر ملّتی خطّ و زبان و حتّی دین خود را تغییر دهد او را وارث یونان و روم قدیم و همفکر و همپایه خود نمیدانند . بظاهر او را میستایند اما کسانی که تبریکنامه و تشویقنامه مینویسند بیشتر از دیگران بضعف عقل و ساده لوحی چنین ملّتی میخندند .

پس آنکه بیهانه حفظ آبروی ایران نمیخواهد و نمیگذارد بدیها گفته شود مردم فریبست ناپاک، شریک دزد و رفیق قافله. باری از شرح کارهای ابلهانه امروز عظمت مقام بزرگان دیروز ما کم نمیشود و از وصف حالات بعضی از خواص ایران که جز میخواری و دروغگوئی و قماربازی کاری و غیر از فارسی ندانستن افتخاری ندارند بردامن کبریای ملت ایران گردی نمینشیند

۶ - روی سخن در این رساله با جوانان و علی الخصوص با کسانیست که فارسی زنده رودکی و نظامی و مولوی و حافظ و ترجمه تاریخ طبری و کیمیای سعادت و گلستان رازبان ایران میدانند و زردشت و داریوش و فردوسی و شاه عباس و میرزاتقی خان امیر کبیر همه را از بزرگان این ملت قدیم میشمردند. بهرزه طالب سیمرغ و کیمیا نیستند و گنج شعر و حکمت موجود را با چیزهای موهوم یا معدوم سودا نمیکنند. تمدن چهارده قرنیه دوره اسلامی ایران و تمدن یازده قرنیه پیش از آن هر دو را بجان دوست میدارند و امروز در میان این غوغا و آشفتگی فکر و بیسامانی کار میخواهند دامن همت برکمر بزنند و آخرین دقائق فرصت راغنیمت بشمرند و بفکر و ذوق و دست خود ایرانی بسازند مانند عروس آراسته، مملکتی از نو بنف کنند، هر گوشه و کنارش را بچشم دقت و تحقیق ببینند، راجع بهر شهر و قصبه اش نیز کتاب بنویسند، بدی و بدبختی و بیماری و تنگدستی را از آن بیرون کنند و در آبادی و زیب و زیورش چندان بکوشند که در همه روی زمین از آن خوبتر و نیکوتر کشوری نباشد.



در اوائل این رساله نوشته‌ام که امروز ایرانی بیلائی گرفتار شده که بدتر از آن هرگز ندیده است. این بلای عظیم چیست، این خصم بزرگ کیست، از کجا و از چه نژاد است، چه حربه‌ای دارد و از ما چه میخواهد؟ نام زشت این دشمن پلید «فکلی» است. فکلی بدخواه و عدوی جان ماست. فکلی بدترین و پست‌ترین دشمن ملت ایران است. تعریف کامل فکلی، تعریفی که جامع افراد و مانع اغیار باشد، در یکی دو جمله نمیگنجد و چاره آنست که بعضی از علائم او نوشته شود تا فکلی شناسی آسان گردد: فکلی را بجامه و شغل و دین و محلّ تحصیل نمیتوان شناخت. آخوند و آخوندزاده، سیّد و عام، فرنگ رفته و بغداد ندیده، تاجر و تاجرزاده، زن و مرد، استاد و شاگرد، معلّم و مدرّس، دیندار و بی‌دین فکلی بسیار است. فکلی، ایرانی بیش‌تر نیمه زبانست که کمی زبان فرنگی و از آن کمتر فارسی یاد گرفته و مدعیست که میتواند بزبانی که آن را نمیداند تمدن فرنگستانی را که نمیشناسد برای ما وصف کند.

فکلی، ایرانی بی‌حیائیست که چون بهیچ‌زبان فرنگی آشنائیست برای آنکه در اصلاح کردن جمیع امور ایران از کسی عقب نماند پیرو هر عقیده سخیف فکلی نوع اولست و از او هم تندتر میرود.

فکلی، ایرانی ناجوانمردیست که از آموختن صرف و نحو سخت آلمانی و فرانسه و تلفظ بی بندوبست انگلیسی هرگز نمینالد اما از یاد گرفتن زبان مادری خود گریزانست و ندانستنش را از افتخارات خود می‌شمرد. فکلی، ایرانی غافل یا مغرضیست که تصوّر میکند که اگر الفبای فارسی را بالفبای لاتینی مبدّل کنند همه ایرانیان یکباره فارسی خوان و فارسی

نویس و فارسی دان خواهند شد و فضای فرنگک هم تحقیق و تتبع خود را کنار خواهند گذاشت و نوشته های پر از غلط هوشنگک هناوید را که بحروف لاتینی مرقوم شده باشد با ذوق و شوق مطالعه خواهند کرد و بیچاره ساده لوح نمیدانند و یا از آن بدتر میدانند ولی پوشیده میدارد که باعث پیشرفت اراده است و کار نه آسانی الفبا و زبان باین دلیل واضح که در ژاپون از چندین سال پیش بیسوادی منسوخ و معدوم شده است اما در ایران تقال، در این مملکت اروپائی عیسوی دین لاتینی الفبا، اکثر مردم از خواندن عاجزند و نظیرشان تنها در ایتالیا و اسپانیا و لهستان و برزیل و مکزیک و ممالک لاتینی الفبای دیگر نیز بسیارست.

فکلی، ایرانی جاهلیست که نمیفهمد که مبلغ یعنی آخوند فرنگی از سر کینه و عناد و بواسطه خوددینی و تعصب، اسلام را موجب بدبختی و بیچارگی ایران میخواند و چون خود بظاهر پیرو دین مسیحست دین دیگران را خوار و بیمقدار جلوه میدهد، دشمن دین ماست نه دوست ایران و اگر ما زردشتی بودیم مصائب امروز ایران را دلیل بدی دین بهی میشمرد و اگر کیش ما پیروی از خدای یگانه سه گانه و دین او اسلام بود باز دست از سر ما بر نمیداشت و میگفت ایران را تعالیم دین عیسوی ویران کرده چرا که مسیح انسان را بدرویشی و قناعت و افتادگی خوانده و متابعت از گفته های او ایرانی را کاهل و قانع ساخته است.

هوشنگک هناوید ایرانی ظاهر پرستیست که بوصلت بایکی از هزاران هزار دختر کم تربیت فرنگی خود را از ایرانیان دیگر برتر و با آداب فرنگی آشناتر میشمرد و بحقیقت باید گفت که بجای زن گرفتن شوهر کرده و زبان و سیاست مملکت و تربیت خود و فرزندان خویش را تابع هوی و هوس زنش ساخته است و برای آنکه این لعبت فرنگی که زبان خود را هم

خوب نمیداند دوسه هزار لغت فارسی را زودتر بزشتی تلفظ کند میخواهد شمارا از گنجینه شعر و نثر فارسی محروم کند و اگر امروز باهوشنگ هُناوید نجنگید فردا اگر قویتر شود حکم خواهد کرد که تلفظ «خ» و «غ» را نیز بکلی از میان ببرید و هر دو را به «ك» مبدل کنید تا گلموی نازك مادام هُناوید آزرده نشود.

فکلی، ایرانی دروغگوئیست که میگوید فلان مقاله و رساله و کتاب بی غلط را بزبان فرنگی من خود بی مساعدت دیگری نوشته ام و علت فارسی ندانستنم بدی و سختی فارسیست نه جهل و قصور من و هموطنان خود را آگاه نکرده است که در همه وقت و همه جا اول شرط تألیف و تصنیف داشتن قوه و طبع نویسندگیست و درود سن و ورود تمز و سایر رودهای ممالک اروپا و امریکا چشمه نویسندگی نیست که هر که يك جرعه از آب آنها بنوشد مؤلف و مصنف کتاب شود. هوشنگ هُناوید تا امروز بما نگفته است که کتاب و رساله و حتی يك مقاله بلیغ بزبان فرنگی نوشتن برای کسی که زبان وسیع دقیق فرنگی زبان مادریش نباشد محال و درست نوشتن بسیار نادر و بعیدست و کم غلط و عادی و شاگرد و ار نوشتن نیز ذوق و طبع و حوصله و فکر و کتاب و استاد و بتفاوت زبان از پانزده تا بیست سال وقت میخواهد. هوشنگ که این همه از فرنگ حرف میزند در این باب بما چیزی نگفته است چرا که از بیان این قبیل مطالب و حقایق صرفه ای نمبرد.

هوشنگ خان هُناوید ایرانی خود بین خود ساز و سیاست باف خود روئیست که چون ماهی یا سالی چند در سفارت ایران در انقره و لندن و پاریس و شهرهای دیگر هفته ای ده دوازده پاره روزنامه را

بی نظم و ترتیب و بی موجب و شرح و دلیل بطهران فرستاده و گاهی بسفارتخانه های ممالک کوچک بمهمانی رفته و در باب وقایع معروف عالم که شرحش را هر بیوه زن عادی در روزنامه خوانده سه چهارمطلب کُلی مبتذل گفته و با چند پیرزن فرنگی قمار کرده است خود را سیاست شناس میدانند و بیخبر از مهمترین فصول تاریخ سیاست پریچ و خم ایران و عاجز از نوشتن ده خط بفارسی درست و یا بهر زبانی دیگر خود را همکار مترنیخ و بیژمارک و پیت میشمرد و اگر کسی او را با میرزا تقی خان امیرکبیرهم مقایسه کند براو گران میآید چرا که هوشنک خان هُناوید خود را در صف سیاست شناسان فرنگی جا میدهد و بایران و بزرگان ایران التفاتی ندارد و هرچند بزبان نمیآورد ولیکن برفتار و کردار خود میخواهد بفهماند که من تالرانم چرا که تالران فارسی نمیدانست و من هم نمیدانم. وی هیچیک از علوم و فنون عالم غیر از «علم گل و مل» را لایق توجه خود نمیشمرد و خیال میکند که اگر کسی مواقع گل فرستادن و کیفیت شراب دادن پیش از غذا و مشروب خوراندن بعد از غذا را بداند و دست هر زن فرنگی را، چه جوان و چه پیر، چه در لهستان و چه در انگلستان، ببوسد فرنگی کامل عیار و از هر کمالی بی نیاز میباشد و بدبخت ابله غافلست که پیشخدمت هر مهمانخانه و آبدار هر دولتمند فرنگی این نکته ها را صد بار از او بهتر آموخته و تربیت فرنگی همه شلوار شناسی و دست بوسی و تبسم ابلهانه نیست، شعرشناسی و تاریخ دانی و آشنائی باصول نقاشی و موسیقی و آثار بزرگان علم و ادب نیز جزء آنست و سیاست شناسی هم صد شرط دارد که یکی از آنها را در وجود او نیافریده اند.

فکلی، ایرانی‌ست عنصر‌گریزنده از ایرانیانست که بدوستان ایرانی خود میگوید در حضور زن فرنگی من بفارسی حرف نزنید که بی‌ادبیست و بیچاره بدبخت نمیداند که بی‌ادب و بدتر از بی‌ادب زن اوست که نان مارا میخورد و در میان ما زندگی میکند و بایرانی شوهر کرده است و با اینهمه زبان مارا یاد نمیگیرد. (شک نیست که از زنان فرنگی که شوهر ایرانی اختیار کرده‌اند معدودی فارسی یاد گرفته‌اند و ایران را، با همه خوب و بدش، دوست میدارند و روی سخن بایشان نیست).

فکلی، جوجه فقیه یا فقیه نمائی خوش عبا و قبا، کوتاه ریش و کوچک عمامه است که چند کلمه فارسی و عربی یاد گرفته و سی‌چهل کتاب از نویسندگان کم فکر پرنویس مصر و شام خوانده و با هزار زحمت دویست سیصد اصطلاح و عبارت که ترجمه ناقص اصطلاحات و مطالب علمی و فلسفی فرنگی بزبان عربیست بخاطر سپرده و چند لغت فرنگی ناقص تلفظ را چاشنی کلام خود ساخته است و با گستاخی خاص بعضی از طلاب در هر جا با هر کس در هر باب بحث میکند. بیخبر از حدیث و خبر و غافل از علم و ادب قدیم و جدید بمناسبت هر کشفی و اختراعی و برای اثبات هر مطلب علمی که از آن جز از نام چیزی نشنیده است خبری و حدیثی شاهد می‌آورد. نه از افکار افلاطون آگاهست و نه از عقاید کانت با اینهمه فلسفه قدیم و جدید را بایکدیگر میسنجد و علم فروشی میکند. مدعیست که اهل فرنگ تمام قوانین خود را از اسلام اقتباس کرده‌اند و در همه عمر اصل یا ترجمه يك قانون فرنگی و حتی تعریف آن را ندیده و نشنیده است. شیخ هبه‌الله رو‌فعی در مجلسی حکومت دموکراسی را میستاید و برای اثبات رجحانش بر حکومت دیکتاتوری آیه و حدیث میخواند و

اگر هوشنگک هناوید حاضر نباشد دو سه لغت فرنگی هم بر زبان میآورد و در مجلس دیگر دمو کراسی را باعث تمام بدیها جلوه میدهد و برای خوشدل ساختن حضار خبر و حدیث هم جعل میکند. باری شیخ هبه الله روفعی درست مصداق این سه آیه قرآنست در سوره بقره که: «وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤْنَ . اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ . أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهَدَىٰ فَمَا رَبِحَت تِّجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ .»

فکلی «استاد» بیهمتاییست که خود را ایرانی میشمرد و در دارالعلم ایران بشاگردان ایرانی درس میدهد و از خزانه ملّت ایران پول میستاند و با اینهمه آن مردانگی و همت ندارد که لااقل بقدریک معلم ده فرنگی زبان مملکت خود را یاد بگیرد ولی با همه بیهمتی چندان وقیح و گستاخت که بلغت تراشی میپردازد و میخواهد مطالبی دقیق را بزبانی عجیب که ساخته فکر و ذوق اوست بشاگردان بیچاره بیاموزد. کلمه «بیهمتا» را بمزاح و اغراق نوشته‌ام. شما نیز بامن همعقیده‌اید که چنین استادی یکتاست و در همه روی زمین همتا ندارد.

فکلی، ایرانی شهوت پرست کوتاه نظریست که گمان میبرد که تمدن فرنگی همه رقص گونه بر گونه و قمار کردن و بمیخانه پراز قیل و قال و دود و دم رفتنست و خبر ندارد که اساس تمدن فرنگی مطالعه و درس و بحث و بقصد کسب معلومات بقطب سفر کردن و صحرا نوردیدن و لغات شاهنامه را یکایک شمردن و جای هر یک را نشان دادن و بیش از بیست سال بر سر ترجمه مثنوی بانگلیسی زحمت کشیدن و سرچشمه نیل کشف

کردن و این قبیل کارهاست نه شب و روز رقصیدن و شراب نوشیدن .
این اشخاص و امثال ایشان فکلی و دشمن جان شما و منند. مثنی هرزه
گوی بیکاره اند که نه تربیت ایرانی دارند و نه تربیت فرنگی و با اینهمه
میخواهند بزبانی که نمیدانند فرنگی را که نمیشناسند وصف کنند و ما
را بدقائق تمدن فرنگی آشنا سازند و « گزارش کنش و واکنش
افزایش هزینه زندگی را برای بایگانی شدن در پرونده و وابسته بازرگانی
و خشوری کشور با قزو برز ایران ، بیاریس و لندن بفرستند و هر کار
بچگانه و هر عمل مخالف علم و ذوق و مصلحت را پیشرفت علمی و ادبی و
تخصّص در علوم و فنون و تجارت و اقتصاد و نمودن راه اصلاح مملکت
بنامند. کمر بسته اند که زبان و شعر و نثر ما، یعنی وسائل کسب معلومات
فرنگی از راه عقل، همه را بعلت نادانی یا از سر هوس رانی نابود سازند
و آثار هر چیز که مایه عزّت و افتخار و رابطه میان ما و تاریخ پر از فراز
و نشیب ماست تمام را از میان ببرند . چون فارسی نمیدانند میکوشند که
چراغ زبان فارسی را خاموش کنند تا ظلمت سراسر ایران را بگیرد و
زشتی فکر و بیذوقی ایشان را کسی نبیند. همت و حوصله فارسی آموختن
و همزبان شدن با ما ندارند و سعیشان همه آنست که ما را مثل خود یعنی
سرگردان و نیمه زبان کنند و چرا جز این قصدی داشته باشند؟ تا خزانه
شعر فارسی را برباد ندهند و هر کتاب درست فارسی را با آتش نسوزانند
مگر میتوانند کلمات و افکار زشت و نادرست خود را بر کرسی بنشانند و
ایرانی عاقل صاحب ذوق را از تفرّج در باغ وسیع و سبز و خرم فارسی باز
دارند و او را بتماشای کلبه محقر تاریک بدبوی ناپاکی بیاورند که ساخته
فکر ناقص و طبع نامستقیم هوشنگک هُناویدست ؟

فکلی در عهد ناصرالدین شاه هم بود و در کتاب «ادیان و فلسفه‌های آسیای مرکزی» تألیف گوبی نو، سفیر مشهور فرانسه در دربار ایران، وصف یکی از ایشان درجست. حسینقلی آقا جوانیست ایرانی که در مدرسه سن سیر درس خوانده و دشمن عرب و عاشق دین زردشتیست و معتقدست که باید لغات عربی اصل را از فارسی بیرون کرد و از خود زبانی میسازد عجیب و نامفهوم. باری، گوبی نو در ذیل مطلب مذکور مینویسد که حسینقلی آقا فردی استثنائی نیست. همه ایرانیانی که از اروپا مراجعت کرده، حتی کسانی که در اروپا تربیت یافته‌اند آنچه را از ما آموخته و با خود دیده و سنجیده‌اند بوضعی خاص و غریب فهمیده‌اند که هیچ موافق روش ما نیست. عقاید ایشان تغییر کلمی پذیرفته ولیکن هیچ در طریقه اروپائی سیر نکرده است.

گوبی نو چیزهای خواندنی و دانستنی دیگر راجع بایران و ایرانی بسیار دارد. در باب ایرانیانی که در فرنگ تحصیل کرده‌اند در جای دیگر نوشته است که این اشخاص همانند که بودند با این تفاوت که بر عیوبشان افزوده شده است و من در میان ایشان کسی که یکی از فضائل و خوبیهای اروپا را بدست آورده باشد هرگز ندیده‌ام. فکلی نادان که شیفته شراب و کباب و ابله فریبی فرنگی میشود و گمان میبرد که دست بوسی و شلواری و کراوات شناسی نشان آشنائی با تمدن فرنگیست باید مؤلفات گوبی نو و فرنگیان ایران شناس دیگر را بخواند تا بداند که گفته‌های «دوستان فرنگی» در حق ایرانی و ایران بر سر میز شراب و قمار و شام و ناهار با نوشته‌های ایشان چه فرقها دارد.

تحقیق در صحّت و بطلان عقاید گوبی نو و امثال او و شرح تعصب و

خودبینی فرنگی در این رساله نمیگنجد و مقصود آنست که مطلب همه آن نیست که فکلی میگوید. حسینقلی آقا و هر ایرانی دیگر باید در پیروی از هر عقیده‌ای که بخواهد آزاد باشد. دقیقی شاعر هم کیش زردشتی را دوست میداشت ولیکن زبان مملکت را بازیچه خود نساخت. میان کسی که بخواهد زبان چندین صدساله ملت را با خیالات باطل تغییر بدهد با درویشی که آرزو دارد بمدد بنگ و وحشیش در سماوات سیر کند اگر تفاوتی هست در سفاقت ایشان نیست. درد ما آنست که میخواهیم بمتابعت از اشخاص بیچاره ساده لوحی نظیر حسینقلی آقا و بزبان کتبی از قبیل «داستان ترکمازان هند» و «پروزرنگارش پارسی» این تمدن عظیم دقیق فرنگی را تسخیر کنیم و این کاریست محال. تمدن فرنگی را باید بطریقه فرنگی که امروز روش عقلی و علمی و عملیست و با مراعات شرائط حزم و احتیاط مستخر سازیم و درس اول این کتاب آنست که هر کس، علی‌الخصوص هر که دعوی رهبری خلق و دلالت مردم بتمدن فرنگی دارد، فارسی را خوب آموخته باشد.

عمر ما همه بر سر چیزهای باطل و بکوشش در انجام دادن امور ناممکن ضایع میشود و امروز فکلی نادان گمان میبرد که فکر تندروش مطالب نو کشف کرده است و نمیداند که در گوشه و کنار تاریخ و در این ایام در زاویه‌های دارالمجانین فرنگ مردم خیال‌باف بسیارند. هوشنگ هناویدنه از کار سفیهانه پیشوای خود حسینقلی آقا خبر دارد و نه از فرمان اکبر شاه هندی که از فرط خود بینی و بواسطه جهل و کوته نظری از خود دینی ساخت و امر کرد که کلمات عربی اصل را عمداً غلط باید نوشت و هیچکس نباید نام محمد داشته باشد و هر که اسمش محمدست

باید آن را عوض کند. حسینقلی آقا دیوانه بود و گرنه وقت خویش را بر سر تألیف یا ترجمه کتابی مفید بفارسی خرج میکرد نه در راه امور باطل و اکبر شاه هندی هم با همه کفایتی که داشت مغروری گمراه بود که خود را خدا میپنداشت و امر کرده بود که در حضورش بسجده افتند و این مرد عجیب که خویش را معبود خلق میشمرد خواندن و نوشتن هیچ نمیدانست و اگر میدانست فرمان غلط نویسی صادر نمیکرد و در راه کجی که فکلی درپیش دارد جز ازین قبیل تعصب و دیوانگی که مذکور شد راهنمایی نمیخواهد.

فکروبیان فکلی چندان بدوزشت و نارساست که اگر کسی بخواهد در مذمت علم فروشان عربی باف هم چیزی بخواند باز بنوشته های او اعتنائی نخواهد نمود. این قبیل مطالب را دیگران چندین قرن پیشتر از او هر چه فصیحتر گفته اند. مگر نه در قابوس نامه است که «جهد کن تا سخن تو سهل ممتنع باشد و پرهیز از سخن غامض و اگر غزل و ترانه گوئی سهل و لطیف تر گوی و بقوافی معروف گوی و تازیهای سرد و غریب مگوی» و در حدیقه الحقیقه سنائی خوانده ایم:

گر بتازی کسی ملک بودی بوالحکم خواجه فلک بودی
این چنین جلف و بی ادب زانی که تو تازی همی ادب خوانی



در جواب کسی که پرسد چرا فکلی بزرگترین خصم ایرانست میگویم باین علت که در هنگام حمله تمدن فرنگی بایران این دشمن خانگی همدست بیگانه است و برای ماهی گرفتن دیگران آب را گل آلود میکند و بامید آنکه تمدن فرنگی ما را زودتر بگیرد از خیانت بفکرو

زبان و آداب و رسوم خوب ما روگردان نیست .

اگر حمله تمدن فرنگی را دفع نکنیم ملت ایران از میان خواهد رفت ، ملت ایران نه ایران ، ما از میان خواهیم رفت نه دشت و صحرا و کوه و رود ایران ولیکن ایرانی که میماند از ما نخواهد بود . از عمر دراز ملت ایران دوهزار و پانصدسال آن تاریخ مدون دارد و در سراسر این دوران پر از فتح و شکست دشمنی صعب بقدرت و بیرحمی تمدن فرنگی بایران روی نکرده است . دشمنی که میخواهد ما را بنده و فرمانبردار خود کند و حتی مثل اسکندر سروصلت و سازگاری هم با ما ندارد . اقوامی که مملکت ما را میدان تاخت و تاز خود کردند پس از آنکه دست خویش را بخون ما آلودند و آتش شهوت قتل و غارت را فرو نشاندند کم کم بفکر و تمدن ما آشنا گشتند و سر تسلیم فرود آوردند و کار بجائی کشید که ایرانی برای قوم عرب قواعد صرف و نحو و کتاب لغت نوشت و امیر زادگان تیموری شعر خوان و شعر شناس شدند و نسخه های شاهنامه را بایکدیگر مقابله میکردند .

تاریخ هر ملت مثل زندگی انسانست . عمر دراز بی نشیب و فراز و تاریخ چندین قرنہ بی فتح و شکست تصوّر پذیر نیست . ضعیف ملت است که بیک یا دو شکست از پا در آید و ما از ملل بزرگی هستیم که چندین شکست بزرگ یافته ایم و نمرده ایم و ایرانی هرگز نباید این نکته را از یاد ببرد چرا که هر شکست دلیل آنست که شکست پیشین نتوانسته است ما را نابود کند و ایرانی بیدی نیست که بهر بادی بلرزد ولیکن تمدن فرنگی دشمنی دیگرست و حربه ای دیگر دارد و بعقیده من فتح تمدن فرنگی در ایران آخرین شکست ما خواهد بود یعنی بعد از این شکست

دیگر ملت قدیم ایران زنده نخواهد ماند تا از دشمنی دیگر هزیمت یابد. ملت زنده آنست که بتواند با آزادی و براهنمائی عقل و بمدد ذوق و استعداد طبیعی برای حفظ مصالح و دفع مفاسد و جلب منافع مادی و معنوی خویش کار کند و زبانش را گنجینه معلومات و افکار خویش سازد و بداشتن زبان کامل فصیح بر کیفیت این زندگی پنج روزه چندین برابر بیفزاید و سفر کوتاه عمر را در این عالم پرازبد و خوب و زشت و زیبا بدلات کتابی بانجام برساند که خود آن را نوشته است. اما اگر تمدن فرنگی ما را مغلوب کند اختیار جان و آزادی فکر همه از کف ما خواهد رفت.

تمدن فرنگی را بازیچه مگیرید. اگر تمدن فرنگی ما را بگیرد تاریخ یکی از مهمترین و قدیمترین ملل بزرگ عالم بسر خواهد رسید و دفتری که دوهزار و پانصد سال باز بوده است یکباره بسته خواهد شد. تمدن فرنگی را بازیچه مگیرید. ماهر گز حریفی چنین دانا و توانا و بیرحم و خودپسند نداشته ایم. فرنگی عرب پابرهنه گرسنه صحرانشین و ترك و مغول مست خونریز نیست که پس از تاخت و تاز و کشتار از اسب فرود آید و اندکی بیارمد و کم کم فریفته نقش قالی و عاشق باغ خرم ایران گردد و بیالوده و نان و حلوا و قصر زرنگار و کمی بعد بشعر مواوی و سعدی و حافظ رام شود و صحراگردی و مردم کشی را از یاد ببرد. تمدن فرنگی چنگال آهنین دارد و بعلم و ادب و دانش و هنر و قدرت و اطلاع خود چندان غرّه است که عظمت فردوسی ما را نیز چنانکه باید نمیشناسد.

حمله تمدن فرنگی از حمله عرب و ترك و تاتار بدتر و زیان آورترست

چرا که تمدن فرنگی میفریبد و خود هرگز فریفته نمیشود و جز فرنگی، آن هم فرنگی مقیم نواحی مغرب اروپا، هیچکس را مستعد فهم دقیق علم و ادب و هنر نمی‌شمرد و پست ترین شاعر و نویسنده یونان و روم قدیم را بر بزرگترین شعرا و نویسندگان اقوام دیگر برتری میدهد. تمدن فرنگی هزار نقش و رنگ و رو دارد و هر روزی در هر کشوری بلباسی دیگر جلوه میکند. بیرحمیست که علم و هنر و هر چیز خوب فرنگی را از ما دریغ میدارد اما بهر راهی که بتواند يك روز بدست فکلیان و روز دیگر بمدد خائنان و رشوه گیران و دین فروشان فکر ما را آشفته میکند و بجای نور معرفت رشوه دهی و رشوه گیری و خیانت و حیرت و سرگردانی می آورد. وطن پرستی خود را وطن پرستی و دروغ و بیوفائی و نا پایداری خویش را تدبیر و سیاست مینامد ولیکن ایران دوستی ما را گستاخی و چاره جوئی ما را دورنگی و منافقی میخواند.

تمدن فرنگی را بازیچه مگیرید. تمدن فرنگی نام و آب و هوا و موقع و محل و محصول و زبان و عدد خانه های هر ده عالم را میداند و در باب هر چیزی که بتصور آید چندین هزار کتاب و رساله و مقاله و طرح و نقشه در دست دارد و ابله و نادان آن فکلی نیمه زبانست که از این تمدن عجیب عظیم جز کراوات پسندی و شلوار شناسی و شب نشینی در میخانه و رقصخانه و آشنائی با دختر کم تربیت مغازه خرده فروشی و خواندن رمان لایق فهم اشخاص کم معرفت چیزی نیاموخته و با اینهمه گمان میبرد که بکنه این تمدن حیرت انگیز پی برده است و باید آموزگار و راهنمای ما باشد.



شرح و وصف تمدن فرنگی درده کتاب هم نمیکنجد . تمدن فرنگی وارث تمدن یونان و روم و ایران و عرب و تمدن هرملت بزرگ و مظهر علم و ادب و هنر دنیاست . آئینه ترقی نمای بشر و دلیل قدرت اوست که میتواند در این عالم پر از درد و مصیبت بدست خویش چنین کاخی بلند بسازد ولیکن باید دانست که این عظمت بنوبست و هیچکس آگاه نیست که فردا وارث این تمدن کیست .

تمدن فرنگی را باسانی تعریف نمیتوان کرد . عقیده فضالی فرنگ هم در این باب چنانکه باید روشن نیست . علمای فرانسوی و انگلیسی و آلمانی و امریکائی همه فرنگیان را دارای تمدن کامل فرنگی نمیپندارند . مثلاً سکنه ممالک بالکان را بیگانگانی آسیائی نژاد و دور از تمدن حقیقی فرنگی میشمردند اما این نکته را صریحاً بر زبان نمی آورند مگر در آن وقت که بخواهند از ایشان بدبگویند .

تمدن فرنگی بزمان و مکان معین محدود نیست . علما و ادبا و هنرمندان فرنگی یونان قدیم را کعبه اهل دل و سر زمین فلسفه و هنر و علم و ادب مینامند و همر و افلاطون را خداوند شعر و فکر میخوانند اما با یونانی همعصر خود سروکاری ندارند و معتقدند که هموطنان سقراط و ارسطو قرنها از تمدن دور مانده اند و اکنون از عرب شامی هم کمترند . امریکای امروز و پرتغال چهارصدسال پیش را از پرورشگاههای این تمدن میخوانند و ژاپون دور از اروپا را از آلبانی و ممالک لاتینی الفبای بی معرفت هزار بار بآن نزدیکتر میشمردند . دین منسوب بعیسی را نیز یکی از اجزای تمدن فرنگی جلوه گرمی سازند و هر چند روشن و صریح نمیگویند ولی

شک نیست که مقصودشان کلیسای خوش ساخت عالی خیال انگیز و مجسمه‌ها و تصویرهای دلفریب و ترجمه فصیح تورا و انجیل بزبان آلمانی و انگلیسی و الحان و سرودهای مذهبی و این قبیل چیزهاست نه دین عیسی چرا که بیدینان فرنگی و سست عقیدگان هم که از کشیش بیزار و از کلیسا گریزانند این آثار جمیل را که در عین خاموشی بهزار زبان باروح انسان حرف میزنند بجان و دل دوست و قبول دارند و جزء تمدن فرنگی بشمار می‌آورند و بفصاحت ترجمه تورا و انجیل معتقدند نه باسمانی بودنشان. تمدن فرنگی اجزای بسیار و هزاران هزار گونه جلوه‌گری دارد. تمدن عالی یونان و روم قدیم و علم و ادب و هنر ایتالیا و فرانسه در عهد رنسانس و نثر فرانسوی و شعر انگلیسی و موسیقی آلمانی و رمان روسی و صنعت امریکائی و چیزهای بسیار دیگر از این قبیل همه ارکان آنست اما بزرگان فرنگ از کار و حال دیگران غافل نشسته و بهر راهی که توانسته‌اند گنجینه معلومات خود را غنی تر ساخته و هر چیز معرفت آموزی را جمع آورده و در شرح هر مطلبی، چه جزئی و چه کلی، هزاران کتاب نوشته و این بنای مجلل را برپا ساخته‌اند.

آنکه بگوید پس چرا ای کبار و بی‌درنگ در مقابل تمدن عالی فرنگی سر تسلیم فرود نیاوریم و خود را از جهل و غفلت و فقر مادی و معنوی رها نکنیم خواننده ایست که آنچه در باب کبریا و جبروت و بی‌انصافی این تمدن نوشته شد همه را فراموش کرده است. تمدن فرنگی خوب و عالیست و لیکن آن را مفت بکسی نمیدهند و هیچ ملتی، چه نزدیک اروپا و چه دور از آن، نمیتواند بتغییر لباس و خط و زبان علمای فرنگی را با شتاب بیندازد. از مدعی تمدن کتاب، آن هم کتاب درست عمیق

مطلب دار و معلم دانا و مجسمه و موسیقی و علم و معرفت میخوانند نه تقلید ابلهانه و ظاهر سازی و تغییر لغت و الفبا و عجز و الحاح که ای فرنگیان برای رضای خدا مارا در جمع خود بپذیرید مگر نه ما مثل شما لباس میپوشیم و از چپ بر راست مینویسیم. باین بیچارگان سست عنصر از مصدر جلال فرنگی خطاب میرسد که «ای ظاهر بینان جامه و خط و زبان و دین نشان تمدن فرنگی نیست. اهل مملکت «هائی تی» بزبان فرانسه تکلم میکنند و عیسویند و پیش از شما کت و شلوار و کلاه لبه دار داشتند و تمدن نیستند و ابن سینا و ابوریحان بیرونی و ابن رشد قرطبی و افلاطون و فردوسی و خیام کراوات رنگارنگ و کلاه باد گیر مانند نداشتند و تمدن بودند.»

تمدن رواج علم و ادب و هنرست و اصولش در همه جا و همه وقت یک است و صفتش تغییر میکند نه از کانش. امروز روز تمدن فرنگیست و دیروز عهد تمدن ایرانی و عربی و رومی و یونانی و مصری و بابلی بود و فردا تمدن صفتی دیگر خواهد داشت اما با این جنگ و فکر جنگ و این دروغ و ظلم و ریائی که در سراسر عالم هست شاید قرنهای پیش از آنکه زمین از نور خورشید بی نصیب گردد و بمیرد و در سردی و تاریکی جاودانی فرو برود و نسل بشر نابود شود خود تمدنی در میان نباشد.

پس چه باید کرد؟ آیا باید طیاره و ترن را نادیده گرفت و در کجاوه ظریف بالش دار بر پشت اسب و قاطر سفر کرد و در کاروانسرای شاه عباسی بانیش غریب گز ساخت و منکر وجود فیلم و رادیو شد و بیهانه آشنائی با گفته های بدیع سعدی و مولوی از مطالعه افکار بلند افلاطون و ارسطو و داتمه و نیوتن و داروین محروم ماند و موسیقی خیال انگیز فرنگی را معدوم شمرد و غافل از سیر حکمت و فلسفه در اروپا و امریکا و هندوستان

براسفار ملاصدراى شیرازی حاشیه سست بی معنی نوشت و در ایامی که از اسلام جز نامی و از اکثر ممالک اسلامی نشانی نمانده است راجع بکافر ذمی و کافر حربی رسائل بی جا و بی پایه تألیف کرد و یا آنکه باید چشم گشود و این عالم عجیب پر از زشت و زیبا و این تفاوت تمدن و این کتب درست و نادرست و این دروغ و حیلله گری و بدی و خوبی را مثل فرنگی چنانکه باید دید و بایکدیگر سنجید و برای دردهای خود چاره ای جست؟ ابلهست آنکه در این سفر پنج روزه عمر کشتی بی خطر بزرگ عالی دازای طیب و کتابخانه و سینما و تلگراف و معبد را بر کشتی بادبانی اسیر موج و باد اختیار نکند و مصنفات کانت و مارکس و داروین و الحان دلپذیر آفریده ذوق باخ و شوپن را بیهانه فرنگی بودنشان پست بگیرد. هر که چشم و گوش و عقل و ذوق و هوش دارد باید در مقابل علم و ادب و هنر فرنگی نیز سر تعظیم فرود آورد و بکوشد تا با سرار آنها پی ببرد و هیچکس نمیتواند اهل دل را از دانش طلبی و هنرپرستی روگردان کند چرا که صاحب دلان حقیقت و جمال و علم و کمال را در هر جا و هر کس بینند بجان و دل میپسندند و بتعظیم و تکریم آنها میپردازند. نکته آنست که امروز چه باید کرد؟ گروهی فکلی ظاهر بین که خود را از خواص ما میشمرد معتقدند که اگر تمدن فرنگی ما را بگیرد ایران آبادان و ایرانی سعادت مند خواهد شد و دیگران چندان بیخبر و یا بیچاره و گرفتارند که باین قبیل مسائل توجه ندارند و در بند آن نیستند که ایران و ایرانی در چنگال این قوه عجیب بچه وضع و حالی خواهد افتاد.

نابوده یا نادیده انگاشتن این دستگاه عظیم تمدن فرنگی ما را از

خطر آن در امان و از فریبندگی و جذبه‌اش بر کنار نخواهد داشت. پس باید از دو کار یکی را اختیار کرد یا خود براهنمائی نوق و عقل و با رعایت شرائط حزم و احتیاط تمدن فرنگی را بگیریم و یا بی چون و چرا تسلیمش شویم تا بیاید و سیل وار مارا بگیرد. هر چند بیشتر امور جزئی و کلی زندگی ما از دوختن شلوار و زیرجامه تا چاپ کردن گلستان و شاهنامه بتمدن فرنگی وابستگی دارد هنوز شکست ما و فتح آن قطعی و مسلم نیست و بعقیده من روزی که تمدن فرنگی مارا بگیرد آخرین روز حیات ملت ایرانست و تنها راه گریز و یگانه چاره آنست که ما آن را بگیریم و پیش از آنکه محصور و اسیرش گردیم خود مسخرش کنیم.

ساده لوحانی که میگویند بگذارید تمدن فرنگی مارا بگیرد نادان و از تاریخ عالم بیخبرند و گمان میبرند که تمدن فرنگی دوست ما و طالب پیشرفت حقیقی ماست. مقایسه تاریخ دو سه قرن اخیر مللی که یکبارہ اسیر و تابع تمدن فرنگی شده با تاریخ مللی که بمیل و رضا آن را اقتباس کرده اند ضرر تسلیم بی چون و چرا باین دشمن بیرحم و فایده رعایت شرائط عقل و احتیاط را هر چه خوبتر هویدا میسازد. روس و ژاپون تمدن فرنگی را گرفتند و امروز از خود عالم و نویسنده و هنرمند و کاشف و مخترع و کشتی ساز و معمار و معلم و طبیب بزرگ دارند و تمدن فرنگی الجزائر را گرفت و اکنون عرب بیچاره این سرزمین نه فرانسه میداند و نه عربی، در مملکت خود بنده است و در پاریس گلیم پاره‌ای بزدوش دوره گردی و یا در گوشه و کنار خیابان بلوط فروشی میکند و با فقر و ذلت عمری بسر میبرد. در الجزائر

تماشاخانه و سینما و مدرسه و کتابخانه و مغازه بزرگ و روزنامه خواندنی و تمام آثار و لوازم تمدن فرنگی هست ولیکن همه خاص فرنگی و یا وسیله بزرگی فروختن و تجارت کردن اوست و عرب الجزائر مبهوت و حیران و گرفتار مفاسد اخلاق عرب و فرنگی و محروم از خوبیهای تمدن عرب و فرنگی پیانوی نوازنده فرانسوی را از این خانه بآن خانه میبرد و در مهمانخانهها و عمارات مجلل پیاك کردن کفش و نوکری و بندگی تاجر و بازیگر و سرهنگ فرانسوی مشغولست و در عالمی جدا از عالم فرانسویان زندگی میکند زیرا که تمدن فرنگی او را گرفته است . شك نیست که مستی از توانگرزادگان اعراب الجزائر در مدرسههای فرانسوی درس میخوانند و بزبان فرانسه حرف میزنند و مانند فکلیهای ما بیخبر از دقایق تمدن فرنگی بطواهر آن دل مینندند و سرمایه مملکت خود را در رقصخانهها و میخانههای پست فرنگستان خرج میکنند و غم آن ندارند که هموطنانشان در فقر و ذلت و جهل و غفلت بمیرند و تمدن فرنگی هم جز بترویج خرافات و باز کردن دگان موهوم پرستی و دین فروشی و بستن زبان روشن فکران و تربیت جوانان نیمه فرنگی که در وطن خود غریب و در فرنگ و در نزد فرنگی در هر جای عالم پست و زبونند بکاری نمیپردازد و از مشاهده بدبختی و بیچارگی و تنگدستی عرب سرگشته حیرت زده خوبشتم بفرنگ و فرنگی فروخته هیچ متأثر نمیگردد .

اگر ما اوضاع زندگی خود را برای آن برهم زده ایم که فرنگی را باشتباه بیندازیم براه خطا رفته ایم . اگر سراسر ایران در آبادی مثل بهترین مملکت روی زمین شود ولیکن کار بدست ما انجام نگرفته باشد

ما پیشرفت نکرده ایم. ترقی حقیقی ایران آنست که استاد ایرانی بفارسی درست در مدرسه طب درس بدهد و در کتابخانه مدرسه غیر از کتب مهم فرنگی چهار پنج هزار کتاب طبّی بزبان فارسی باشد و معمار ایرانی تا اثر و سینمای خوب و کامل بسازد و بازیگر سخن شناس خوش تلفظ ایرانی بازی فارسی بی نقص یا ترجمه صحیح آثار شکسپیر و مولیر و ایبسن را نمایش بدهد. بیش از يك قرنست که با تمدن فرنگی آشنا شده ایم و در این مدت که حتی بنسبت تاریخ ملّی بیست و پنج قرنه ما نیز کوتاه نیست کاری شایان ایران نکرده ایم چرا که بظاهرسازی خود را فریفته ایم. بلباس فرنگی بیش از کتاب فرنگی توجه نموده ایم و جامه استادی را برای تدریس صدمبار مهمتر از شرائط حقیقی استادی پنداشته ایم.

تا امروز تمدن فرنگی بمیل و رضا بترقی دیگران مدد نرسانده است. فرستادن کتابچه خوش چاپ مصور که شرح کار کردن و بکار انداختن انواع ماشین و عکس و طرح هر يك را دارد برای دلالت ما باساس تمدن فرنگی و سبکبار کردن و بینباز ساختن مانبست، قصد فروختن ماشینست و بس و اگر در این میان خریدار اطلاع جزئی سطحی بدست آورد نتیجه فرعی این معامله است و فروشنده را بر او حقی نیست. هیچ شرکت دواسازی فرنگی برای خدمت بهممنوع و بنیت کم کردن دردهای بشری بوجود نیامده است مقصود تجارت و نفع جوئیست و میان شراب فروش و سلاح فروش و گنه گنه فروش فرنگی تفاوتی نیست. تشویق کردن ما بیاد گرفتن زبان فرنگی و حتی دعوت ما بتحصیل در مدرسه های فرنگی از آن نیست که میخواهند ما را بحقایق و اسرار تمدن خود راهنمایی کنند. اگر فرنگیان بایکدیگر رقابت نداشتند بی هیچ شگی

درهای مدرسه و کتابخانه خود را بر روی دیگران میبستند ولیکن بواسطه همچشمی ناچارند که شاگرد و سیاح را نیز مثل بازار تجارت از یکدیگر بربایند. منظورشان آنست که زبانشان را اندکی بیاموزیم و باین خیال که بتمدن فرنگی آشنا شده‌ایم پول خود را در فرنگ خرج کنیم و بدیدن آثار علم و ادب و هنرشان حیرت زده شویم و یکی از بدبختی‌های ما آنست که زبانهای فرنگی حتی فکر و حافظه ما را نیز میدان رقابت خود ساخته است و از هر گوشه فرنگستان جمعی مبلغ یعنی آخوند فرنگی و یا گروهی زبان فروش با مستی کتاب ساده بیگانه درخور فهم مللی که از پروردن فردوسی و مولوی عاجزند و دفتری پراز وصف خوبیهای زبان خود می‌آیند و ما را سرگردان میکنند. باری سرزمین الجزائر نمونه‌ای بیش نیست، هر جا که بدست فرنگی افتاده کم و بیش مثل آن یعنی بهشت بیگانه و جهنم صاحبخانه است و هر مملکتی که مانند روس و ژاپون این تمدن را خود بمیل و رضا و با رعایت شرائط عقل و احتیاط پذیرفته آبادان و خالی از اغیار شده است.



در باب مسائل اجتماعی که اجزاء و پیچیدگیهای بسیار دارد بی مطالعه دقیق حکم قطعی صادر کردن از خامی و ظاهر بین نیست. اگر کسی بگوید که اسلام و یا دین عیسی موجب یا مانع ترقیست سخن باطل گفته است چرا که تاریخ عالم، ملل مسلمان و عیسوی دانا و نادان بسیار یاد دارد. هر که مدعی باشد که الفبای فرنگی برات آزادی از جهلست و الفبای عربی سد راه پیشرفت، خود جاهلیست که نمیداند که عربی چندین قرن یکتا زبان زنده علم و ادب و تاریخ و حکمت و فلسفه دنیا بود و امروز هم

بعد از شش هفت زبان از قبیل انگلیسی و فرانسه و آلمانی و روسی و ایتالیائی از همه زبانهای عالم معتبر تر و غنی ترست و نیز واقف نیست که ممالک لاتینی الفبای بی تمدن، و کم تمدن هم هست .

حوادث و وقایع تاریخی و ترقی و تنزل اقوام عالم را هزاران علمتست و فکر فکلی نمیتواند یکی از آنها هم پی ببرد. مگر هنگامی که شاهنشاه ایران کشته وزن و فرزندش اسیر و یایتختش بفرمان اسکندر سوخته شد ایرانیان الفبای عربی داشتند؟ مگر روزی که ایران بدست لشکر پارس برهنه عرب افتاد ایرانیان رباعی خیام و غزل حافظ میخواندند؟ مگر وقتی که سپاهیان ترک قسطنطنیه را فتح کردند و دختر هنرمند اروپا، این یونان افلاطون پرور را گرفتند و اروپائیان را مغلوب و مرعوب ساختند، بالفبای لاتینی فتحنامه مینوشتند؟ مگر مردم انگلیس که این سرزمین عجائب این امریکای پهناور پراز گنج را برایگان از دست دادند، در بیوفائی دنیا و فوائد قناعت و فضیلت درویشی و عزلت شعر فارسی و عربی خوانده بودند؟ مگر پیش از ایامی که بیسواد در آلمان و انگلیس و فرانسه و سوئیس و نروژ منسوخ و معدوم شود این ممالک الفبای لاتینی نداشتند؟ مگر علم و ادب عالم بزبان بالتسبه خالص وحشیان و آدمخواران افریقا و استرالیاست؟ مگر در ممالک متمدن اروپا و امریکا که آهن را در هوا پیرواز در آورده اند چندین میلیون درویش فرنگی یعنی زن و مرد گوشه گیر صومعه نشین نیست؟ مگر فرانسه که بیش از سه قرن نور علم و ادب و هنرش اروپا و آفاق دور از اروپا را منور ساخته و سربازش بارها پشت فرمانروایان بزرگ عالم را لرزاند و بود مثنوی خوان و یا بودائی مذهب گشته و الفبای لاتینیش را بالفبای

دیگر مبدل کرده که بعد از آن عظمت و جلال کارش باین جا کشیده و مملکت درجه سیم شده است ؟

پس باید اعتراف کرد که مطلب ساده نیست و بیچ و خم بسیار دارد و بالای عظیم آنست که فکلی علم فروش دروغگوی بی صبر میخواهد بی هیچ دانش و هنری هرچه زودتر مشهور و پولدار و صاحب مقام و منصب گردد و باصلاح کردن جمیع امور اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و علمی و ادبی و دینی و تربیتی پردازد و غافل از تمدن حقیقی اروپا و بیخبر از تاریخ دوهزار و پانصد ساله ملت ایران ، راهنما و مرشد و مقتدای ماشود و چیزی را که نمیداند بزبان سر و پا شکسته و صف کند و دقائقش را بما بفهماند . ثمره این حيله گری و دروغگویی آنست که امروز قدر و منزلت تمدن اروپائی هم در ایران کم شده و هموطن فکلی از او جز رقص و قمار و نوشتن کاغذ و مقاله پر از غلط چیزی دیگر چشم ندارد و بمدرسه فرنگی که بچنین اشخاص بیمایه بیکاره تصدیقنامه میدهد نیز میخندد .

این فرنگستانی که فکلی از آن حرف میزند کجاست ؟ در کدام مملکت فرنگ کسی که زبان مادری خود را نداند میتواند در تجارتخانه ای منشی یا دفتر دار شود ؟ در کدام مدرسه ابتدائی ده فرنگی بنظیر این استادان و مدعیان علم و معرفت که از نوشتن يك کاغذ بی غلط هم عاجزند شغل معلمی میسپارند ؟ کدام صاحب منصب فرنگیست که خود را از تربیت یافتگان بشمرد و از زبان و اصول آثار ادبی و از جزئیات وقایع مهم و جنگهای بزرگ مملکت خویش و از کلیات تاریخ عالم بی خبر باشد ؟ در کدام کشور متمدن عالم شرط سیاست شناسی معرفت بعلم « گل و مل » و آشنائی « بفرز دقیق » شلوار شناسیست و هر که بجا و بیجا برای این

و آن گل بفرستد و جام شراب را از بیاله عرق و شلووار مجلس مهمانی عصر را از شلووار مجلس مهمانی شب بشناسد از دانستن زبان و تاریخ و سیاست مملکت خود و هر مملکت دیگر بینیاست ؟

جمعی از ایرانیان بخطا تصوّر میکنند که تمدّن فرنگی جز هوسرانی و تفریح و خوشگذرانی نیست . در فرنگ فاحشه و قمار باز و شرابخوار و عاشق شیفته صید و شکار و فوتبال بازی و کشتی گیری و مشت زنی فراوانست اما این تمدّن عالی درر قاصخانه و قمارخانه و میخانه و شکار گاه و بازیگاه و زورخانه اروپا و امریکا بوجود نیامده است . تمدّن فرنگی نتیجه کار مفیدست و بس و بیکاری بر کاری که سودمند نباشد برتری دارد . تفریح و ورزش نیز که لازمست اگر از حدّ بگذرد موجب ضایع شدن وقت عزیزست . اگر همه ایرانیان تنیس باز و ماهیگیر و شناگر و مشت زن و سگ باز شوند نه يك خطّ از نوشته های داروین و کارل مارکس بفارسی ترجمه خواهد گردید و نه يك رساله در باب گردش خون تألیف خواهد شد .

هزاران هزار نویسنده و عالم و محقق و هنرمند که این عمارت مجلّل تمدّن فرنگی را بنا کرده اند همه عمر خویش را بخواندن و نوشتن و تحقیق و مقایسه گذرانده اند و پیشرفت را جز این راهی نیست . لورتدر مقدمه کتاب ایوب از کتب توراة نوشته است که وی و دوتن از دوستانش گاهی بر سر ترجمه سه خطّ چهار روز در فکر و تأمل بوده اند و این خود از طریقه کار کردن علما و فضلاى فرنگ نمونه ایست . اما نکته آنست که طبقات گوناگون ملل متمدّن فرنگی در هر شغل و منصبی که باشند در ساختن این کاخ بلند شریکند و سفرا و سپهداران و حتی سوداگران و عمّال جزء هم باین کار مدد میرسانند . شاردن جواهر فروش فرانسوی

در کتاب خود که یکی از بهترین سفرنامه های عالمست ، اوضاع ایران اواخر ایام صفوی را ، از جزئیات آداب و رسوم درباری تا کیفیت وصول مالیات و خربزه کاری ، همه را شرح میدهد و سر جان ملکم در میان گیرودار کار های لشگری و کشوری کتب معتبر تألیف و تصنیف میکند و تاریخ ایرانش یکی از آنهاست . همراهان سرتیپ گاردان سفیر ناپلیون در دربار فتحعلیشاه چندین کتاب سودمند مینویسند و گویی نو فرستاده ناپلیون سیم درد دربار ناصرالدین شاه مؤلفات مهم و پراز لطف و معنی خویش را بر گنجینه زبان فرانسه می افزاید . لرد کرزن با وجود کار بسیار و پشت درد دائم ، چه در ایام وزارت و سیاستمداری و چه در هنگام فرمانفرمائی هندوستان و چه بعد از آن ، پیوسته بتألیف و تصنیف میپردازد و کتابش در باب ایران جزئی قلیل از نوشته های کثیر اوست . کبری قنصول فرانسه در تبریز کتاب شرایع را بفرانسه ترجمه میکند و آرنولد ویلسن انگلیسی « خلیج فارس » و « فهرست کتب راجع بایران » و چندین کتاب دیگر مینویسد . مجموعه کتب و مقالات فرنگیان خود باقیانوسی میماند و آنچه در باب ایران و فارسی نوشته اند در آن قطره ای بیش نیست و مادر این میان با کارهای مهمی که در پیش داریم و با ضرر های مادی و معنوی که از خودی و بیگانه بمان رسیده است بیکار و بیچار عمر خویش را ضایع میکنیم و هر روزی عذری می آوریم و بهانه ای می تراشیم که از کار کردن بگریزیم .

در عهد سلطنت فتحعلیشاه سفرائی از هندوستان و انگلستان و فرانسه و روس تزاری بایران آمدند و مجموع مؤلفات ایشان و همراهانشان در باب ایران خود کتابخانه کوچکی را پر میکنند و در صد و پنجاه سال اخیر

فرستادگان ایران وزیردستان ایشان که صدیک همکاران فرنگی خویش کار نداشته‌اند ده کتاب نوشته و بقدریست مقاله مختصر هم از آن‌ها دیگران ترجمه نکرده‌اند. در باب دقائق فنی بمب پرنده بفارسی مقاله و رساله نوشتن امروز آسان نیست ولیکن آیا فارسی از شرح و بیان وقایع جنگهای ایران و ترکیه و زندگی اسکندر کبیر هم عاجزست؟ این همان زبانست که تا صد سال پیش زبان دربار هندوستان بود و بسیاری از کتب تاریخی و ادبی هندبان تألیف میشد و از سانسکریت قصه و تاریخ و فلسفه و حکمت بآن ترجمه میکردند. این همان فارسیست که بامر سلطان محمد فاتح تاریخ ایا صوفیه را اول بآن نوشتند. این همان چشمه پاک روشنیست که رود کی و فردوسی و ناصر خسرو و مولوی و حافظ از آن آب فوق خورده‌اند، این همان گوهر گرانبهایست که امروز فکلی نادان تبه روزگار میخوهد آن را بغلط و از سر نادانی و هوسرانی بشکند و بیمقدار کند. بهمن دراز گوش که بخواندن حقوق و تاریخ و یا طب و ریاضیات خود را در این علوم و فنون متخصص و از فارسی دانستن بی نیاز میدانند دو اشتباه میکنند. نه هر که این دروس بخواند متخصصست و نه آنکه متخصص باشد از یاد گرفتن زبان مادری خویش بیناز. جز فکلی که گفته‌است که عالم و متخصص نباید زبان خود را بداند. در هزاران هزار کتاب علمی و فنی فرنگی يك غلط، يك جمله نارسا، يك ویر گول و نقطه بیجا نمیتوان یافت و این دلیل آسانی زبان فرنگی نیست. صحیح مینویسند زیرا که زبان خود را یاد گرفته‌اند و مثل لغت تراشان مانیستند که آسان ترین حرفه را پیشه خود ساخته‌اند، کاری که نه شاگردی میخوهد و نه استادی و نه سرمایه.



بیش از پنجاه سالست که فکلی دروغ گفته و فارسی ندانستن خود را دلیل معرفت کامل خویش بتمدن فرنگی شمرده اما چنان مینماید که دوران قدرت و حيله گری و مردم فریبی او پایان رسیده است. امروز کوس رسوائیش را بر سر بازار میزنند و همه میدانند که وی چیزی نمیداند. در ابتدا مردم بعینک و عصا و کراوات فکلی میخندیدند ولیکن مدتی بعد کار دیگر گون و فکلی مدعی گشت که باسرار تمدن ایران و فرنگ هر دو پی برده و راه پیشرفت را یافته است. پس از هزار سال ناگهان معلوم شد که خطی بدتر و زبانی دشوارتر از فارسی نیست زیرا که فکلی از آموختنش عاجز و یا روگردان بود و گمان میکرد که زبان فرنگی را زود یاد گرفته و در آن استادست. هر کسی در مدرسه فرنگی در ایران و یا در فرنگستان چند سال درس خوانده بود خود را عالم و ادیب و نویسنده و متخصص خواند و هرگز نگفت که همدرسان فرنگیش که از او بهتر و بیشتر تحصیل کرده اند در مدرسه ابتدائی بمعلمی و یاد در تجارتخانه بدفترداری و یاد ده بطبابت و یا در دشت و صحرا زیر دست استاد بمساحی و زمین پیمائی مشغولند و مدعی اصلاح کردن جمیع امور مملکت خود نیستند.

اگر طالب پیشرفت حقیقی و برخلاف فکلی دشمن ظاهر سازی و دروغ باشیم باید اعتراف کنیم که هنوز الفبای تمدن فرنگی را هم یاد نگرفته ایم. مگر پیوشیدن لباس استادی و سرتیپی و بگذاشتن لفظ دکتر و مهندس و « پرفسور دکتر » پیش از اسم خود هرگز نمیتوانیم دردهای خود را درمان و تمدن فرنگی را تسخیر کنیم؟

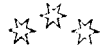
باید بهوش باشیم و ببینیم که بعد از صد سال آمد و رفت و دادوستد داشتن بافرنگی و سفیر و شاگرد فرستادن بفرنگ و چندین صد میلیون خرج کردن چند کتاب نوشته یا ترجمه کرده، چه فنّ و صنعتی را چنانکه شاید و باید آموخته و کدام شهر و ولایت و یا عالم و نویسنده فرنگی را شناخته و از گنجینه علم و ادب و هنر عالم چه چیز بدست آورده ایم.

نمی‌توان منکر بود که فکلی در میدان بی‌منزاع ایران چهل پنجاه سال جولان و خودنمایی کرد. از داروین سخن گفت و هزار خطّ از نوشته های او را ترجمه نکرد. از فقرزبان فارسی نالید و يك کتاب پنجاه ورقه بر آن نیفزود. بتحصيل کردن در پاریس و برلن و لندن بالید و شرط اول تربیت فرنگی یعنی دلبستگی بزبان مادری را نیاموخت. بطلاّب نجف و کربلا خندید که نشستن در مجلس درس فقهای بزرگ را دلیل معرفت خویش می‌شمرند و خود رفتن چندروزه بمدرسه فرنگی را بربزرگی و استادی و تخصص و دانائی خود حجت آورد. سه چهار اصطلاح ساده اقتصادی از قبیل عرضه و تقاضی را یاد گرفت و خود را در امور اقتصادی متخصص و زبردست جلوه داد. از هزاران هزار کتاب علمی و ادبی فرنگی سه چهار کتاب مختصر و چند قطعه شعر خواند و خود را استاد بزرگ علم و ادب فرنگی پنداشت و بر نقص خطّ و زبان و علم و ادب فارسی حکم کرد.

آخوند و بقال و تاجر و کاسب و زن و مرد و حتّی بعضی از رجال ایران همه را ترساند؛ میگفت نه شما زبان فرنگی میدانید تا بدرجه اهمیت مقام علمی من واقف شوید و نه من وقت آن دارم که این زبان سخت پراز نقص بی قاعده فارسی را درسه چهارماه یاد بگیرم؛ پس شما هرگز بکنه فضل و دانش و بعظمت عقل و هوش من پی نخواهید برد و تکلیف شما اطاعت

بی چون و چراست .

روزبازار فکلی ایامی بود که در ایران دوست سیصد فکلی بیشتر نبود. اما بحکم آنکه در این عالم طالب کار آسان و گنج بی رنج کم نیست رقیب بمیدان آمد و چون فکلی شدن سرمایه ای نمیخواهد هر کس چند فصل از کتاب اقتصاد شارل ژید و یامار شال را سرسری و بی مقدمه خواند در امور اقتصادی متخصص و هر کس پیچ چرخ خیاطی عمه اش را محکم کرد مهندس و هر کس شرح عروسی دختر خاله اش را بفارسی سراپا غلط نوشت نویسنده مبتکر و هر کس سه چهار کلمه سیاست و حزب و مترنخ و لرد کرزن و اقلیت و اکثریت را بزبان یا بقلم آورد سیاست شناس شد و کار مملکت ما امروز بجائی کشیده است که بنسبت عدد سکنه ایران متخصص اقتصادی بیش از آمریکا و سیاست شناس و مفسر سیاسی بیش از انگلیس داریم و چرا چنین نباشد؟ این روزیست که فکلی آن را خواسته و این بلائیس که او بر سر خود و بر سر ایران آورده است زیرا کسی که میخواهد بدروغ خود را انگلیسی دان جلوه بدهد باید بامدعی آلمانی دانستن سرسازگاری داشته باشد و هر که لفظ مهندس را در غیر از جایی که باید بکار ببرد حق اعتراض بر مهندس خود روی دیگر ندارد. اما فکلی بازیگریست که باسانی بر جای خود نمینشیند و دائم بفکر آنست که مدعی دانستن کار های کم رقیب شود. در ابتدا اندک آشنائی بازبان فرانسه او را کافی بود و چون مدعیان فرانسه دانی میدان رقابت را پر کردند انگلیسی جای فرانسه را گرفت و ایام جلوه گری این نیز خواهد گذشت و فردا چند عبارت پهلوی و سریانی و عبرانی و چهار پنج کلمه لاتینی و یونانی سرمایه فکلی شیاد خواهد بود.



آسایش دوگیتی تفسیر این دو حرفست با دوستان مرّوت با دشمنان مدارا
 کلامیست بلیغ و بحکم بلاغت دلپذیر اما شک نیست که دشمن
 بر چند نوعست و با همه ایشان مدارا نمیتوان کرد، یکی دشمن جانست
 و دیگری دشمن مال یکی عدوی ملک و ملتست و یکی خصم آزادی
 و استقلال. اگر حافظ زنده بود و عناد و لجاج و گستاخی و جهل فکلی
 و ضرر قول و فعل او را میدید هر چه صریحتر میگفت با چنین دشمنی که
 تیشه بریشه شما میزند مدارا کردن خطاست. از بدبختی ایرانست که
 سه چهارتن از اهل ذوق و معرفت و حتی فاضلی مانند مرحوم ذکاء الملک
 فروغی که مؤلفاتش خود بزرگترین دلیل بر مخالفت با فکلیست بجای
 پایداری در مقابل یاوه سرائی فکلیان راه مدارا پیش میگیرند و سرود
 یاد مستان میدهند. مترجم «حکمت سقراط بقلم افلاطون» در کتابچه
 «پیام من بفرهنگستان» مینویسد:

«عیب زبان فارسی آمیختگی آن بعربیت... و اما آمیختگی»
 «فارسی عربی از حدّ معقول تجاوز کرده است باین معنی که شماره»
 «لفظهای عربی از عدد لفظهای فارسی در زبان ما بیشتر شده...» (ص ۴ و ص ۷)
 و در کتابچه مذکور برای نمایان کردن زشتی عبارات پراز عربی از تاریخ
 و صاف و حبیب السیر خطی چند نقل شده است. (ص ۲۰ و ص ۲۱)
 امروز مهمترین و غنی ترین زبان عالم انگلیسیست و با اینهمه
 فقط چهار یك الفاظش از اصل انگلوساکسون و باقی همه فرانسه
 و لاتینی و یونانی و دانمارکی و کلمات بیگانه دیگرست و از لغات فارسی

و عربی هم خالی نیست . پس از میان چندین هزار کتاب نظم و نثر بلیغ فارسی از تاریخ و صاف شاهد آوردن و گفتهٔ عنصری و فرخی و سنائی و مولوی و سعدی و حافظ را بواسطهٔ « آمیختگی آنِ عربی » معیوب شمردن شرط انصاف نیست و دردی را دوا نمیکند و بهانه دادنت بدست فکلی جاهل کاهل . در هر زبانی عبارات سخت و پیچیده هست و اگر در همهٔ کتب فارسی ده دوازده کتاب از قبیل تاریخ و صاف باشد نباید با کسانی که لفظ انگلیسی « افسر » را فارسی میپندارند و بجای صاحبمنصب بکار میبرند و یا کلمه غلط « ارتش » ولغت گوش خراش « دام پزشکی » را بجای بیطار که در افواه خاص و عام ایرانست بزور بهمزبان فردوسی و سعدی میخورانند بمدارا سخن گفت زیرا با فکلیان لغت بافی که خطّ اول گلستان را هم نمیتوانند بی غلط بخوانند و از زبان فرنگی هم غیر از مقدمات چیزی نمیدانند از عقل و منطق و تحولات زبان انگلیسی و روسی سخن گفتن و نسبت میان کلمات اصلی و الفاظ بیگانه هر يك را معین کردن و معدوم و موهوم بودن زبان علمی و ادبی خالص را بدلیل و برهان ثابت نمودن وقت ضایع کردنست و ازین گذشته گفتگو بر سر درستست و نادرست نه زیبا و زشت . که گفت که امروز باید بشیوهٔ تاریخ و صاف نوشت و کدام ایرانی صاحب ذوق خریدار کلام ثقیلست ؟ اما باید دانست که در این قبیل مؤلفات غلط لفظی و معنوی و صرفی و نحوی هیچ یافت نمیشود . تاریخ و صاف و هر کتابی نظیر آن که بقلم دانشمندی کم ذوق تألیف شده فصیح نیست اما صحتش شیرین و گیرنده نیست اما خواننده را از مطالعه اش نفعی حاصلست ، ولیکن فکروسخن و نوشتهٔ هوشنك هتاوید همه زشتست و غلط چرا که فکلی نه معرفت دارد و نه ذوق ،

نه انصاف دارد و نه عقل سلیم و چون نمیتواند چیزی مطبوع و مقبول اهل فضل بوجود آورد بخراب کردن میپردازد .

با اینهمه باید بگویم که مرحوم فروغی مردی فاضل بود و هیچ مقامی بزرگ و منصبی جلیل او را از خدمت بمعرفت باز نداشت و اگر در « پیام من بفرهنگستان » بجای مقدمه « درآمد » نوشته و عباراتی سست ازین قبیل بکار برده :

« ذوق سلیم حکم میکند که بیرون کردن الفاظ عربی مانند آنها »
 « که در این اشعار هست اگر زیان نباشد سودی نیست که دنبال کردن »
 « آن چندان ضرورت و فوریت داشته باشد ولیکن نقصی که در این »
 « فصل از آن گفتگو میکنیم که موجب داخل شدن صدها بلکه هزارها »
 « لفظهای نامأنوس بیگانه است عیب فاحشت و بی اهمتی در آن »
 « برای زبان ما خطرناکست و باید فکر جدی کرد »
 (ص ۳۶) ، تقصیر آن نیز بر گردن اشخاص کم مایه شهرت طلبیست که بواسطه علم فروشی دوروزه و عناد باتمدن دوره اسلامی و برای بستن زبان علم و معرفت و منع پیشرفت اصول تمدن فرنگی در ایران درست نوشتن را گناه و زندگی را براهل ذوق حرام کردند و نیت خیر یکی از بزرگترین وطن پرستان این مملکت را دستاویز خود نمائی و انتشار عقاید سست نا پایدار خویش ساختند . پس باید شکر گزار فروغی بود که لااقل بکنایه و اشاره بمدعیان لغت سازی بعضی از حقایق را میگفت . در مملکتی که امروز هم جمعی از لغت تراشان قدیم از کار بدخود توبه نمیکند و برای اثبات شایستگی عمل ناشایست خود هزار دلیل ابله فریب می آورند فروغی بود که در پیام خود بمدعیان گفت که لایق لغت

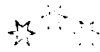
سازی نیستند چرا که دیگران مرد این کارند نه ایشان و لغت سازی را باید بمردم و اهل فنّ و اگذارند و در این لفظ « مردم » نکته ایست که اگر بر هوشنگ هَناوید پوشیده باشد بر دیگران پوشیده نیست . باری، این بود نصیحت فروغی بمدعی لغت سازی شنید و عاقبتش شنیدی و امروز عارف و عامی بلغت تراشان میخندند و بگفته پروفیسور دکتر هوشنگ هَناوید « اینست واکنش آن کنش نامبرده » .

اشتباه بزرگ فضلائى مانند مرحوم ذكاء الملك فروغی آنست که تصوّر میکنند برفق و مدارا فکلی را میتوان رام کرد . چهل پنجاه سالست که با فکلی نادان ایران ناشناس عدوی فارسی مدارا کرده اند و جز شعر بی معنی بی وزن بی قافیه و نثر بیچگانه سراپا غلط و کلمات نوظهور بد ترکیب و نادرست « بس شماری » و « بس شمرده » و « رونوشت گواهی یافته » و غیر از هزار مدعی متخصص بودن در علوم و فنون که لایق معلّمی در ده و یا دفتر داری در تجارتخانه محقّر هم نیستند چه دیده اند ؟

هنگام آنست که هر چه صریحتر گفته شود که فکلی از ابتدای آشنائی ما با تمدّن فرنگی تا امروز در خور این مملکت سعدی پرور هیچ کاری نکرده است . فکلی چندین سال وقت عزیز و چندین صد میلیون تومان پول این ملت فقیر را ازدست داد و اکنون از هر زمان دیگر بیچاره تر و درمانده تریم ، نه عمارتی در خوبی نظیر مسجد شیخ لطف الله میتوان ساخت و نه تأثیری که در آن صدای بازیگر منعکس نشود ، نه شمشیر ساز و قلمدان ساز داریم و نه توپ ساز و میخ ساز نه غزالی هست که کیمیای سعادت بنویسد و نه انجمنی ادبی که لا اقل نصف اعضایش صدخطّ از این کتاب فصیح یا نظیرش را خوانده باشند . در ایّامی که لشکریان خونخوار

ترک و تاتار مسجد و مدرسه و خانقاه و کتابخانه ایران را ویران می‌کردند وزن و مرد را از دم تیغ می‌گذرانند در گوشه و کنار کتاب خوان و کتاب نویس و دانشمند و ادیب و شاعر و هنرمند بسیار داشتیم و در این عصر علم و معرفت کشور ما بروزی افتاده است که بعضی از «استادان» مایک مراسله ده خطه هم بزبان فارسی درست نمیتوانند بنویسند .

چراغ برق و تلگراف و تلفون و فیلم و رادیو مارا از حالت حقیقی خود غافل ساخته است و فراموش کرده ایم که هیچیک از این وسائل و آلات از ما و ساخته فکر و دست ما نیست . بیچارگی ما بر کسی نمایان خواهد شد که نیم دقیقه باخود بیندیشد و روزی را در آئینه خیال برابر خود مجسم کند که فرنگی بما چیزی نفروشد زیرا در آن وقتست که باید برهنه و عریان در تاریکی از بیدوایی بمیریم .



قرنها شعرا و فلاسفه پادشاهان و فرمانروایان را بداد گستری و رأفت خواندند و سعیشان بی حاصل ماند . پس جمعی از نویسندگان فرانسه بر آن شدند که بجای نصیحت کردن بظالم کلمه‌ای چند بمظلوم بگویند و راه نجاتش را باو بنمایند . چنین کردند و مردم را بشور آوردند و آتش انقلاب ملت فرانسه چنان زبانه کشید که روشنائی و سوزندگیش باروپا و ممالک بیرون از اروپا هم رسید و این آتش ظالم گداز هنوز فرونشسته است . سالها ملت ایران با فکلی مدارا کرد و کوشید که گاهی بسخن نرم و گاهی بعجز و الحاح وی را بر سر رحم آورد تا بناخن جهل چهره زیبای این زبان نمکین فارسی را نخراند و این ملت دوهزار و پانصد ساله ایران را سبک نگردد و نیازارد ولیکن این همه کوشش بیفایده بود و فکلی هرچه

مدارا بیشتر دید گستاخی و فضولی بیشتر کرد چندانکه امروز کاسه صبر همه لبریز شده است. پس بحکم عقل و پیروی از نویسندگان و فضلائى که بتجربه عملی فایده بیدار کردن مظلوم و بیفایده گی نصیحت بظالم را ثابت کرده اند اکنون باید بکسانی سخن گفت که از دست اعمال ناشایست فکلی در رنج و عذابند و از کارهای بداین هرزه گوی ایران ناشناس بفریاد آمده اند و شك ندارم که بهمت ایرانیان عاقل ایران دوست مملکت فردوسی و سعدی از شرمشتمی بیمایه نیمه ایرانی نیمه فرنگی نجات خواهد یافت.

یکی از موجبات پیشرفت تمدن فرنگی شكست. فضلالی فرنگی در حرکت خورشید و سکون زمین شك کردند و بحرکت این و سکون آن پی بردند. در بسیط بودن آب شك کردند و مرگب بودنش ثابت شد. در عقاید و آراء افلاطون و ارسطو شك کردند و بر وسعت دامنه علم و فلسفه افزودند. در حق حکمرانی مطلق پادشاه شك کردند و اورا نه خدا و نه سایه خدا شمردند و حکومت نزدیک بعدل و کم نقص دموکراسی را بمیان آوردند و هموطنان من در گفته های باطل و نوشته های بیچگانه فکلی شك نکردند لاجرم در دستش اسیر ماندند.

از فکلی مترسید. اورا بیازمائید تا ببینید که دریای امتحان از او بیچاره تر و عاجز تر کسی نیست. اکنون وقت آنست که ایرانیان شاهنامه شناس گلستان خوان بدانند که فکلی نادانست و از فرنگستانی سخن میگوید که در هیچ جای عالم وجود ندارد و مدعی علوم و فنونیست که اصول آنها را نیز خوب نیاموخته است. در عقاید و افکار سست و نوشته های سراپا غلط فکلی شك باید کرد. اگر بگوید بدبختی

ما از تمدن لاتینی و راه نجات ما پیروی از تمدن انگلوساکسن است باید از او پرسید که تعریف تمدن چیست و او از تمدن ایرانی و لاتینی و انگلیسی چه خبر دارد و از تأثیر تمدن لاتینی در ایران چه دیده و شنیده و خوانده است. اگر بگویند که مشکلات زبان فارسی و الفبای آن مانع پیشرفت ایرانیانست باید از او سؤال کرد که فارسی را با چه زبانی میسجد و از زبانهای دیگر چه یاد گرفته است. باید پرسید و پرسید و هرگز این نکته را فراموش نکرد که با فکلی بحث کردن خطاست فکلی را امتحان باید کرد تا سیه روی شود هر که در او غش باشد.

فکلی را امتحان باید کرد تا معلوم شود که در سراسر ایران از اعضای قدیم وزارت پست و تلگراف و ادارات گمرک که زیر دست فرانسویان و بلژیکی فرانسه زبان و بلژیکی فرانسه گوی غلط نویس کار کرده اند تا شاگردان قدیم مدرسه های فرنگی در ایران و تجار و اعضای وزارت امور خارجه و شاگردانی که در اروپا و امریکا مقیم و مأمور و محصل بوده اند و حتی در میان کسانی که بفرانسه یا انگلیسی و آلمانی و یا بهر زبانی دیگر کتاب تألیف کرده اند شاید ده نفر هم نتوانند يك مقاله صد خطه درست و طبیعی بیکی از زبانهای فرنگی بنویسند و این دلیل کم استعدادی ایرانی نیست و از آنست که هر زبان کامل فرنگی مثل فارسی سوابق و قواعد و اصول و اصطلاحات و دقایقی دارد که آشنائی با آنها کار هر کس نیست و ذوق و وقت و استعداد و کار و وسیله می خواهد و اگر چنین نبود پیش از جنگ هر هفته روز پنجشنبه در روزنامه تان پاریس آبل هرمان نویسنده مشهور فرانسوی بر کتب بعضی از نویسندگان و ادبای فرانسه غلط نمیگرفت و اسم و فعل و حرف

جمله های ایشان را درست نمی‌کرد و در انگلستان و امریکا برای تعلیم قواعد زبان انگلیسی بمردم انگلیسی زبان هزاران کتاب تألیف نمیشد و فولر لغت نویس معروف انگلیسی از عبارات تایمز، بهترین روزنامه زبان انگلیسی در عالم، و از مصنّفات استادانی بزرگ مانند دیکنز و کارلایل و ولز برای نمودن غلطهای صرف و نحو و معانی و بیان شاهد نمی آورد. اما باید دانست که کتب علمی فرنگی همه روشن و بی غلطت و اشتباهات ادبای فرنگ هم از قبیل بیقیدی مولویست نه از جنس غلطهای هوشنگ هئاوید. زبان ملل متمدن کاملست و دقیق و هم باین علتست که پی بردن بکمال و دقت آنها مشکلات بسیار دارد و فکلی که بحاشیه و شرح و تفسیر کتب فارسی و عربی و بصرف و نحو و معانی و بیان و عقاید گوناگون استادان این فنون می‌خندد بی هیچ شکی مرد این کار نیست چرا که بیچاره غیر از کتاب مخصوص اطفال و جز قصه های ساده در خور فهم و استعداد دربان و خدمتگار و بقال و سبزی فروش کم تربیت فرنگی از آثار فضالای فرنگستان چیزی ندیده است. اگر فکلی شوق معرفت خواهی و چشم حقیقت بینی داشت و در همه عمر یک کتابخانه معتبر دیده بود در مییافت که کتب صرف و نحو و شرح و تفسیر قواعد هر یک از زبانهای مهم فرنگی بیش از صد برابر کتب فارسی و عربی در این فنونست. فکلی را امتحان باید کرد تا دیگر لفظ عالم و نویسند و متخصص را بیجا بکار نبرد. در همه ایران چهار معلم و مدرّس مطالب اقتصادی هم نیست چه رسد بعالم و متخصص ولیکن چندیست که در مملکت ما متخصص فنون اقتصادی و مالی و اداری و ادبی ظهور کرده نه ده نه صد هزارها. باید دانست که خواندن ده بیست کتاب و حتی نوشتن دوسه کتاب اقتصادی

که ترجمه ناقص یا کامل کتب فرنگی و شامل اطلاعات مندرج در سالنامه‌ها و مجلات باشد کسی را در فن اقتصاد متخصص نمیکنند. ما همه شاگردیم و شاگرد معرفت خواه مطالب اقتصادی و مالی در ایران کیست که پس از آشناسدن باصول این فن از راه کتابهای فرنگی، کتب فارسی و عربی و حتی ترکی راهم بخواند و در باب مزد کارگر ایرانی در قرون مختلف و اراجع بتأثیر حمله مغول در اوضاع تجارت ایران و دادوستد ابریشم در دوره سلطنت صفوی و این قبیل چیزها بفارسی بی غلط رساله‌ای و کتابی بنویسد و گرنه ثمرهٔ زحمات چندین سالهٔ یک دانشمند فرنگی را ذره ذره و بفارسی نادرست و گاهی بی ذکر نام نویسندهٔ اصلی بمردم خوراندن و در باب ارزانی خرما در بصره بعثت نبودن مشتری و گرانی لولهٔ لامپا در طهران بواسطه بسته شدن راه تجارت با اروپا مقاله نوشتن و کلیات بافتن و خویش را متخصص خواندن اگر مردم فریبی نباشد خود فریبست. مرد آنست که پنجاه خروار پنبه بیش از آنچه فرنگی میخواهد باو بفروشد و یا در ایام کمیابی متاع ده خروار شکر و صد مثقال گننه گننه بیشتر از آنچه فرنگی برای نگهداری آبروی سیاسی خود میدهد از او بخرد.

متخصص اقتصادی بکشوری زبنده است که بتواند بممالک دیگر قرض بدهد و دستگاه اقتصادیش دائم از معاملات طلا و نقره و فولاد و کشف معدن و اختراعات گوناگون و تأثیر هر یک در بازارهای عالم باخبر باشد. ما که در لندن و پاریس هم یک دلال آبرومند نداریم و اخبار مهمترین وقایع اقتصادی را چندین روز بعد از وقوع در روزنامه‌های فرنگی میخوانیم نباید نام متخصص فنون اقتصادی بر خود بگذاریم. تکلیف ما آنست که اول اصطلاحات را بیاموزیم و دلالی را از تجارت

بشناسیم و لااقل سید چهارصد کتاب اساسی اقتصادی را ترجمه کنیم و دوسه هزار کتاب در باب امور اقتصادی ایران بفارسی درست بنویسیم و اگر فرنگی هم ما را متخصص نامید کلام او را بر بیگانه فریبش حمل کنیم نه بر صدق گفتارش .

فکلی را امتحان باید کرد تا ثابت گردد که هوشنگ هُناوید در جهل و شیادی از شیخ وهب رو فعی هم بدترست . چند سال پیش هر تس فلد، این جهود فاضل آلمانی که خود مدعی استادی در پهلوی نیست در طهران چهل پنجاه درس داد و مثنی را باصول و مقدمات زبان پهلوی کمی آشنا کرد . از جمع شاگردانش کسانی که هوشمند و فرزانه و بنقص کار خویش آگاه بودند هر گز بعلم فروشی نپرداختند و زبان فارسی را بازیچه خود نساختند اما دیگران که بعلت ضعف قوه ادراک از پی بردن بوسعت دامنه این قبیل تحقیقات عاجز بودند با تهوری که خاص جاهلانست بلغت تراشی مشغول شدند . فکلی که خود را پیرو فرنگی می شمارد بر خلاف فرنگی هر پیش آمدی و هر چیزی را وسیله خراب کردن کار مملکت و زبان خود میکند . اگر زن فرنگی بگیرد مطیع عقاید باطل او میشود و فرزندش را بدستور زن ایران ناشناس خود خواه می پرورد و در امور سیاسی نیز بمیل و موافق هوی و هوس او رفتار میکند و ایرانی بودن خود را بکلی از یاد میبرد . اگر سه چهار کلمه پهلوی بیاموزد بساط عجیب لغت تراشی را بمیان می آورد و در ایامی که ملل دیگر بترویج دانش میکوشند و کتب مهم علمی و ادبی را بزبان ارمنی و گرجی هم ترجمه میکنند فکلی وقت گرانبهای بی بازگشت را بکار های باطل نا پایدار میگذراند . مگر در ممالک متمدن فرنگی که هزاران عالم و فاضل ، گذشته از زبان عادی

جاری، زبان قدیم خود را نیز خوب میدانند کلمات مرده پوسیده را از گور کتب قدیم بیرون میکشند و آنها را برای خودنمایی پهلوی کلمات زنده مینشانند و بنیان آثار ادبی خود را سست و هموطنان خویش را ریشخند میکنند؟ فقط در مملکت ما، در این سرزمین سعدی پرورست که هر که الفبای اوستائی بداند و یا چند خط پهلوی را غلط بخواند میخواهد زبان فردوسی و حافظ را دیگرگون کند. سبحان الله! آیا در وجود ما از آن ذوق و مایه رود کی و غزالی و ناصر خسرو و حتی جامی و قآنی دیگر هیچ اثری نمانده است که چنین دیوانه و از کار میکنیم و باین زبان فارسی، باین عروس صاحب جمالی که دختر فکر درست ایرانیست، سنگ میزنیم و بدست خود یکی از بهترین زبانهای عالم و یگانه وسیله نجات حقیقی خویش را پست و بیمقدار میکنیم؟

برهرایرانی واجب عینیست که فکلی را رسوا کند و نادانیش را بر هموطنان خویش ثابت و مسلم سازد. مطلب آن نیست که فکلی فارسی و تاریخ ایران نمیداند و از پیشرومی بزبان و علم و ادب ایران ناسزا میگوید. وقاحت و فارسی ندانستن او بر همه معلومست. نکته آنست که فکلی از تمدن فرنگی آگاه نیست و آن را بدروغ و مکر و حيله بخود میندود. مثل فرنگی میرقصد اما سیاهان افریقا در این کار از او بهترند و در رقصانه ها و میکده های مشهور و عالی فرنگی رقصان سیاه پوست در هنرنمایی از سفیدپوستان کمتر نیستند. رمان پست فرنگی میخواند و بفرانسه و یا انگلیسی و آلمانی سراپا غلط حرف میزند و لیکن هزار هزار سودانی و هندی و چینی این کار میکنند و مدعی اصلاح کردن امور مملکت خود نیستند و جزء عوام الناسند. تنها در ایران، در این ایران فردوسی پرورست،

که فکلی رقصیدن یا آشنائی ناقص بمقدمات تمدن فرنگی را مایه فخر و امتیاز خود ساخته و بزبان فارسی و بهر چیز خوب و پسندیده ایران وحشی وار تاخته است .

فکلی در ایران بفارسی ندانستن خود میبald ولیکن این نقص را همیشه از فرنگی پوشیده میدارد چرا که در فرنگ نخستین شرط تربیت دانستن زبان مادریست . این شیاد بی خبر از حقایق تمدن فرنگی هر دم بهانه ای میتراشد و عذری می آورد . يك روز بشعر فارسی بد میگوید و روز دیگر بخط و زبان فارسی چرا که هیچیک را نمیداند . دائم از کار کردن حرف میزند و در سراسر تاریخ ایران بیکاره تر از او کسی نیست و دیوانه آنست که بعقاید فکلی تن در دهد و باو تسلیم شود . اگر خط را عوض کنید خواهد گفت تا فارسی خالص نگردد این زبان مستعد بیان افکار دقیق من نخواهد بود و اگر باین کار رضا دهید باز عذر خواهد آورد و خواهد گفت در این عصر رادیو و تلویزیون چرا وقت خود را بیاد گرفتن لغات مترادف صرف کنیم باید مترادفات را از میان برد و اگر چنین شود باز برای آنکه از کار بگریزد بهانه ای دیگر خواهد تراشید و خواهد گفت که همه در اشتباهید مگر خبر ندارید که در انگلستان زبانی ساخته اند مرگب از هشتصد و پنجاه لغت و توراة و انجیل و مؤلفات افلاطون را باین زبان مینویسند و اگر انگلیسی را هشتصد و پنجاه لغت کافیهست فارسی پانصد لغت بیشتر لازم ندارد پس بهتر آنست که مرا رئیس انجمن جمع آوری این پانصد لغت بکنید تا بهمراهی بهمن دراز گوش و هوشنك هناوید زبانی ساده تر و آسان تر از زبان طفل هفت ساله برای ایران بسازم .

پیوسته بیاد داشته باشید که با فکلی بحث کردن خطاست. از وی درست خواندن يك ورق گلستان و يك غزل حافظ چشم داشتن دلیل خامی و فکلی شناختنست و از این گذشته مقصود آنست که بیخبری فکلی از حقایق تمدن فرنگی آشکارا شود و مدعی آشنائی با علم و ادب و هنر فرنگی رسوا گردد. پس در باب خطّ و زبان فارسی و تاریخ ایران با او گفتگو مکنید. او را بیازمائید تا عجائب نادانی را ببینید. نام بزرگترین علما و حکما و نویسندگان فرنگ و تاریخ مهمترین وقایع عالم را از او بپرسید تا بکمال جهلش پی ببرید. بیست خطّ از ساده ترین کتب فرانسه یا انگلیسی را براو بخوانید تا بنویسد و آن گاه باران غلط را تماشا کنید. باوده ساعت وقت و هر کتاب لغت و صرف و نحو زبان فرنگی که بخواهد بدهید و بگوئید که راجع بهرموضوعی که او خود بیسندد يك مقاله سی خطّه بزبان فرنگی بنویسد و چون عاجز آید و باز از مشکلات فارسی سخن بگوید وی را فکلی یعنی نادان شیاد بخوانید و با کمال یقین و اطمینان هموطنان غافل خود را آگاه کنید که فکلی زبان فرنگی را هم نمیداند و آنچه در باب آسانی زبان فرنگی و استادی خویش در آن گفته همه دروغ و باطلست و بر حال ملت ایران تاّسف بخورید که رهنمایش تمدن فرنگی چنین ابله بیکاره ایست.

از گفته های بی پای فکلیست که شرح و تفسیر و حاشیه خواندن و شعر گفتن و شعر از بر کردن تا کی و بعضی از ساده لوحان و بیخبران نیز فریب او را میخورند و این ترهات را تکرار میکنند. بدبختی ما آنست که شرح و تفسیر نمیخوانیم و از شعر فارسی بیخبریم. جز فکلی که گفته است که شعر و نشر خوب مانع ترقی و یا نشان کاهلیست. وی ول سردار

مشهور انگلیسی که فرمانفرمای هندوستان بود اشعاری را که میتواند از بر بخواند چاپ کرده و کتابی مفصل شده است. ناپلیون شیفته و عاشق اشعار کُرَنی و بتصدیق تی ریر مورخ نامی و سنت بوو معروفترین ادیب سخن شناس فرانسه، خود بزرگترین نویسنده عهد خویش بود. در مجلس انگلیس اکثر نطقهای مهم بی شعر و بی اشاره بکلمات بزرگان علم و ادب بیایان نمیرسد. کار ما هموطنان ابن سینا و خواجه نصیر الدین طوسی بجائی رسیده است که باید بدیهیات را هر لحظه تکرار کنیم و بگوئیم که در سراسر تاریخ عالم، علم و زبان یکدم از یکدیگر جدا نبوده و وجود علم بی زبان امریست محال. مگر علما و حکمای فرنگ غلط مینویسند که فکلی غلط نوشتن را دلیل معرفت خود و پیروی از تمدن فرنگی میشمارد. در تاریخ ادبی هر یک از ملل متمدن فرنگی نام علمای بسیار در جست که از مرحله درست نوشتن که نخستین شرط کتاب نویسیست گذشته و بدرجه بلاغت رسیده و علم را بزبانی دقیق و رسا و کامل و گیرا چنان خوب و دلپذیر نوشته اند که مؤلفاتشان شاهکار ادبی نیز شمرده میشود.

از تأثیر کلام هر گز غافل نباید بود. باید گفت و گفت و در جهل و بیشرمی کسانی که با آبروی مملکت ایران و با زبان و جان ما بازی میکنند کتابها نوشت. میگویند و راست میگویند که در بازار عالم باطل را مشتری بسیارست ولیکن منکر نباید بود که حق نیز بی خریدار نیست.

نوشته ام فکلی بدترین و پستترین دشمن ملت ایرانست اما وی یگانه عدوی ما نیست. هوشنک هناوید نادان و شیخ وهب روفعی دین فروش

هر دو را خصم و بدخواه باید شمرد. یکی بی دانشیست بی شرم که خود را عالم و متخصص جلوه میدهد و دیگری غافل بی آبرو که مردم میفریبند. یکی قول علما و حکمای فرنگ را بد تعبیر میکند و دیگری گفته پیغمبران و رهبران را غلط تفسیر میکند. یکی مال صغیر و کبیر میخورد و بهر زنی شوهر دار و بی شوهر چشم دارد و دیگری در پی مال صغیر و بدنبال زن بیوه است. یکی بینبر از فرنگ و کارفرنگی پیوسته از این دو حرف میزند و دیگری رشوه کافر و مال مسلمان میخورد و در عین نامسلمانی از مسلمانی سخن میگوید. هر دو بدند و بدکار و مستحق دشنام و مذمت ولیکن باید بیاد داشت که هم از ابتدا بزرگان و شعرای ما زهد ربائی و دین فروشی شیخ و هب و امثال او را نکوهش کرده اند اما هوشنگ هناوید سالهاست که با سرمایه مادی و معنوی ما بازی میکند و هیچکس او را چنانکه باید نشناخته و رسوایش نکرده است. شیخ و هب روعی با همه عوام فریبی و جهل و غفلتی که دارد اکنون قدرت و بالتیجه ضررش از هوشنگ هناوید کمترست پس امروز بزرگترین دشمن ایران که بیگانه نباشد همان فکلیست.

بیگانه

در این رساله سخن بیشتر از فارسی و فکلیست چرا که فارسی بیگانه و سیله تسخیر تمدن فرنگی و فکلی بزرگترین دشمن فارسی یعنی مانع راه پیشرفت حقیقیست. وی هرگز ما را بتمدن فرنگی رهبری نخواهد کرد زیرا که بیچاره خود در وادی حیرت و ضلالت گم شده و در عالم ظواهر سرگردانست. از فرنگی نیز راهنمایی صادقانه توقع داشتن از ابلهی و خامی و دلیل فرنگی نشناختنست. پس باید خود، بی واسطه این دو، یکی بدکاری نادان

و دیگری دانائی بدخواه ، بتسخیر تمدن فرنگی پردازیم و از راه زبان فارسی باین دستگاه عظیم که خلاصه و ثمره چندین هزارسال فکر و کار بشرست بدالات عقل پی ببریم .

نخستین شرط این کار اعتراف بآنست که درمکتب تمدن پربیچ و خم فرنگی هنوز طفل ابجد خوانیم . پس باید پیش از هر چیز مقدمات را بیاموزیم و فصل دویم این کتاب شیرین را قبل از فصل اول نخوانیم و گرنه صد سال دیگر باز حیران و سرگردان بظاهر فریبنده این تمدن دلخوش و از باطن آن بیخبر خواهیم بود .

مخالفت ما شاگردان فارسی خوان با فضولی و گستاخی و سیاهکاری فکلیست نه باجهل او . نادان پند پذیر که از جهل خود بفرمانده و در پی تحصیل معرفت باشد فکلی نیست . هوشنگ هتاوید را دشمن خوانده ایم چرا که نادانست و ایران ناشناس و باهمه بیدانسی مدعی اصلاح کردن ایران و زبان ایران و ترویج تمدن فرنگی . سخن ما آنست که این جاهل غافل را بفارسی و دقائق امور مهد زبان فارسی و تمدن عالی فرنگی چکار . اگر فکلی هم مثل سایر عوام الناس ایران نانی بخورد و عمری بگذراند کسی با او نزاعی نخواهد کرد و اگر مطلب سست و عقیده نادرستش را بهرزبانی و بهرخطی که پسندد بنویسد و چاپ کند کسی را با او کاری نیست چرا که سفیه در همه جاهست ، منتهی در مملکت منظم منزل مخصوص و پرستار دارد و در کشور نامنظم آزادست و بی پرستار . نزاع بر سر زور گوئی فکلیست که میخواهد خود را باین و آن ببندد و بهرراهی که ممکن باشد اوضاعی پیش آورد که ایرانی هیچ يك از کتب فارسی را نفهمد و محروم از حقایق تمدن فرنگی و بی نصیب از گنج پراز گوهر

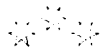
فارسی حیران و سرگردان بماند.

مطلب ما ساده است و ادراکش آسان: میگوئیم کسی که خانه ای را ندیده باشد نمیتواند بخوب و بد آن پی ببرد و هر که آثار بزرگان ایران را نخوانده است از نقص و کمال فارسی هر دو بیخبرست و نباید بتقلید بچگانه پست ترین اشعار و کتب فرنگی و بلغت تراشی و حقه بازی زبان ما را فاسد سازد. میگوئیم زبان فارسی محتاج چندین هزار لفظ جدیدست که باید موافق اصول مسلم لغت سازی نه از راه لغت تراشی بفارسی افزوده شود ولیکن کسانی که بیشتر از همه از فقر فارسی مینالند کمتر از همه بهزاران هزار لغت و اصطلاح موجود فارسی واقفند. میگوئیم تربیت فرنگی خوبست اما جای آن در میان قومیست که خط و زبان و مکان و ثروت و تاریخ و دین و خوی و اخلاقی دیگر دارد و از هر هیث و در هر باب از ما برتر نیست. خدای یگانه بی پدر و مادر بی زمان و مکان ما از خدای اوبعقل بشری نزدیکترست، خدائی که فرنگی میگوید در عین سه گانگی یگانه و در عین یگانگی سه گانه است، از نژاد یهودست و با اینهمه از آسمان بزمین آمد تا کشته شود و خورش موجب آمرزش گناهان گردد و باز با آسمان رفت و پیدر خود پیوست. خداست و پسر خداست و مریم مادر خداست و اساس دین فرنگی همه از این قبیل چیزهاست و بعضی از فرنگیها مدّعیند که هر کس این اصول را بی چون و چرا نپذیرد و از آخوند نادان فرنگی که در بیفکری برادر شیخ وهب روفعیست دلیل عقلی بخواهد از لطف ازلی بی نصیب و از رسیدن با سرار ملکوت آسمانی عاجزست و نیز هر ایرانی که در دروغگوئی و خیانت و عهد شکنی فردی و جمعی فرنگی شک دارد باید تاریخ و اخبار روزنامه و رادیوی فرنگی

را بخواند و بشنود و زندانهای پراز دزد و محاکم قضائی پراز مرد وزن طلاق خواه و بی اعتباری عهدنامه های فرنگی همه را بیاد آورد تابداند که در فرنگستان گذشته از دزدی قانونی سرقت عادی هم کم نیست و طلاق روز افزونست و از هر ده مرد وزن طلاق خواه نه نفر بعثت خیانت جفت خود میخواهند رشته وصلت را پاره کنند و زن و شوهری که هر دو بهم خیانت کرده باشند نیز بسیارند و سراسر تاریخ فرنگی پرست از عهدنامه و خیانت بعهدنامه یعنی جنگ . اما دروغ را خود داستانی دیگرست . دروغ ما خامست و انراق آمیز و هر کس دروغ بودنش را ادراک میکند و بحقیقت کاری ابلهانه و بچگانه است که ضررش همه از ما و نفعش همه عاید دیگرانست . دروغ دروغ فرنگیست که طراح و نقشه کش و شاگرد و استاد و مثل ماشین کامل فرنگی پیچ و مهره و چرخ بسیار دارد و در این خصوص نیز تفاوت همه در کیفیت نیست . مقدار دروغ يك قرن ایران از دروغی که در يك ماه از فکر و چاپ و رادیو و از دهان کشیش و سیاست شناس هر يك از ممالک فرنگی بیرون می آید نیز کمترست . خلاصه ، علمت برتری فرنگی علم اوست نه اخلاقش . اخلاق بشر در همه جا و همه وقت کم و بیش یکیست . اختلاف در دانشست و آن را باید مستخر کنیم پس هر چه کور کورانه بتقلید پردازیم کوشش بیفایده است و یگانه تربیت لازم و مفید برای ما آن تربیت ایرانیست که محورش فارسی و مکانش ایران و زمانش سراسر تاریخ ایران یعنی معرفت بتغییرات و تحولات ایران از آغاز تا امروز باشد و هر چیز خوب را از هر کس و هر جا بگیرد و با فکر و ذوق ایرانی بیامیزد و بفرزندان ایران بدهد و عقیده راسخ ما آنست که پیشرفت حقیقی ایرانیان و تسخیر تمدن فرنگی برای ایران بی زبان

فارسی امکان پذیر نیست .

فارسی نه تنها زبان علم و ادب ماست . هنر ایران هم جز فارسی زبانی ندارد . موسیقی و نقاشی و مجسمه سازی و هر فکری و خیالی و کاری همه باید بفارسی باشد . ایرانی لحن آفرینی که در بهترین مدرسه موسیقی آلمانی درس بخواند و بر گزیده استاد خود گردد و الحان خوش دلفریب بوجود آورد تا از شعر و نثر خوب فارسی و از جلال داریوش و بزرگی فردوسی و بلای حمله مغول و قتل عام نساپور و اوضاع دربار شاه عباس و مصیبت دلخراش شاه سلطان حسین و آثار علم و ادب و هنر ایران آگاه نباشد ایرانی کامل نیست . از ما بوده است و اکنون از ما نیست . فرزند نیست هنرمند که مادرش را فراموش کرده و از جمع ایرانیان بیرون رفته است و نیز نقاش و مجسمه ساز و طبیب و جراح و کحال و معلم و مدرس و صاحب منصب و سفیر و وزیری که از تاریخ و زبان و آثار تمدن مملکت خود بیخبر باشد موجب تنگست نه مایه افتخار .



روزی از یکی از بزرگان ایران نکته ای شنیدم که هر گز از یادم نخواهد رفت . گفت و درست گفت که اگر در ایران سالی ده هزار کتاب ناقص و بی اساس در باب حیوان شناسی و فیزیک و شیمی و منطق و سایر علوم و فنون تألیف کنند باصل و فرع هیچ علم و فنی خلل نخواهد رسید چرا که در هر یک از شعب معلومات بشری بچهار پنج زبان مهم عالم هزاران هزار مقاله و کتاب درست نوشته اند ولیکن بلا و مصیبت ملت ایران آنست که غلط بزبان فارسی راه یابد و در آن جای گزین شود . امروز فارسی در همه روی زمین یک جلوه گاه بزرگ دارد و آن وطن فردوسی و سعدیست

واگر ایرانیان بدست خویش فارسی را ضایع و فاسد و بیمقدار و بازیچه این و آن کنند دیگران را جز پیروی از اهل زبان چاره ای نخواهد ماند. این بود گفته آن مرد بزرگ و غیر از هوشنگ هُناوید هیچ ایرانی در صحتش شك نخواهد کرد زیرا اگر ما که دریای چراغ فارسی شاهنامه و گلستان میخوانیم آن را از سر هوسرانی و یا از غفلت بکشیم از دیگران نباید غمخواری و دلسوزی چشم داشته باشیم و در نظر فارسی پرستان این نکته مثل آفتاب روشنست که اگر فارسی بدست فکلی فاسد و ضایع شود سایر خلق و علی الخصوص درست نویسان دقیق عالم فارسی خوب صحیح را زبان مرده و فارسی زشت غلط را زبان زنده ملت ایران خواهند شمرد و حق با ایشان خواهد بود.

ما عاشق فارسی درست خوبیم و از پرستیدن این معشوق شیرین زبان بشنیدن سخنان باطل ملامتگران بی ذوق گران جان نمیپردازیم. فارسی معشوق ماست و در کمال و جمال و ملاحه و بلاغت در همه عالم یکتای بیهمتاست. عروسیست همیشه جوان که از زردشت و داریوش نشان دارد و اکنون بیش از هزار سالست که استادانی از قبیل فردوسی و حافظ بآرایش او پرداخته اند. با اینهمه باید گفت که اگر بوجود آوردن و پروردن چنین زبانی مشکل و یامعجز باشد فاسد کردنش آسانست. از نابود شدن زبان فارسی نه آسمان بزمین خواهد آمد و نه پیشرفت علم و هنر در اروپا و امریکا سرموئی از راه طبیعی خود منحرف خواهد شد. اکنون که بزبان انگلیسی و آلمانی و فرانسه هر سال چندین هزار کتاب افزوده میشود دانندگان زبان فارسی بنویسندگان و مؤلفان و مصنفان چه مددی میسرانند و یا لااقل از آثار ایشان چه نفعی میبرند که فردا

بمحو زبان فارسی این رشته پاره گردد. اگر فارسی که یگانه وسیلهٔ پیشرفت حقیقی ماست از میان برود جز ما که ضرر خواهد دید؟

جای شرح و وصف فارسی در این رساله نیست. هرملتی غیر از ما اگر زبانی باین وسعت و خوبی و شیرینی داشت تا امروز دوسه هزار کتاب درباب آن نوشته بود و در این خصوص يك كتاب هم نیست. در آن روز که مردم خفته ایران از این خواب گران بیدار شوند راجع بفارسی که یکی از بهترین زبانهای عالمست نیز کتب بسیار تألیف خواهند کرد. آنچه باید در این جا باختصار نوشت و گذشت آنست که زبانهای کامل اروپائی از قبیل فرانسه و انگلیسی مثل هر زبان دیگری در ابتدا ناقص و کم لغت بوده و بتدریج بمرحلهٔ کمال رسیده است. آثار مراحل ابتدائی زبان فارسی در دست نیست و آنچه از نظم و نثر فارسی بجامانده یادگار عهد کمال زبانست و فارسی از قدیمترین زبان زندهٔ فرنگی چندین قرن قدیمتر و ازین حیث مهمترست زیرا که فارسی چندین صد سال پیشتر از هر زبان مهم فرنگی کامل و پخته بود و اگر همت باشد با چنین زبانی تسخیر کردن تمدن فرنگی کاری مشکل نیست. نخستین روزی که مردم ایتالیا و فرانسه و انگلیس و آلمان و روس درباب علم و ادب و هنر بزبان ملّی خود کتاب نوشتند زبانشان صد يك لغات و اصطلاحات فارسی امروز را نداشت و درستی و ناپختگی در مرحله ای بود نظیر فارسی لا اقل دو بیست سال پیش از ایامی که رود کی بزبان فارسی بلیغ عهد خویش چنین شعری روح پرور گفت. کمال بلاغت فارسی عصر سامانی خود دلیل آنست که جز بزبانی که سالیان دراز پرورده و مستعدّ قبول فکر باریک و مضمون دقیق عالی و مطلب تاریخی و فلسفی شده باشد شعری باین خوبی نمیتوان

گفت و نثری باین دلپذیری که ترجمهٔ تاریخ طبری نمونه آنست نمیتوان نوشت .

فارسی از هیچ يك از زبانهای مهم عالم سخت تر نیست . این نر و ماده بودن اسم در فرانسه چیست ؟ پانرست و دست ماده نان نرست و آب ماده مکزیك نرست و اسپانیا ماده و این از مشکلات زبان فرانسه یکی بیش نیست . در آخر اکثر لغات فرانسه يك و گاهی بیش از يك حرفست که نوشته میشود و بتلفظ در نمی آید و باید املائی یکایك آنها را بخاطر سپرد . صرف افعال فرانسه هم آسان نیست و برای آموختن آن کتب مخصوص نوشته اند . انگلیسی نیز چنانکه جمعی پنداشته اند سهل نیست صرف و نحوش ساده تر اما تلفظش بسیار مشکلتر و املائی لغاتش دشوارتر و اصطلاحاتش بیشمارست و آلمانی از این هر دو سخت تر میباشد .

باید دو دلی را از خود دور کنیم و فارسی یاد بگیریم تا بتسخیر تمدن فرنگی قادر شویم . تغییر خط و لغت تراشی که موجب نادانی و خودنمائی و پشتیبانش فکلی باشد کار ما را بجائی نخواهد رساند . بگذارید ده بیست سال دیگر هم بگذرد تا ببینیم کسانی که بخیالات باطل خط و لغات جایگیر شده در زبان خویش را عوض کردند از این تغییرات چه فایده خواهند برد . این کار های بچگانه خود فریبست نه فرنگی فریفتن . اهل فرنگ خوب میدانند که سکنه مصر و شام عربی الفبا از مردم آلبانی و یوگوسلاوی لاتینی الفبا متمدنترند . مگر بهترین کتب علمی و ادبی عالم بزبان ساده و خالص و حشیانست ؟ مگر هر مملکتی که از فرانسه عهد لوئی چهاردهم بیسواد کمتر دارد در علم و ادب و تمدن از فرانسه آن ایام برترست و برای قبول و اقتباس تمدن جدید فرنگی آماده تر ؟ پس

باید در این امور دقیق تأمل کنیم و بی گدار بآب نزنیم و گرنه مثل اشخاصی که بی تحقیق و برخلاف رأی فضلالی مجرب نکته دان خود باین قبیل کارها پرداختند پشیمان و حیران خواهیم شد و نه راه پیشرفت خواهیم داشت و نه طریق بازگشت.

کارست عنصری بعضی از خواص ما بجائی کشیده که امروز آشنائی با چند کلمه از زبان فرنگی مایه افتخارست و ندانستن فارسی موجب ننگ نیست. تا روزی که باین فارسی حرف میزنیم و کتاب مینویسیم خواص ما، وزیر و سفیر و صاحب منصب و معلم و استاد و طبیب مشهور و این قبیل اشخاص باید فارسی را هر چه کاملتر و از هر زبان دیگر بیشتر بدانند و با اصول قواعد عربی نیز آشنا باشند و گرنه در ایران جزء عوام الناسند. عربی در این ایام هم یکی از السنه زنده مهم عالم و زبان چندین مملکتست و کتب عربی بخلاف تصور باطل فکلی همه در فقه و حدیث نیست و هزاران کتاب معتبر در تاریخ و علم و ادب باین زبان تدوین شده و اکنون هم آنچه بعربی نوشته میشود صد برابر فارسیست و هر ایرانی که اندکی فوق و کمی عقل داشته باشد میتواند بیاد گرفتن اصول زبان عربی که برای مادشوار نیست پس از مدتی قلیل بگنجینه کتب عربی راه یابد و گذشته از آشنائی بزبان چندین مملکت عربی زبان از کتب و مقالات عربی که قسمت مهمی از تاریخ چهارده قرن ایران در آنها مندرجست نیز بهره برد. اکثر فضلالی فرنگی بدو زبان مرده یونانی و لاتینی و سه زبان انگلیسی و فرانسه و آلمانی آشنا هستند و فاضل ایرانی هم امروز گذشته از آشنائی بزبان فارسی و زبان زنده فرنگی باید بجای لاتینی و یونانی که بکار تمام فضلالی مانمی آید عربی یاد بگیرد و غیر از این چاره ای ندارد.



هیچ ملّتی نمیتواند حتّی بقدر چشم برهم زدنی در هیچیک از مراحل علمی و ادبی و اجتماعی متوقّف بماند باین دلیل ساده روشن که کلّ اجزایش یعنی افراد مردم دائم در تغییرند. زبان یعنی دقیقترین و کاملترین مظهر فکر هر ملّت نیز تابع این سیر طبیعیست و دائم در تحوّل و تغییر. پس بحکم عقل منکر تغییر نمیتوان بود و ما که پیشرفت حقیقی پایدار را در معرفت خواهی و استقبال از افکار نو و توجّه بگفته و نوشته دور از تعصّب اهل فضل میدانیم از عقاید جدید در هر باب و از تغییرات و تحوّلات طبیعی نمیترسیم و در نظر ما هر آنچه موافق مصلحت و مطابق اصول علم و منطق باشد مقبولست و مسلم و لیکن این مطلب نیز بدیهیست که هر کس که تغییر طبیعی ضروری را از بدعت و پیشنهاد درست را از پیشنهاد نادرست شناسد گول خواهد خورد و بظاهر فریفته خواهد شد و غیر از سرگردانی از عمر حاصلی نخواهد دید.

ما که بنگاه داشتن رسوم و صفات خوب و بمحو کردن عادات و صفات بد ملّی و بآماده ساختن زبان برای قبول دقیقترین مطلب علمی و فلسفی و فنی و بمطالعه تمدّن فرنگی و اقتباس از آن معتقدیم سختگیر نیستیم و از پیشنهاد و عقیده و نظری که علّتش جهل و خود نمائی نباشد ترس نداریم و مته بخششاش نمیگذاریم. میگوئیم و برای آنکه کسی را عذری و بهانه‌ای نماند مکرّر خواهیم گفت که مدّعی اصلاح امور، آنکه میخواهد برای مدرسه ایران موادّ درس و طریقه تربیت معلّم و استاد تعیین کند و یا در باب سیاست و اقتصاد طرحی بریزد و یا لغت و الفبای این ملّت را تغییر بدهد، خلاصه، هر که خود را از خواصّ این مملکت میشمرد باید

بحکم عقل و انصاف در خصوص تاریخ و جغرافیا و تمدن و زبان وطن خود نیز لا اقل بقدر معلّم مدرسه متوسطه دانمارک اطلاع داشته باشد. عقیده ما اینست که اگر از هر ده ایرانی که بتوانند صد خطّ دیباچه گلستان را بی غلط بخوانند و پنجاه خطّ از زبان فرنگی را بفارسی کم غلط ترجمه کنند و بقدر معلّم مدرسه ده فرانسه بزبان و تمدن مملکت خود وقوف داشته باشند شش نفر بتغییر الفبا و لغت و یا راجع به امر دیگری مربوط بمعقولات و منقولات رأی بدهند حکمشان را باید پذیرفت و از هموطنان خود میپرسم که اگر نادانی و فضل فروشی و بیخبری از اصول و دقائق تمدن ایرانی و فرنگی باعث عقاید فکلیانه نیست پس چرا عامّه فضایل ایران همعقیده فکلی نمیشوند و چرا در میان مدعیان راهنمایی این ملت حیران بی رهنما کسانی فکلی شده اند که نمیتوانند يك ورق از کتاب فارسی را بی غلط بخوانند؟ ده دوازده نیمه فاضلی که جزئی دانشی دارند و با اینهمه با فکلی بظاهر متفق و همزبانند کسانی هستند که ریاست بر هوشنگ هناوید و امثال او را بر گمنامی در جمع مخالفان فکلی و منافع ناچیز و ناپایدار خویش را بر مصالح این ملک و ملت رجحان میدهند.

تسخیر تمدن فرنگی کاریست بسیار دقیق و فکر درست دقیق میخواهد و رابطه میان فکر و زبان بر هر که اندکی فکر دارد خوب روشنست. پس یکی از لوازم تسخیر تمدن فرنگی آنست که تمام لغات و اصطلاحات موجود را جمع وحدّ و معنای هر يك را بدقت معین کنند و نیز بتدریج و مطابق اصول لغت سازی کلمات ضروری بر فارسی بیفزایند.

هیچکس منکر آن نیست که فارسی برای آنکه در شرح و بیان هر علمی و فنی چنانکه باید گویا و توانا شود چندین هزار لفظ دیگر

میخواهد و این الفاظ شامل هر چیز است که بتصوّر و تلفّظ آید از فر فر
 ماشین تا اسم جغرافیائی و نام بزرگان عالم و هر اسم خاص و لغت و اصطلاح
 مربوط بسمساری و نانوائی و طبّ و جرّاحی و پیل سازی و فیزیک و معماری
 و کشتی رانی و سایر چیزها. امروز در ایران مملکت اسپانیا را اسپانی و
 گاهی اسپانیول هم میخوانند و غیر از یانصدششصد اسم جغرافیائی و شخصی
 خارجی از قبیل مصر و چین و آلمان و اسکندر و افلاطون و ارسطو باقی
 اسمها را هر کس بدلخواه خود مینویسد. این خطاست و یکی از کارهای
 لازم تعیین تلفّظ نزدیک بطبع زبان فارسی این قبیل اسمها و پیشنهاد
 طریقه نوشتن آنهاست بوضعی که همه پیرو آن باشند و هر کس از هر
 گوشه ای تلفّظی و املائی از خود نسازد. در کتاب لغت هر زبان که برای
 عامّه مردم تدوین میشود کلمات و اصطلاحات و معانی حقیقی و مجازی
 درجست اما اگر کسی بخواهد معانی لغات و اصطلاحات خاصّ هر یک از
 شعب علوم و فنون را بشرح و تفصیل بداند باید بکتاب مخصوص از قبیل
 لغات موسیقی و لغات نظامی و لغات فلسفی و لغات مالی و اقتصادی رجوع
 کند و مجموعه کامل لغات و اصطلاحات هر زبان مرگبست از تمام انواع
 این کتب لغت.

لغت سازی کاری بسیار مهمّ و تدریجی و دارای قوانین و اصول مسلمست
 و علم و دقت و ذوق و فکر روشن و گوش آهنگ شناس و آشنائی بجمیع
 قواعد زبان و تبخّر و علی الخصوص طبع لغت سازی میخواهد و کار هر کس
 نیست. برای شعر گفتن طبع شعر لازمست و برای لغت ساختن هم استعداد
 و قریحه خاص و ممارست و تأییدات الهی ضروریست و هر ایرانی که
 اندکی ذوق و کمی عقل داشته باشد لغت بد زشت گوش خراش نه میتراشد
 و نه میفروشد و نه میخرد. اگر لغت تراشان بیمایه بگذارند زبان فارسی

هرسال بقدر احتیاج و درخور گنجایش خود از اهل ذوق و معرفت و یا از انجمنی که اعضایش از جهل خود و از فضل فروشی یکدیگر ترسند و در همه عمر لا اقل پنجاه هزار کلمه صحیح بفارسی نوشته باشند لغات جدید لازم قبول خواهد کرد و از لغات سالهای پیش ناهموار و نامناسب و ناجنس را بیرون خواهد ریخت و از کارهای مفید چشم و گوش باز کن یکی آنست که مقدمه کتاب لغت بزرگ انگلیسی موسوم بلغت انگلیسی اکسفورد و یا مقدمه یکی از کتب لغت معتبر فرنگی را بفارسی ترجمه کنند تا لغت بافان ایران و علی الخصوص کسانی که دائم از فرنگ و طریقه علمی و ادبی فرنگ حرف میزنند رسوا شوند و هموطنان من نیز بدانند که لغت سازی عاقلانه را با لغت تراشی سفیهانه چه فرقهاست و تفاوت کار درست و عمل نادرست چیست و مرد کارهای دقیق کیست .

هریک از فضایل ممالک متمدن فرنگ بچندین زبان آشنائی دارند ولیکن در میان ایشان یکی هم نیست که هیچ زبانی را از زبان مادری خود بهتر بداند و هر که چنین ادعائی کند از ابلهست چرا که وی را بی تربیت خواهند شمرد . ایران روزی بزرگست که همه فضایل آن بعربی و بدوسه زبان مهم دیگر خوب آشنا باشند ولیکن در جمع ایشان یکی هم نتوان یافت که هیچ زبانی را بهتر از فارسی بداند .

کار کسانی که بخواهند فارسی را از چنگال فکلی برهاند و بوسیله آن تمدن فرنگی را تسخیر کنند آسان نیست . از بخت بد مقارن ایام تاخت و تاز فکلی در ایران اهمیت فارسی در عالم کم شد . همخطی ترکیه با ایران و رابطه ادبی چندین صدساله فارسی و ترکی ناگهان از میان رفت و بعقیده من از این پیش آمد بهر دو ملت همسایه ضرر رسید اما زبان

ما کمتر بود. دیگر در استان‌بول گلستان و بوستان چاپ نمیشود و فضلا و ادبای ترک بر مثنوی و دیوان حافظ شرح و تفسیر نمی‌نویسند و شعر فارسی از بر نمی‌کنند. دولت افغانستان میکوشد که پشتورا جانشین فارسی سازد و رنگ و رونق فارسی در این کشور امروز مثل ایام قدیم نیست. مثنوی از ایرانیان بیخبر بخطا تصوّر میکنند که در هندوستان فارسی زبان بسیارست. در همه هندوستان جز معدودی از تجّار ایرانی مسلمان هیچ فارسی زبان نیست. کسانی که در ایام قدیم فارسی میخواندند اکنون زبان شکسپیر را بر زبان فردوسی اختیار کرده‌اند و پارسیان بگجراتی تکلم میکنند و فارسی در هندوستان ده یک اعتبار پنجاه سال پیش و صد یک قدر و منزلت دوست سال پیش را ندارد. در فرنگ هم این دفتر را بسته‌اند نه مهل آلمانی نژاد مقیم فرانسه مترجم شاهنامه را جانشینی هست و نه ادوارد برون انگلیسی را نظیری، نه عمال انگلیسی مأمور هندوستان فارسی میخوانند و نه شعرا و نویسندگان فرانسوی و انگلیسی و روسی بترجمه نظم و نثر خوب ما چنانکه باید توجه مینمایند. در فرنگستان روزبازار فارسی گذشته و از آثار علم و ادب مشرق سخن بیشتر در فلسفه و شعر هندی و زبان چینی و ژاپونیست. عربی باعتبار نخستین خود باقیست و فاضل عربی دان و شاگرد عربی خوان فرنگی چندین برابر بیش از کسانی هستند که بزبان ما توجه دارند و در این میان ما خود نیز فارسی را بازیچه خویش کرده ایم و هرروز بیهانه‌ای از قدرش می‌کاهیم و بفساد کردنش می‌پردازیم.

نوشته‌ام فارسی یگانه وسیله تسخیر تمدن فرنگیست ولیکن مقصودم آن نیست که فارسی یاد گرفتن افسونیست که علوم و فنون فرنگی را

مسخر ما خواهد ساخت. نکته آنست که فارسی آموختن نخستین شرط لازم پیشرفت کارماست و کسب معرفت جز از راه فارسی برای ایرانی ممکن نیست مگر آنکه جمعی را عقیده بر آن باشد که باید از همسایگان خود یک پله هم بالاتر برویم و بتغییرخط و لغت نیز قانع نشویم و زبانی دیگر اختیار کنیم، زبانی که بافارسی و تاریخ ایران هیچ رابطه نداشته باشد و در نظر ما لغت نا درست تراشیدن و الفاظ زشت و غلط «ارتش»، «سرگرد»، «افسر»، و «خلبان» رائج کردن و از «دانشنامه دانشجویان دانشکده دام پزشکی دانشگاه» حرف زدن و عباراتی از قبیل:

«در آمار آموزشی و پرورشی برای بررسیهای چندی در فروزه های»
 «مردمی دو روش یافت میشود (۱) روش کواسی (۲) روش جزائی. اگر»
 «کامه ما تنها بررسی در بودن یا نبودن فروزه و اثره ای در دانش آموزانست»
 «باید روش کواسی را بکار برد ... خوشبختانه در بیشتر بخشهایی که ما»
 «در جستجوهای پرورشی خود با آنها برمیخوریم همچنانکه در نگار»
 «(۱۹) دیده میشود چاولگی بخش کم بوده و شماره بسیاری از اندازه ها»
 «پیرامون میان میدان بخش چگالیده گشته اند. برای این گونه بخشها»
 «پیرسن دیسه ساده آروینی برای ایاریگیری تندرزش نزدیک نمای راستین»
 «بدست آورده است. نزدیکی این دیسه برای بیشتر کارهای آماری بسنده»
 «میباشد. ولی برای آنکه بتوان ارزش نزدیک نمای راستین را از روی این»
 «دیسه ایاریگیری نمود در بایست است که نخست میانگین حسابی و میانۀ بخش»
 «بسامد را بدست آوریم و مادر همین بخش روش ایاریگیری این دو فرهنگناخ»
 «را خواهیم گفت ...» وقت فرزندان ایران را ضایع کردن هزار بار بدتر از آنست که فارسی را بکلی از میان ببرند و زبانی دیگر اختیار کنند.

نکته آن نیست که چرا کتابی سراسر پراز این ترهات در طهران چاپ شده است. متعصّب ساده لوح قابل ترحم در این عالم کم نیست و ما بحکم آزادیخواهی معتقدیم که اگر کسی بخواهد افکار غلط و مطالب بچگانه را بلفظی که خود بافته و الفبائی که خود ساخته است در میان خلق منتشر کند چنین شخص بیکاره ای هم در کار خود آزاد باشد بشرط آنکه خرج چاپش را از کیسه خود بپردازد. نکته دانستنی و نوشتنی آنست که این کلمات و عبارات عجیب و غریب از کتایبست که بدستور « وزارت فرهنگ » مملکت فردوسی و مولوی و حافظ تألیف شده است و توجه ما بکتاب مذکور نیز بعلت این دستور وزارتست و گر نه چنین کتابی لایق اعتنا، آن هم در چنین رساله ای، نیست. در پشت کتاب نوشته اند: « توانا بود هر که دانا بود » آیا نوشتن این کلام بزرگ در پشت مجموعه ای که يك خطش فارسی نیست جز توهین فردوسی و ریشخند کردن هموطنان فردوسی چیزی دیگرست؟ آری « توانا بود هر که دانا بود »

اما فراموش نباید کرد که « ز نادان ناتوانتر کس نباشد » و نادان ناتوان آن مردمان ساده لوح عاجزی هستند که میخواستند زبان چندین قرنۀ يك ملت بزرگ را بازیچه این و آن و غلط نویسی را ترویج و تجویز کنند ولی بلطف خداوندی بدخواه خود نرسیدند و بانجام دادن عمل ناشایستی که درخور فهم قاصر و فکر کوتاه ایشانست هر گز موفق نشدند.

اگر سالی پنجاه هزار کتاب بزبانی که دشمن فارسی مینویسد در ایران چاپ شود آیا يك نکته از تمدن فرهنگی بر ما روشن خواهد شد؟ آیا بیچارگانی که بزبان جنّ و پری کتاب مینویسند و حیلۀ گران کم فضلی که بتشویق ایشان میپردازند شمارا بعلم و ادب و بتمدن فرهنگی

رهبری میتوانند کرد؟ آیا کسانی که خود را فاضل و ادیب و شاعر و محقق و متبّع می‌شمرند و آن مردانگی ندارند که لااقلّ باین اعمال سفیهانه اعتراض کنند سزاوار احترامند و باین آب و خاك و باین زبان فارسی که بزرگترین میراث ماست معتقد و دل‌بسته‌اند؟

پس اگر رابطه میان فارسی و تسخیر تمدن فرنگی را بآن چشم که من میبینم شما نیز مشاهده میکنید باید همعقیده و هم‌زبان من شوید و بگوئید که پیشرفت حقیقی و بهبود اوضاع و کمال معنوی ایران و گرفتن تمدن فرنگی و آموختن هر نوع علم و معرفت همه موقوف بآنست که فارسی را از شر دشمن نگه داریم و بی هیچ تعصبی نقصش را از کمالش بشناسیم و نقائصش را رفع کنیم و در تکمیلش بکوشیم و فارسی را خوب یاد بگیریم و خوب یاد بدهیم و علوم و فنون و السنه دیگران را نیز هر چه خوبتر بقدر وسع خود بیاموزیم و دائم بر خزینه فارسی بیفزائیم تا زبان ما که جایگاهش کتب و رسائل دیروز و کلام منطوق و مکتوب و مفهوم امروز ماست مستعدّ بیان دقیقترین نکته علمی و فنی و فلسفی و لطیفترین افکار و تصوّرات ادبی شود چرا که برای پیشرفت غیر ازین راهی نیست. باری هر فرانسوی که باشعر و شرّاسین و وُلتر و شاتوبریان آشناست مهندس نیست اما آن مهندس فرانسوی که بتواند پیش از یاد گرفتن قواعد زبان و خواندن کتب ادبی معتبر و از بر کردن کلمات و عبارات مشهور و دلنشین مهندس شود و یا يك مقاله درست در باب کار خود و یا يك کاغذ بی غلط بنویسد در همه فرانسه کجاست؟ هر انگلیسی که ترجمه فصیح توراة و انجیل و گفته آبدار شکسپیر و ترجمه بلیغ رباعیات خیّام و از نظم و نثر دلکش انگلیسی چندین کتاب خوانده باشد نه نقاشست و نه موسیقی شناس لحن آفرین

نه مدرّس فنّ جراحیست و نه مؤلّف کتاب اقتصادی امّا در سراسر ممالک انگلیسی زبان کدامست آن هنرمند و عالم و ادیب و آن طبیب ده نشین و معلّم دبستانی که انگلیسی ندانسته و شعر و نثر خوب نخوانده و از برنکرده و ذوق و عقل خود را نیروورده باشد و بتواند تصویری دلپذیر بکشد و کتابی درست و یا مقاله ای بی غلط در باب علم و ادب و هنر بنویسد؟

هر ایرانی که بیباغ خرّم زبان فارسی راه داشته باشد و گلزار و لاله زار و درختان بارور و سایه گستر و کنج آرام بخش و سکوت آور و گوشه خیال انگیز روح پرورش را از یکدیگر بشناسد نه باسرار بلاغت شعر انگلیسی و نثر فرانسوی و رمان روسی خواهد رسید و نه فلسفه و علم و موسیقی آلمانی را خواهد فهمید، نه بعلم و ادب و قانون یونان و روم قدیم آشنا خواهد شد و نه بدستگاه عظیم صناعت و تجارت امریکا، نه رادیو خواهد ساخت و نه چوب کبریت. پس ما هم معترفیم که فارسی دانستن بتنهائی کافی نیست ولیکن آیات تصوّر پذیرست که ملت ایران، نه چهارصد پانصد ایرانی سست عنصر اروپا پرست گریزنده از ایران و زبان فارسی، باین کار گاه پرنقش و نگار عالم و باین عجائب فکر و ذوق بشر و باین تمدن ایرانی و فرنگی و عرب و هندی و هر تمدن دیگری بطریقی غیر از زبان فارسی پی ببرد؟

بحکم عقل و بموجب سوابق تاریخ ملل عالم از یونانی و رومی قدیم تا روسی و ژاپونی امروز هیچ ملّتی بی زبان دقیق کامل ترّقی پایدار نکرده و از نیروست که ما فارسی را بجان دوست میداریم و برخود فرض کرده ایم که در حفظش بکوشیم و با دشمنش بجنگیم زیرا که فارسی زبانست

خوب و پرمایه و قابل بقا، چشمه ایست که ایرانیان هم‌از آن آب حیات می‌خورند و روح و فکر و فوqشان بآن زنده است پس هر که آب پاك این چشمه روشن را تار کند و بگل آلود کردنش پردازد و چیزهای زشت بدبو از قبیل « استخوان دنبالچه » و « بزرگ سیاه رگ زبرین » و « شکمچه های مغز » در آن بیفکند و در بنیان زبان فارسی که اساس ملیت ماست، آن هم در این ایام پر آشوب، خلل اندازد اگر غافل نباشد جاهلست و ایرانیان عاقل نکته دان هرگز آشنایان گمراه خود را که بامید آب و نان بادشمنان فارسی همراهی کرده اند نخواهند بخشید مگر آنکه این گناهکاران سر افکنده و پشیمان بآستانه زبان فارسی بیابند و از کار بد خود توبه کنند و از درگاه فردوسی و سعدی عفو بخواهند چرا که این گروه نیز گناه عظیم بر گردن دارند. عیسویان میگویند که مسیح در حق کشندگان خویش دعا کرد و گفت « ای پدر برایشان ببخشای چون نمیدانند که چه میکنند » و لیکن آیا برای آن جمع قلیلی که میتوانند شاهنامه و بوستان را بی غلط بخوانند و از نظم و نثر فارسی لذت روحانی ببرند و با اینهمه بر روی فردوسی و سعدی شمیر کشیدند چنین دعائی میتوان کرد: این گناهکاران میدانستند که بموافقت با مردم نادان لغت تراش روح فردوسی و سعدی را میآزارند و بر بیکر زیبای فارسی سنگ و کلوخ میاندازند. در قرآن آمده است که « إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزَادُوا كُفْرًا لَنْ نُقْبِلَ تَوْبَتَهُمْ وَأَوْلٰئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ » با وجود این باید از خدا بخواهیم که این گمراهان را براه راست هدایت کند و تادیر نشده است توفیق توبت عنایت فرماید.



تمدن فرنگی را میتوان بسپاهی تشبیه کرد مرگب از صد میلیون سرباز. هر کتاب معتبر فرنگی که بایران بیاوریم و هر ترجمه درستی که بدست ایرانی بدهیم و هر طرح و نقشه کارخانه و عمارت و ماشین و هر قالب و نمونه مجسمه و هر سواد و عکس پرده نقاشی مهم و هر گیاهی و لباسی و سلاحی و هر چیز معرفت آموزی از هر جا و هر وقت که در ایران جمع کنیم و شرح و تفسیرش را بفارسی بی غلط بنویسیم بآن می ماند که یکی از سربازان این سپاه عظیم را اسیر و خدمتگزار خود کرده باشیم.

شرط عقلست که پیش از روز مصاف حربه خود را تیز کنیم و چون در این جنگ فکر و ذوق سلاح مازبان فارسیست باید آن را بچشم خرده بینی بنگریم و در کامل کردنش بکوشیم و در اصلاح فارسی تعصب و علم فروشی و تقلید و کوتاه نظری همرا از خود دور کنیم ولیکن باید بیاد داشته باشیم که مرد جنگی آشفته فکر را شمشیر هر چند برنده باشد فتح حاصل نخواهد شد پس بر ماست که با آشفته گی فکر و تشویش خاطر و باین دودلی و حیرانی که اکنون دامنگیر ماست نیز توجه کنیم و سرچشمه این معایب را بشناسیم.

امروز شیخ وهب رو فعی و هوشنگ هناوید و هر شیادی و نادانی و گمراه کننده ای بانگی و غوغائی بر آورده و ایرانیان را سرگردان کرده است. یکی مدعی ترویج فکر پیغمبر است که گفت علم آموختن بر هر مسلمان واجبست و با اینهمه بیعلمی را شعار خویش ساخته و دیگری هزار دروغ در افواه عوام انداخته و فرنگستان را در نظر خلق رقصخانه ای پراز مردم مست و خراب و بیکاره جلوه گر کرده است. یکی میگوید

که ایرانی فرانسه را از فرانسوی بهتر حرف میزند و دیگری گمان میبرد که روسی دلیر جنگاور و انگلیسی کشتی ساز دریا نورد سوآداگر از شعر بیزارست. یکی بیخبر از درس اول تمدن فرانسوی و باین خیال باطل که ایرانی کتاب این تمدن را خطّ بخطّ و کلمه بکلمه خوانده و آثارش را از اول تا آخر دیده و سنجیده است فیلسوف و ارمینویسد که تقلید از تربیت لاتینی موجب تنزل ماست و دیگری غافل از سفرهای پرخطر سیّاحان و کشتیبانان انگلیسی که بعزم کسب علم و معرفت و با بقصد جهانگیری و تجارت بدشت و صحرا و دورترین دریا‌های عالم میروند و نیز بیخبر از رنج و زحمت استادان و بزرگان علم و ادب انگلیس که ده سال بر سر تحقیق در یکی از مسائل کم‌اهمیت علمی و بیست سال برای ترجمهٔ يك کتاب و يك عمر در افسانه‌های ایسلاندی و یا در باب سه چهار کتاب یونانی و لاتینی کار میکنند بما میگویند که تربیت انگلوسا کسب کیمیاى سعادت ماست و بیچاره تصوّر میکنند که درخت گران قیمت تربیت انگلیسی جز در انگلستان در جای دیگر بارور خواهد شد. تربیت انگلیسی را میپسندد چرا که تربیت انگلیسی بخطا در نظرش همه و بسکی خوردن و رقصیدن و کم درس خواندن و فرانسه بد تلفظ کردن و ب فوتبال بازی و اسب دوانی و شرط بندی عمر گذراندنست. یکی را عقیده بر آنست که هر نقص و عیبی در ایران از اسلامست و تمدن دورهٔ اسلامی ایران بی ارزش و اعتبار و اگر بگوئید چنین نیست و آثار ادبی کم نظیر فارسی را حجت بیاورید از لجاج و عناد دست بر نخواهد داشت و در بیمقدار کردن نظم و نثر عالی فارسی خواهد کوشید و دیگری مدعیست که الفبای لاتینی و دین عیسوی دو برات آزادی از فقر و پریشانیست و اگر بجهل و تنگدستی پرتقالی

و اسپانیائی و بسیاری از عیسویان لاتینی الفبای دیگر و بعلم و ثروت اکثر ممالک اسلامی در قرون که بحمله تاتار سرآمد اشاره ای کنید جز فحش و دشنام بعرب و مدح و ثنائی بیجای فرنگی در هر جا و در هر مرحله ای از تمدن که باشد جوابی نخواهید شنید. باری، بهمن دراز گوش میگوید که باید بدین زردشتی در آئیم و بالفبای لاتینی بنویسیم و مشکل مایکسره حل خواهد شد و هوشنگ هناوید معتقدست که مشکل گشای ماییدینی و الفبای اوستائست و در این میان مبلغ یعنی آخوند فرنگی میخواهد با ترجمه نادرست و نارسای توراوه و انجیل و با افسانه هائی که مرغ توی دیگ هم بر آنها میخندد همزبان ناصر خسرو و خیتام و مولوی را بملکوت بره خدا رهبری کند و بیچاره میکوشد تا بفارسی دست و پا شکسته و بدلائلی سست تر از عهدنامه های فرنگی بما ثابت و مسلم سازد که معراج محمد دروغست و معراج مسیح راست، بهشت و جهنم چنانست که او میگوید نه چنانکه ما پنداشته ایم و در دنیائی که پسر بی پدر مریم خداست محمد بن عبدالله پیغمبر هم نیست و راه نجات ابدی ما و همه عالمیان ایمان بسه گانگی خدای یگانه و اقرار بیگانگی خدای سه گانه اوست و از سر بیشرمی و بر خلاف قاعده ادب و انصاف دین مردمی را پست و سبک میگیرد که پیغمبر او را عیسی علیه السلام میخوانند و بهزاران هزار ایرانی که از چهارده قرن پیش تا امروز باین دین معتقد بوده اند ابله وار میخندند. شیخ وهب رو فعی نادان تیره بخت هم دین را مخالف علم و آزادی جلوه میدهد و ترقی خواهان را از خود میرنجاند و میگرنزند.

تحقیق و تتبع در سرچشمه پریشان خیالی و سرگردانی ما خود کتابی میخواهد ولیکن اینقدر میتوان گفت که هوشنگ هناوید یعنی

فکلی و مبلغ یعنی آخوند فرنگی بیش از هر کس فکر ما را آشفته کرده اند. اکثر عقاید سخیف راجع بیدی الفبای فارسی و مخالفت اسلام با ترقی از این دو ظهور کرده و در افواه افتاده است. یکی دشمنیست نادان و خانگی و دیگری بیگانه ایست خود پسند که اگر بتواند دین عیسی و خرافات فرنگی را بجای نوشته های کانت و داروین در ایران رائج سازد هیچ دربند آن نخواهد بود که ایرانی زبان و سوابق علم و معرفت خود را از دست بدهد و قرن‌ها عمر خویش را مثل آخوند های فرنگی بکشف اسرار سه گانه بودن خدای بیگانه بگذراند. باری، در نظر او ایران بی تمدن همدین حبشه بر ایران مسلمان فردوسی پرور برتری دارد و باین علت در گوشه و کنار در کمینست تا یتیمی بینوا و دهقانی ساده لوح و بیماری بی طبیب و دوا بدست آورد و او را بحیله و تزویری که قلم از نوشتنش شرم دارد بملکوت بره خدا برساند. آخوند فرنگی دشمن علم و مروج خرافات فرنگیست و گرنه از میان چندین هزار هزار کتاب فرنگی ترجمه افسانه های جهودان را برای ما ارمغان نمیآورد. اگر مبلغ میخواهد چشم ما را باز کند چرا پیوسته از اسلام بد میگوید و عقاید مخالف دین عیسی و اسلام هر دو را در مقابل ما نمیگذارد تا بینیم از این دو کدام را باید قبول کرد. سند خدائی عیسی را برسند پیامبری زردشت و محمد چه رجحانست و کدام مهر و امضائی در آنست که در این نیست و اسقف شرابخوار خوشگذران قصر نشین را بر شیخ وهب روفعی بکدام علت باید برتری داد؟ این نادان را باز عذری هست. میتواند بگوید که اگر چیزی بخوانم شاید کمتر حرف باطل بزنم و لیکن آخوند فرنگی که در عهد رادیو و بمب پرنده افسانه های قدیم

را کلام خدا میخواند چه میگوید و از ما و از دنیا چه میخواهد؟
 آخوند فرنگی نمیتواند ما را عیسوی کند اما آشفته کردن فکر ما از
 قدرت او بیرون نیست. چون میدانند که در تمام توراۀ و انجیل و در همه
 کتب نظم و نثر دینی زبانهای فرنگی ده يك پندواندرز و حکمت بوستان
 سعدی و مثنوی مولوی نیست جز بی اعتبار کردن زبان و شعر ما و غیر از
 آشفته ساختن فکر ما چاره ای ندارد و بعلمت آنکه از عیسوی کردن ایرانی
 مسلمان نومید شده است پیوسته میکوشد که لا اقل عقایدش راست
 کند و آثار علم و ادب و تمدنش را بیمقدار نماید و او را مثل ملل دیگری
 که خود را از مشرق و اسلام گریزان جلوه میدهند مسخرۀ اروپائیان
 سازد. تا رباعیات خیام و مثنوی مولوی و غزل حافظ در ایرانست نه آخوند
 فرنگی ما را هم عقیده خود خواهد کرد و نه فکلی و چون هردو را غیر از
 فاسد کردن فکر و زبان ما مقصودی نیست اگر خواهان رواج بازار باطل
 فروشی و طالب پیشرفت کار خودند باید بهمدستی یکدیگر فارسی و تمدن
 ایرانی را بکلی از میان ببرند چرا که نور و ظلمت و ذوق و گران جانی
 را بهم سازگاری نیست.



تسخیر تمدن فرنگی عقل میخواهد و تدبیر و علی الخصوص اراده قوی
 و عزم راسخ و در میدان این جنگ از غوغای يك مشت سرگردان بی
 رأی آشفته فکر غیر از شکست و ضرر چیزی حاصل نخواهد شد. از
 بزرگترین بلیات مملکت یکی این پریشان خیالیست که دامنگیر خاص
 و عام است. اهل فضل و یا اگر بنخواهیم دقیقتر نوشته باشیم مدعیان فضل
 و معرفت هم در اصول و بدیهیات هم عقیده و هم زبان نیستند. درس خوانده

انگلیس و امریکا برای خودنمایی بکسی که از مدرسه فرانسه یاسویس تصدیقنامه گرفته است بچشم تحقیر نگاه میکند و دائم بتمجید و تحسین تربیت انگلوسا کسون یعنی بخود ستائی میپردازد. آنکه در امریکا تحصیل کرده است عظمت و وسعت و ثروت و قدرت امریکا را براهمیت خویش دلیل میآورد و امریکا را در عظمت باآسمان میبرد. کسی که در آلمان چهار پنج سال شعبه ای از علوم را خوانده است پیوسته از علم آلمانی یعنی از عالم بودن خود حرف میزند. اکثر این اشخاص فارسی نمیدانند و هر دسته ای از ایشان یکی از سه زبان آلمانی و فرانسه و انگلیسی آشنائی دارند. شیخ وهب رو فعی نیز «الهلل» و «الاهرام» و مؤلفات طه حسین و امثال آنها یعنی مجلات و جرائد و کتب حجره شیخ هبه الله رو فعی پسر عم فکلی مآب خود را درست نمیفهمد چرا که مصداق بسیاری از کلمات و تعییرات و اصطلاحات جدید عربی در آئینه تصوّر او خوب هویدا نیست. پس باید گفت که نه زبان مشترک ملّی هست و نه زبان مشترک علمی. تا اوائل دوره مشروطیت حاکم و مستوفی و مدرّس و پیشنماز و تاجر و طبیب و شیخ و فقیه و صوفی و دیندار و بیدین همه تربیت مشترک و زبان ملّی و علمی مشترک داشتند. انگلیسی زبان امریکاست و سفیر و وزیر و طبیب و مستشرق و بازیگر و زمین شناس و کشیش و استاد مسلم زبان آلمانی در دارالعلم هاروارد و مدرّس بزرگ زبان اسپانیائی در دارالعلم کولومبیا همه زبان مملکت خود را میدانند و بان تکلم میکنند و کتاب مینویسند و فکر و عقیده یکدیگر را میفهمند ولی آیا در مملکت ما چنین چیزی هست و آیا بی وجود زبان مشترک ملّی و علمی فهم دقائق هر تمدنی، چه فرنگی و چه غیر آن، امکان پذیر است؟

گذشته ازین بیزبانی بالای دیگری که مارا درشک و حیرت نگاه میدارد فکر های بچگانه و عقیده های فاسد و پیشنهاد های خنده آور کسانست که نه استعداد کافی دارند و نه آن همت که درس بخوانند و تحقیق و تتبع کنند و با اینهمه میخواهند واضع قانون و مبتکر و راهنما باشند. شکر خدارا که پیشرفت این قبیل اشخاص کمست و ایام شهرتشان کوتاه ولی وقت ما نیز کوتاه است و آن را نباید بشنیدن گفته های ساده لوحان و سفیهان ضایع کرد. از افکار و عقاید باطلی که موجب سرگردانی و پریشان خیالیست شمه ای در این جا درج میشود تا خواننده ببیند که سرچشمه بعضی از بزرگترین مصیبت های این ملت بزرگ قدیم کجاست:

۱ - فکلی و آخوند فرنگی و جمعی بیچاره ساده لوح که از باطن امور بیخبرند گمان میبرند که فرنگستان از روزی که دین عیسی را پذیرفت خوش و خرم و آزاد و سعادتمند شد و هرگز نمیگویند که قرنهای دین عیسی یعنی آنچه آخوند فرنگی بمسیح نسبت میدهد مانع ترقی فکر اروپائی بود. در ایامی که مسلمانان تفسیر ابن رشد قرطبی بر مؤلفات ارسطو و علم و حکمت یونانی میخواندند آخوند فرنگی فلسفه آموختن و یونانی دانستن را جائز نمیشمرد. در مقدمه کلیات رابله نوشته اند که در اوائل قرن شانزدهم میلادی کشیشان چندان با علوم و زبان یونانی مخالفت نمودند که تصوّرش آسان نیست و یکی از ایشان آمیو نویسنده مشهور فرانسوی را مرتد خواند و گفت که تحصیل زبان یونانی کار او را بارتداد کشانده است. آیا قصه یهودی آواره را شنیده اید؟ آن را بغلط یهودی سرگردان ترجمه کرده اند. یهودی آواره بعقیده عیسویان آن جهودیست که تا بازگشت مسیح آواره خواهد بود زیرا در آن هنگام

که عیسی را صلیب بردوش بقتلگاه میبردند این جهود بطعنه باو گفت «تندتر برو» عیسی گفت «من میروم ولیکن توتاروز باز گشت من خواهی ماند» پس آن یهودی تاروز باز گشت مسیح زنده و آواره است و میگویند که اسقف شلزویک او را در ۱۵۴۲ میلادی در شهر ها مبورگک ملاقات کرد و از آن وقت تا امروز بارها او را در جاهای مختلف دیده اند. مانیز شنیده ایم که شمر بصورت سگی در آمده است و تاروز قیامت باید تشنه بماند. آب میسیند و بجانب آن میروند و هرگز بآن نمیرسد و فرق این دو افسانه آنست که هنوز شیخ وهب رو فعی شمر را ندیده است. در اواخر قرن هجدهم میلادی قسمت اول کتاب کانت فیلسوف آلمانی در باب «دین از نظر استدلال عقلی و بس» در «مجله برلن» چاپ شد ولیکن دولت آلمان برای موافقت نمودن با کشیشان انتشار یافتن باقی آن را منع کرد. در ۱۸۶۳ میلادی «دوپان لسو» کشیش فرانسوی بسه هموطن فاضل آزاده فکر خود «ارنست رنان» و «تن» و «لیت ره» سخت حمله آورد و کار بجائی کشید که رنان از رسیدن بمقام مدرسی کولژ دو فرانسه محروم ماند.

شرح شکنجه و آزار آزاده فکرا و سوختن زن و فرزند مردمان پروتستان مذهب بدست پیروان طریقه کاتولیکی و کشته شدن معتقدان پاپ بامر کشیشان پروتستان و قصه فسق و فجور و فحشاء و شرابخواری و برادر کشی و فتنه انگیزی و باقی اعمال ناشایسته رهبران پیروان عیسی و داستان اقرار بمعاصی و گناه بخشی و بهشت فروشی در کتب تاریخ در جست و باینهمه مبلغ یعنی آخوند فرنگی از زهد ریائی و عوام فریبی شیخ وهب رو فعی چنان حرف میزند که گوئی کشیش در فرنگستان

غیر از ترویج علم و محو کردن خرافات کاری نکرده است .

۲ - از عقاید باطلی که فکلی در افواه انداخته یکی آنست که شعر فارسی موجب تنزل ایران شده . دوست و دشمن معترفند که ژاپونی در مدتی بسیار کوتاه ترقی عظیم کرده و مثل بزرگترین ممالک فرنگی کشتی و طیاره و توپ ساخته است . در تاریخ آثار ادبی ژاپون تألیف بر این مندرجست که مردم ژاپون در سراسر دوره تاریخی خود بشعر توجه بسیار داشته و آن را بزرگترین هنر پنداشته اند و از امپراطور ژاپون ناپست ترین رعایا همه بشعر دلبستگی عظیم دارند . دیوان شعر دربار امپراطوری یکی از دستگاهای مهم ملیست و امپراطور هر سال برای مسابقه چندین موضوع انتخاب میکند و هر کس شعری بگوید آن را در آخر سال نزد منشی دیوان مذکور میفرستد و شماره اشعاری که هر سال میرسد از بیست و پنج هزار میگردد . انجمنی مرگب از شعرار آئی میدهد و پاداش توفیق یافتگان آنست که بتوانند شعر خود را در حضور امپراطور و خانواده اش بخوانند . (ص ۱۹۴)

قوم انگلیسی را بیکاره و خیال باف نمیتوان گفت و در همه عالم هیچ مملکتی غیر از ایران بقدر انگلستان شعر و شاعر خوب ندارد و نیز کسانی که ابلهانه بتشبیها و استعارات شعر فارسی میخندند از این نکته بیخبرند که هر زبانی را خاصیتها و هر شعری را کیفیتهایی دیگرست . شعر مادر نظر فکلی غریبست بعلم آنکه فکلی نه فارسی میدانند و نه هیچ شعر عالی فرنگی و گمان میبرد که آثار ادبی اروپا همه از نوع مطالب و مضامین بچگانه و مبتدلیست که او در روزنامه و مجله و کتاب مخصوص طبقات پست فرنگی خوانده است و اشعار سخت و پیچیده فرنگی و شرح

و تفسیر گفته های میلتن و شکسپیر و دانتته و بُدلر و برونینگ را یک بار هم مطالعه نکرده است تا بداند که در مقابل اشعار این قبیل شعرای فرنگی ابیات پیچیده انوری و خاقانی آب روانست . هر که وقت داشته باشد میتواند از افکار عجیب و موضوعهائی که بیرون از چهار دیوار شعر فرنگی زشت مینماید کتابها جمع آورد . جان دُن شاعر و کشیش و واعظ مشهور انگلیسی که اشعار مرموز صوفیانه دارد در قطعه موسوم به « کیک » گفته است :

باین کیک نگاه کن و باین نگاه کردن بین
آنچه از من دریغ میداری چه اندک چیز است
وی اول مرا مکید و اکنون ترامیکد
و خون مادو در این کیک بهم آمیخته میشود

و بسیاری از اشعار این مولوی انگلستان بظواهر از این قبیلست .

۳ - فکلی میگوید که اگر خط خود را عوض کنیم فرنگی بزبان و آثار ادبی ما بیشتر توجه خواهد نمود . در این جاراجع بفایده یا ضرر تغییر خط چیزی نمینویسم و مقصودم ثابت کردن بطلان گفته فکلیست . اگر فرنگی برای رسیدن بفایده مادی و معنوی آشنائی با زبانی را لازم بینند بآموختن آن میپردازد و گرنه يك ساعت وقت عزیزش را بیاد گرفتن ساده ترین و آسان ترین زبان عالم نخواهد گذراند . در ایامی که فارسی زبان دربار هندوستان و دانستنش برای پیشرفت کار عمال انگلیسی ضروری بود فارسی خواندن رواج یافت . فضلی انگلیسی کتاب لغت و دستور نوشتند و بعضی از کتب فارسی را چاپ کردند و شرکت هند شرقی که پیش از شورش هندوستان حکمرای این سرزمین

بود در انگلستان نیز برای تدریس فارسی مدرسه‌ای برپا ساخت و از هندوستان معلّم آورد و در انگلیس هم کتاب فارسی چاپ شد و در جاهای لازم بر کلمات زبر و زیر و پیش گذاشتند. در ابتدای یکی از این کتب نوشته‌اند « باب اوّل از کتاب انوار سهیلی که بجهت استیفن آستین و پسرانش کتابفروشان مدرسه سرکار کمپنی هندوستان در دارالسلطنه لندن مطبوع گردید سنه عیسوی ۱۸۳۷ ». پس وقتی که فارسی خواندن مفید و لازم باشد مدرسه و معلّم و کتاب و چاپخانه و کتابفروش همه را در انگلیس و یا در هر جای دیگر جمع می‌آورند. مگر امروز فارسی سخت تر و کتب چاپی آن کمتر شده است که آشنایان بزبان فارسی در انگلستان صد يك صد سال پیش هم نیست؟

پنجاه ملیون از سکنه عالم بزبان پرتغالی حرف میزنند و بموجب کاغذی که در ۶ آوریل ۱۹۴۳ در روزنامه تایمز چاپ شد در چهارده دارالعلم انگلیس فقط سیزده شاگرد بتحصیل زبان پرتغالی مشغول بودند. کاغذ را دوبار خواندم و این عدد اشتباه نیست. سیزده شاگرد پرتغالی خوان در چهارده دارالعلم انگلیس! در مراسله‌ای دیگر راجع باین موضوع که در ۷ مه ۱۹۴۳ در روزنامه مذکور انتشار یافت از یکی از مدارس کمبریج نوشته بودند که هر چند بشاگردی که پرتغالی بخواند برسم مدد معاش و مخارج تحصیل پول خوبی داده میشود بیست سال میگذرد و يك داوطلب بمیدان نیامده است.

امروز در انگلیس شاگرد ژاپونی خوان چندین برابر شاگرد ترکی خوانست و ترکی الفبای لاتینی دارد و از چپ بر راست نوشته میشود و ژاپونی را هیچ الفبائی نیست. کلماتش را بصور و نقوش و از بالا بیائین

مینویسند اما در کتابی راجع بان‌تخاب و شرایط سفیر که در ۱۵۹۶ میلادی چاپ شد او تاوی یا نوماگی مؤلف آن نوشته است که سفیر و سیاست‌شناس باید بزرگ زاده و دولتمند و نیکم‌حضر . . . باشد و یونانی و اسپانیایی و فرانسه و آلمانی و ترکی بداند . زبان ترکی را بواسطه آسانی و یا از نظر قدر و منزلت آثار ادبی با زبان افلاطون در یک جا ذکر نکرده است . در آن عهد ترکی دانستن لازم مینمود چرا که سرباز ترک اروپا را لرزانده و خاک فرنگی را گرفته و از فتح استانبول یک قرن و نیم گذشته بود و از ضعف و شکست سپاهی دلیر ترک نیز اثری ظاهر نبود .

۴ - از بدبختیهای بزرگ ما انقلاب ادبی ایرانست بدست کسانی که نه ادب دارند و نه معنی انقلاب و علم و ادب را ادراک میکنند . شرح این مطلب در این رساله نمیگنجد و اگر بآن اشاره ای میشود از آنست که بعقیده ما یکی از موجبات آشفته‌گی فکر بعضی از جوانان ایران این خیالات پریشان و این تقلید کور کورانه و این کوشش در ضایع کردن شعر و نثر فارسی و بیمقدار نمودن فردوسی و سعدی ، خلاصه این فکلی بازیست که آن را بغلط انقلاب ادبی نام کرده اند . ای کاشکی که در ایران انقلاب ادبی پیش آمده بود . شرط اول هر انقلاب آگاهی یافتن بعیب و کوشیدن در رفع آن و پیشنهاد کردن راه ترقیست و هر که اصول آثار ادبی مملکت خود را نخواند و نداند بنخستین مرحله مقصد خویش نرسیده است و اگر فکلی نباشد مدعی اصلاح خط و زبان و علمدار انقلاب ادبی نخواهد بود .

این انقلاب ادبی چندین علت دارد ولیکن آشنائی جمعی از ایرانیان با تغییرات زبان و آثار ادبی ترکی یکی از علل مهم آنست و نوشتن

خطی چند در این باب شاید بیجا نباشد . زبان ترکی تا بیست سی سال پیش از زبان امروزی هم الفاظ فارسی و عربی بیشتر داشت و زبان مکتوب ترکی عباراتی بود از این قبیل :

از کتاب « تذکره سالم تألیف قاضی عسگر سالم افندی » :

« اسحق افندی فخرمخادیم کرام زبده موالی اولوالاحترام گلغنجیه گلستان بلاغت نوباوه بوستان فصاحت نخل برومند چمنستان ارجمندی آزاده سرو گلشن عرفان دلپسندی یکتاسوار مضمار حقایق مضمون غوّاص قلزم معانی مشحون فاضل ادیب عاقل اریب مخدوم پاک طینت بی اقران یکتار و وادی عرفان که آبروی ممالک بحر و برغبطه فرمای دارا و اسکندر دارالسلطنه العلیّه المحمیّه ده سابقاً زینت افزای صدر فتوی و اریکه نشین فضل و تقوی اولوب . . . »

از « دیوان بلاغت عنوان عینی » :

ماه سبحان الذی اسری حبیب کبریا	مهر صبح مشرق طه حبیب کبریا
لبلری یا قوتة الحمرا حبیب کبریا	سنّ پاکى درة البیضا حبیب کبریا
آخرتده مقصد اقصى حبیب کبریا	بوجهانده مبدأ فیض وجود کائنات

از ترجمه مثنوی بترکی :

شرح شرحه ایلسون سینهم فراق	سینه خواهم شرحه شرحه از فراق
ایلیسم تا شرح درد اشتیاق	تا بگویم شرح درد اشتیاق
خرم اول ای عشق شیرینکار مز	شادباش ای عشق خوش سودای ما
ای طبیب علّت اطوار مز	ای طبیب جمله علتهای ما
ای دوای نخوت و ناموسمز	ای دوای نخوت و ناموس ما
سنسن افلاطون و جالینوسمز	ای تو افلاطون و جالینوس ما

فارسی و عربی دو سرچشمه لغت زاو خیال آفرینی بود که بترکی
لفظ و معنی و بحر و وزن و قافیه و موضوع نظم و نثر میداد و این خود
امری طبیعی و ثمره همدینی و همسایگی و پیش آمده های تاریخی بود .
شک نیست که مشتی از شعرا و نویسندگان ترك راه مبالغه رفتند و
گاهی بیش از آنچه باید نمك فارسی و عربی در غذای ترکی ریختند و
آن را شور کردند با اینهمه درد جزئی و باسانی دره مان پذیر بود . اما
در این میان جمعی از فضلاء ترك که بزبانهای فرنگی و علی الخصوص
فرانسه راه یافتند ناگهان بدیدن نور تمدن و آثار ادبی فرنگ خیره
شدند و از کتاب علم و ادب اروپائی فصل آخر را اول خواندند و تاریخ
چهارینج قرن تغییرات و تحولات زبان و فکر و تمدن فرنگی را نادیده
گرفتند و بدایع افکار و شیوه سهل ممتنع شعر و نثر بلیغ فرنگی را
با خیالات عامیانه و سادگی بی لطف اشتباه کردند و گمان بردند که شعر
فرنگی همه آنست که دو مصرع بیت را بجای آنکه مقابل یکدیگر
بنویسند زیرهم قرار دهند و نشان نثر دلفریب آنکه هر خط را از نقطه
و ویر گول و گیمة و علی الخصوص از علائم سؤال و خطاب و ندا و تعجب
پر کنند . چنان پنداشتند که از زنجیر فارسی و عربی گریخته و بیاض
خرم فکر و ادب فرنگی رسیده اند بیخبر از آنکه راه معلوم و همسفران
خوش صحبت را از دست داده و بیای خود بوادی بی کناری آمده اند پر
از غریبان متکبر که نه با ایشان حرف میزنند و نه با ایشان گوش میدهند .
مقارن این ایام و احوال سه چهار فاضل و نیمه فاضل فرنگی هر يك
بعلتی این آتش را دامن زدند و گفتند که ترکی باید از قید فارسی و
عربی آزاد شود و هیچ در بند آن نبودند که آیا این پیوند گسیختن

برای ملت ترك مفیدست یانه و هرگز نگفتند که اگر ترکی رابطه‌اش را از فارسی و عربی ببرد آن را همدرجه فرانسه و آلمانی و روسی و انگلیسی و حتی پرتغالی نخواهند شمرد و هیچ فکر نکردند که همقافلگی با فارسی و عربی برای ترکی بهتر و آبرومند تر از آنست که در شمار زبانهای درجه پنجم ششم اروپائی از قبیل زبان آلبانی در آید. باری سرنوشت زبان ترکی چنین بود و هیچکس نمیداند که این تغییرات ناگهان دور از احتیاط سرانجام چه حاصل خواهد آورد.

گیب که از سرمایه مادرش چندین کتاب معتبر فارسی و عربی چاپ شده است چند سال پیش کتابی نوشت و آن را «شعر عثمانی» نامید این شخص ترك دوست از فضایل عالیمقام فرنگ نیست. گیب سری پرشور و دلی پراز محبت ترك داشت و بی هیچ شکی شور و محبتش بر عقل و فضلش میچربد. این مرد در فصل اول از جلد پنجم کتابش در باب دوره بیست ساله‌ای که آن را «فجر عهد جدید» نامیده است پس از مذمت و ابستگی زبان و آثار ادبی ترکی بفارسی کلماتی مینویسد عجیب که خواندن نیست: «ولیکن امروز همه چیز رو بتغییر نهاده است. آسیا جای خود را باروپا میدهد و سوابق و سنن قرنهای بزودی جزء خاطرات ایام گذشته خواهد گشت. بانگی که بنفخ صور اسرافیل میماند از سرزمین باختر در آسمان خاور طنین انداز شده است. بنگرید و ببینید که خداوند شعر و ذوق ترکیه از بیهوشی و بیحسی مرگ و ارخویش بیرون می آید و بیدار و هوشیار میشود و سراسر خاک بمایه حیات و سرود و ترانه شادمانی یافته چرا که آسمانی نو و زمینی جدید در مقابل چشم مردمان نمایان گردیده است...»

در میان قوم ترك جمعی فریفته این عقاید و افکارست شدند و بگفته فضلالی مجرب فرنگی شناس خود گوش ندادند. مگر نه در ایران نیز مشتی بگفته های آخوند فرنگی و هوشنگ هناوید و شیخ و هب و فعی از راه راست دور افتاده اند؛ باری بهتر آنست که خطی چند از نظم و نثر دوسه شاعر و نویسنده مشهور دوره انقلاب ادبی ترك درج شود تا هر خواننده ای هم که بقدر نویسنده این مقاله یعنی کمی ترکی بداند بتواند بخمال بافی و گزافه گوئی مستر گیب پی برد:

از « رباب شکسته توفیق فکرت »

الله اکبر

الله اکبر .. الله اکبر... برصمت علوی : گویا طبیعت

خاموش خاموش ایلر عبادت

الله اکبر ... الله اکبر... برصمت نالان : گویا عوالم

پنهان و پیدا نوار و مظلم . ایتمکده ذکر خلاق دائم .

از اشعار کمال زاده علی اکرم

کتاب او آئینه انجم حقیقتدر که هر صحیفه سی بر مشرق هدایتدر

کتاب او مطلع افکار آدمیتدر که وجه مظلمی پر نور چشم عبرتدر

کتاب گلشن زینتور طبیعتدر کتاب مخزن اسرار خالقیتدر .

از اشعار رجائی زاده محمود اکرم

« فاتحه کلام و تقدیس رب الانام »

دور کن اقوای دین و ایمان . . . مخافة الله . . . محبة الله

دو نور تابان فهم و ایقان . . . محبة الله . . . مخافة الله

مدار اشواق عاملیندر اساس اخلاق کاملیندر
سراج منهاج واصلیندر مخافة الله .. محبة الله

شب مظلّم

بر توده ظلمت خاک سیه رنگ اشجار مظلّم .. ازهار مظلّم
مرغان نغمه خاموش و دلتنگ یکطور و یکدل معدوم و موجود
از «قهریات دقتور عبدالله جودت»

بومنظومه لربوانین لربوفریاد لربو غریولر بورعود فکریه هپ بر
سیاقده مضطربانه و الم فزادربوقیامت حسیّه ده تشنجی تهووری قیام انگیز
بر حرکت موجود در ...

از نشر رجائی زاده محمود اکرم
الهام!

الهام ... ای فرشته سماسیره و انجم نشین ای مبارک نورشب جامه
و سحر نقاب ... ای نازنین معشوقه شاعر ... ای جان ربا پرستیده
صورتگران و غناپوروران ... ای فروزنده مشاعل خیال ...
امداد! ...

الهام! ... ای روح مصوّر! ... سن اوبارقه فروز عرفان! ... اوسانحه
ریز قلب و وجدان و کلمیسین که مقارنت فیض التفاتکله نابغه لر .. سعدی
لر .. فضولی لر .. لامارتین لر .. هوغولر ..
آه ... ای دلبر استغناکار امداد ..

ادبای تر که در باب آثار شعرا و نویسندگان دوره انقلاب ادبی خود
کتابها و مقاله های بسیار تألیف کرده و اندکی راه مبالغه رفته اند.
ادوار دیرون بعد از وفات گیب جلد پنجم کتاب اورا چاپ کرد و در

مقدمه آن مینویسد که پس از مطالعه کتب و رسائلی که سخن سنجان ترک در باب جزئیات و دقائق نظم و نثر جدید ترکی و تعظیم و تکریم بیرون از اندازه شاعران و نویسندگان خود منتشر ساخته اند بارها با خود گفته ام ای کاشکی که ارزش ادبیات ترک بیای قدر و قیمت آثار ادبی اعراب و ایرانیان میرسید و کاش اعراب و ایرانیان را در فن انتقاد ادبی منزلتی بدرجه قوم ترک حاصل بود. (ص ۲) خداوند او را بیامرزد که مردی نکته سنج و ایران دوست و فارسی دان کاملی بود.

انقلاب ادبی ما فرع چنین اصلیت که شرح مختصر و چهار پنج نمونه اش نوشته شد با این تفاوت که ترهات و نوشته های بد لفظ بی معنای هوشنگ هئاوید در مقابل شاهنامه و تاریخ بیهقی زشت تر و بدتر مینماید.

ایران محتاج انقلاب ادبیست اما بدست کسانی که فارسی را از چنگ فکلی برهانند و آن را در خوبی و روانی بگفته فردوسی و در فصاحت شعر سعدی و در بلاغت بغزل حافظ و در متانت بقصاید مسعود سعد و ناصر خسرو و در سادگی و گیرندگی بنثر ابوالفضل بیهقی و غزالی و خواجه نظام الملک طوسی برسانند و خوبیهای نظم و نثر فرنگی و هر زبان دیگری را تا آن جایی که با فارسی سازگار باشد بر آن بیفزایند. بتقلید شعرای بزرگ قصیده و غزل گفتن و قصه لیلی و مجنون را دوباره بنظم درآوردن و از هزار موضوع شعری و ادبی غافل بودن و باز پروانه را در پای شمع سوزاندن و از خوب رویان چین و چگل سخن گفتن بدست و دلیل کمی ذوق ولیکن نادرست و بیچگانه نوشتن و تمام آثار ادبی فرنگ را قصه های درخور فهم عوام الناس فرنگی و یا اشعاری پر از لفظ کوه و رود و بیشه و غار پنداشتن و صدبار از «وداع آفتاب باقلل شامخه»

سخن بمیان آوردن و اصطلاحات زبان فرنگی را از جهل و بیدوقی بد و غلط ترجمه کردن و آن را «شیوه جدید نگارش» نامیدن بدترست چرا که سرپای این آثار غلطست و زشت و جانسگاہ .

تأثیر انقلاب ادبی ترک در ایران با همه بدی از تأثیر فکر و نوشته فکلی کمتر زیان داشت زیرا که فضایی ترک پیش از دوره تغییر خط همه بزبان فارسی و عربی آشنا بودند و ایرانیان ترکی خوان نیز اهل معرفت بشمار میآمدند ولیکن فکلی هیچ زبانی و اصول و مقدمات هیچ مطلبی را نمیداند و از وقاحت او و بدبختی ایرانست که چنین حیوان لایعقلی میخواهد در یکی از دقیقترین امور عالم که با فکر و گذشته و حال و آینده ما رابطه دارد یعنی در کار زبان فضولی کند و تمدن فرنگی را هم بمابشناساند .

۵ - عقاید باطل دیگری نیز در ایران هست همه باعث شک و نومیدی و موجب پیریشان فکری و سرگردانی ایرانی که جای شرح و بسط آنها در کتاب تاریخ اجتماعی ایرانست نه در این رساله . با اینهمه بعضی از آنها را میتوان باختصار یادآور شد .

جمعی هستند که خود را حکیم و فیلسوف مینندارند و در ایران و یا در گوشه و کنار مهمانخانههای فرنگ چند کتاب فرنگی خوانده اند و خود را از ایران و ایرانی جدا تصور میکنند و با غمزه و نازی که حاصل این تصورات بیجاست نرم نرم حرف میزنند و بتناسب مجلس، گاه صریح و گاه باشاره، میگویند که ایران، چه پیش از اسلام و چه بعد از آن، هرگز مهم نبوده و غیر از قالی و شعر و عوام ستمکش و خواص ستمگر چیزی و کسی نداشته است . گروهی در دهنها انداخته اند که خون ایرانی بعد از سلطه اعراب با خون بیگانه آمیخته شد و از آن روز باز ایران روی

سعادت ندید و دیگر برای این کشور هیچ امیدی بجا نمانده است. مشتی سست عنصر ظاهر بین معتقدند که باید از ممالک متمدن فرنگی مهاجر بخواهیم و ایران را از بیگانه پر کنیم. دسته‌ای خوش نیت و پیاک عقیده اما ساده لوح و بی تجربه بر آنند که برای بهبود اوضاع از ماکاری برنمی‌آید و باید از دیگران مدد بطلبیم.

جماعتی نادان و بدگمان عقیده ثابت و راسخ دارند که امور جزئی و کلی این مملکت همه بدست بیگانگانست و جدوجهد و نیت خیر و حق خواهی و پایداری و چاره جوئی را فایده هیچ نیست و صادقانه چنان می‌پندارند که ملل بزرگ فرنگ و علی‌الخصوص بزرگان علم و ادب و سیاست ایشان شب و روز کاری و تفریحی ندارند غیر از تشویق متوئی و خادم بخراب نگاه داشتن مسجد و مدرسه و شایع کردن مالاریا و سیفلیس در گیلان و مازندران و چشم درد در خوزستان و منع مراجع تقلید از واجب شناختن سواد بر هر ایرانی مسلمان و گماشتن وززای ایران بساختن عمارات بیفایده در پایتخت مملکتی که در ولایت فردوسی و سعیش یک مدرسه عالی هم نیست. جماعتی دیگر ساده و زودباور گمان می‌برند که بیگانه فرشته صلحست و سعادت و حرص و آزو شهوت هیچ ندارد و غیر از خوشی و خرمی و سلامت و توانگری ما چیزی نمیخواهد و تمام قدرت و ثروت خود را وقف آن کرده است که ما را از گرداب ذلت و پریشانی بیرون بیاورد ولی تا آن روزی که بتواند ما را نجات بدهد و بعد مثل گل پیرورد و بواسطه بشر دوستی و از سر لطف و محبت و سائل آسایش ما را فراهم آورد بر فقر و بدبختی فعلی ما اشک خونین میریزد. تنی چند بددل و بدخواه منفعت پرست و بیعلاقه با ایران نه آن

مردانگی و جرأت دارند که با دشمن امروز ایران مبارزه کنند و نه آن متانت که لااقل خاموش بنشینند. برای حفظ منافع مادی خویش و تقرب بخصم ایران از هیچ کار ناشایسته روگردان نیستند با اینهمه چون میخواهند خود را وطن دوست و واقف بتاریخ و زبان قدیم ایران نیز جلوه دهند بعرب مرده پوسیده استخوان، بدشمن از میان رفته بد میگویند و تمدن درخشنده دوره اسلامی ایران، این میراث بزرگ شعر و حکمت را پست میگیرند و باین نکته پی نبرده اند که ایران یعنی تمام ایران هم در زمان وهم در مکان و تمدن ایرانی یعنی جمیع آثار علم و ادب و هنر ایران چه در دوره تمدن اسلامی ایران و چه پیش از آن. مردمانی دیگر نیز هستند خوب و پاک عقیده و غمخوار ایران که از بس دزدی و سست عنصری و پستی و جهل و فساد و ظلم دیده اند بجان آمده اند و دائم در جستجوی علت بلیات دامنگیر ایرانند و مثل بیماری که بمرض کهنه گرفتارست و هر دوائی را امتحان میکند بهر قولی گوش میدهد و مانند مادری که نمیتواند رنجوری و ناتوانی و درد کشیدن فرزند خویش را مشاهده کند و مرگ او را از خدا میخواهد این مردمان بیچاره دلسوز هم از گشایش کار ایران امید برمیگیرند و از عقل میگریزند و اسیر احساس میشوند، باغراق سخن میگویند و بیخبر از حيله گری دیگران گفته های ایشان را گاهی تکرار میکنند و غافل از عدوی امروز بدشمن قدیم معدوم نفرین میفرستند و در دام شیادان میافتند و در بن میان شیخ و هب رو فعی همچنان در کنج مدرسه شرح لمعه و شرح شمسیه میخوانند و یامدعیست که بخواندن این قبیل کتب مشغولست و علم و معرفت، و صنایع امروز عالم را نادیده میگیرد و حتی نمیداند که مسلمان جاو چین و تونس و فلسطین در چه

حالت و کتب اعراب عیسوی و یهودی در چه باب .

آنچه مذکور شد نمونه ایست از افکار و عقاید باطل و فاسد که جز نادانی و غرض و کاهلی و لذت بردن از تحقیر بزرگان علم و ادب ایران موجبی ندارد و از بدبختی هر روز بر آنها نیز چیزی افزوده میشود .

تسخیر تمدن فرنگی و پیشرفت معنوی که فکر درست و خاطر فارغ از اشک و وسوسه می خواهد امکان پذیر نخواهد بود مگر آنکه ما را سترا از دوروغ و دوست را از دشمن بشناسیم و پیشتیبانی تاریخ بیست و پنج قرن زندگی ملی که تا امروز هیچ چیز و هیچ کس نتوانسته است رشته آن را از هم بگسلد بجانب مقصود برویم .

ما با شیادانی که در ایران تخم پریشان فکری میکارند مخالفیم چرا که پراکندن افکار و عقاید سست را غیر از حیرت و نومیدی حاصلی نیست . تا کی باید در انتظار آن نشست که دیگران بیایند و ما را بمنزل سعادت برسانند ؟ چرا هموطن ابن سینا باید این قدر ساده لوح باشد که تصور کند مهاجر سوئدی و دانمارکی و سویسی و امریکائی بایران می آید تا مملکت ما را برای ما آبادان کند نه برای خود ؟ هر که آبادی امریکارا دلیل بر درستی فکر مهاجر خواهی بیاورد خود بیچاره ایست که نمیداند در تأیید عقیده ما و نقض گفته خود استدلال کرده است زیرا که امروز در هر زبان امریکائی یعنی غیر امریکائی ، امریکائی یعنی ایتالیائی و انگلیسی و آلمانی مهاجر نه بومی امریکا . هر کس بخواهد که پریشان خیالی و چند زبانی و مشکلات ایران را چندین برابر کند باید هم عقیده کوتاه نظران مهاجر خواه باشد . تا کی باید بعد از آنکه بیگانه در جمیع امور ما دخالت میکند از انجام دادن کار های مفید و شدنی روگردان بود ؟

ما اینیم که هستیم دیر و زردشتی بودیم و امروز مسلمانیم، هم فتح دیده ایم و هم شکست، با یونان و روم و عرب و ترك و تاتار و روس و انگلیس جنگیده ایم و هنوز زنده ایم. روزی قوم یهود را از اسیری آزاد کرده ایم و روز دیگر تخت و تاج هند را پیداشاه مغلوب هند بخشیده ایم. هم اسیری والرین امپراطور روم جزء تاریخ ماست و هم درماندگی و بیچارگی و بدبختی شاه سلطان حسین. هم یزدگرد كوچك از ماست و هم شاه عباس بزرگ. هم فردوسی ایرانیست و هم هوشنگ هُناوید هم ارباب رستم کرمانی هموطن ماست و هم شیخ عبدالرسول قاینی. هم صفات خوب داریم و هم بد. تیز هوشیم، کاهلیم، بذله گوئیم، زود آشنائیم، بی قید و بی کینه ایم. تملق دوست و ظاهر پرستیم. بکلیات بیش از جزئیات و بلفظ بیش از معنی دل میدهیم. گاه یونان دوست و گاهی عرب پرستیم. يك روز در مدح شاه و وزیر و معشوق و معشوقه ترك شعر میگوئیم و روز دیگر فرنگی را بدوستی اختیار میکنیم و بچه و ار راه پیشرفت خود را از او میپرسیم. باری از بیگانه چنانکه باید گریزان نیستیم. آبرو پرستیم یعنی برای جاه و جلال زود گذر آبروی خود را پیش هر کس و نا کس میریزیم. غریب نوازی و زود گول میخوریم. شعر خوب میگوئیم ولیکن بفق منطق هیچ اعتقاد نداریم. بیست و پنج قرنست که بفرمانبرداری از خواص و بزرگان شرابخوار عشرت طلب لا ابالی عادت کرده ایم. بخشنده و بخشاینده ایم و غم فردا نداریم. گفتار بد ما بیش از کردار بد ماست. اغراق گو و بلند پروازیم، وارث دین و آئین و زبان و خوی و عادت و غم و شادی ملت چندین قرنه ایرانیم. خلاصه، مظهر نقص و کمال يك ملت بزرگ قدیم دنیا دیده روزگاریم. ایران اینست که هست، کوه دارد و کوه بسیار ~~که~~ دارد و آب بقدر

کفاف ندارد و دشت و بیابانش کم نیست اما خراسان و فارس شعر پرور و آذربایجان مرد آور و گیلان و مازندران همیشه سبز و ایالت‌های وسیع و ولایت‌های خوب قابل آبادی نیز هست. همه میدانیم که کرمان ویران و فارس بینوا و خراسان کم ساکن و کم حاصل و اکثر شهرها و قصبه‌ها و حتی جنوب طهران شکارگاه اغنیا و قتلگاه فقر است ولی مرد کار با همه عیب و هنر اینست که میشناسیم و جای کار با تمام خوبی و بدی اینست که میبینیم و مصلح امور این ملک و ملت آن ایرانی ایران دوست ایران شناسیست که خود را از قید «اگر» و «مگر» آزاد کند و با خود بگوید که ایران این و ایرانی چنینست که هست و باید در این مملکت با این مردم کار کرد و آنچه خوبست و لازم و گرفتنی از هر جا و هر کس دیگر گرفت و با تمدن ایرانی بیوند کرد و چون تغییر دین و خط و لغت و زبان بصلاح ایران نیست باید بابوده ساخت و در اصلاحش کوشید و از تمدن فرنگی نهراسید و از تمدن ایرانی نگرینخت و هوشنگ هُناوید و شیخ و هب و روفعی و وزیر و وکیل و طبیب و لشکری و زردشتی و مسلمان همه را لااقل در کلیات و بدیهیات همعقیده و همزبان کرد.

کسانی که تخم نفاق میپاشند و هر روز برای شمالغتی و الفبائی و دینی و مذهبی و طریقه‌ای و فکری و عقیده‌ای میتراشند دشمنند و بدخواه و نمیخواهند که شما یکدل و یکزبان بجانب مقصود بروید، هم آثار خوب و مفاخر تمدن قدیم و جدید خود را حفظ کنید و هم بتمدن فرنگی آشنا شوید و آن را در سایه جدوجهد و اتفاق بگیرید تا گرفتارش نشوید. در میان شما تخم نفاق میپاشند چرا که بدی و بدبختی شما را میخواهند و تو که ایرانی و امیدوار بآینده این کشوری باید بدانی که تسخیر تمدن فرنگی

جز از راه زبان فارسی و غیر از طریق اتحاد و همدلی و همزبانی میسر نیست .



تسخیر کننده تمدن فرنگی نه شیخ وهب رو فعی از عالم بیخبرست که میخواهد در دامان مادر بی علم و تربیت فرزند تربیت یافته پیرورد و نه هوشنگ هنهاوید که غیر از رقص و قمار و لغت تراشی کاری ندارد و جز از آشنائی با «علم گل و مل» و «شلوارشناسی» و «فن بسیار دقیق سفره گستری» افتخاری نمیشناسد . از بیگانه پند گرفتن و راه پرسیدن نیز ابله‌یست .

تسخیر تمدن فرنگی باید بدست ایرانیانی انجام پذیرد که هم تمدن قدیم و جدید ایران را بشناسند و هم بتمدن فرنگی آشنا باشند تا بظاهر فریفته نشوند و دروغگوئی و تعصب همه را خاص شرقی تصور نکنند و باین نکته پی ببرند که فرنگی هر چند امروز در علم و هنر از ما برترست بشرست و بحکم بشریت خودپسند و خود خواه و منفعت پرست و دروغگوست . پس باید علم و هنرش را آموخت و بهیچ چیز دیگرش پیش از تحقیق اعتماد نکرد و فرنگی را در این کار از ما جای گله نیست چرا که خود بکسی اعتماد ندارد و هیچ چیز را قبل از آزمایش دقیق نمیپذیرد .

کسانی میتوانند تمدن فرنگی را برای ایران تسخیر کنند که در فضل لا اقل همدوش ذکاء الملك فروغی باشند . قول و فعل کسی که بقدر او فارسی و اصول تمدن ایرانی و مبانی تمدن فرنگی را نداند در نظر خواص ایران نباید قدر و قیمت و اعتباری داشته باشد . ذکاء الملك فروغی در ایران کم نظیرست زیرا که ما غافل و کاهلیم . در ممالک فرنگ هر معلم مدرسه ، هر فاضل گمنامی ، هر یک از هزاران هزار نویسنده و مترجم درجه دویمی که از قلم خود قوت لایموتی بدست می آورند مثل او و یا برتر ازوست .

غرض از ذکر نام ذکاء الملک آنست که بگوئیم مرد تسخیر کردن تمدن فرنگی باید از چه قبیل و لا اقل دارای چه استعداد و معلوماتی باشد .

کثرت عدد ایرانیانی که در فرنگ و یا در مدرسه های فرنگی در ایران تحصیل کرده اند و از خواندن پنج خط از کتاب گلستان عاجزند جز حیرانی و زیان ثمری ندارد . اکنون بتجربه ثابت شده است که طریقه تعلیم و تربیت ما و کیفیت و شرایط فرستادن شاگرد بفرنگ چندان بد و نامناسب میباشد که فکر درست هیچ پرورده نمیشود . پس باید علل این آشفتگی فکر را از میان برد و معلم و شاگرد و کتاب و مدرسه همه را از زیر بار گران خرافات هوشنگ هُناوید و شیخ وهب رو فعی بیرون آورد و دختر و پسر ایرانی را بفارسی درست معرفت آموخت و بنیان تربیت ایرانی را استوار کرد و این معجون بد طعم مضر مرگب از ظواهر تربیت فرانسوی و انگلیسی و امریکائی را معدوم ساخت . در مملکتی که راجع بچهار صد ملیون چینی یک رساله پنجاه ورقه نیست تقلید از آخرین طریقه هوش سنجی فلان مدرسه فرنگی کاری بچگانه است . نشان تربیت آنست که در ایران صد هزار فاضل مثل ذکاء الملک فروغی بتوان شمرد یعنی صد هزار ایرانی که کار خویش را بدانند و در آشنائی بفارسی و ارکان تمدن فرنگی از او کمتر نباشند و بد بختی ما آنست که امروز در ایران وی را پنجاه نظیر هم نیست . پس اگر قصد خود فریبی یا مردم فریبی نداریم طریقه تعلیم و تربیت خود را باید بوضعی در آوریم که ذکاء الملک فروغی بیورود نه شیخ وهب رو فعی و هوشنگ هُناوید .

محور تعلیم و تربیتی که ما را بفهمیدن و بعد بتسخیر کردن تمدن

فرنگی قادر سازد جز فارسی چیست؟ هر طبیب و صاحب‌منصب و راهساز و سفیری که بقدر ذكاء الملك فروغی از آثار تاریخی ایران و عرب و از اصول و مقدمات تمدن فرنگی خبر ندارد اگر در بزرگترین مدرسه عالم درس خوانده و عالترین تصدیق‌نامه علم و معرفت را در دست داشته باشد از خواص ایران نیست. اگر يك ایرانی دانش طلب در گوشه کاشان فارسی و عربی و فرانسه بخواند و پنج کتاب اساسی از قوانین روم و فرانسه و انگلیس را بفارسی درست ترجمه کند از بزرگترین معلم مدرسه حقوق فرانسه برای مامفید ترست. از عهد سلطنت فتح‌علیشاه تا امروز هر کتاب فارسی صحیح و یا کم غلطی که تألیف شده و هر ذره‌ای از تمدن فرنگی که مستخر گردیده کار کسانی بوده است که یا هرگز بفرنگستان نرفته و یا پس از یاد گرفتن فارسی بممالک دیگر سفر کرده‌اند. از جمع شاگردانی که بامر دولت بی تجربه ایران و یا از کیسه پدر و مادر غافل خود از خردی در فرنگ تحصیل کرده‌اند سه کتاب بی غلط بر فارسی افزوده نشده است.

برای تسخیر کردن تمدن فرنگی باید از راه زبان فارسی بجمع آثار علم و ادب و هنر فرنگی راه بیابیم و هر مانعی را از میان برداریم اما طریق صواب آنست که در هر يك از جزئیات و کلیات این تمدن عظیم با استقلال فکر تحقیق و تأمل کنیم و عقیده و رأی خود را در هر باب بفارسی بنویسیم تا بتوانیم موضوع تحقیق را از نظر ایران و ایرانی بینیم. در خرید متاع علم و فن و هنر معامله ما با فرنگی آسانست یعنی کتاب علمی و فنی و مجسمه و تصویر و ماشین را میتوان با دل آسوده خواند و دید و تماشا کرد و اصول هر يك را بی چون و چرا پذیرفت اما بیشتر

انواع کتب و علی‌الخصوص تاریخ و سفرنامه و حتی تاریخ علم بهر زبان فرنگی که باشد کم و بیش برنگ حسد و کینه و تعصب نژادی و دینی و اروپا پرستی آلوده است و قبول همه مطالب آنها بی دقت و تأمل از خامی و ساده لوحیست پس در این قبیل موارد خواننده باید عقیده نویسنده فرنگی را با احتیاط مطالعه کند و فرنگی بودنش را نه باعث ردّ بداند نه موجب قبول .



تسخیر تمدن فرنگی کار سه چهار انجمن و یا دوستان سیصد مرد و زن نیست . برای مسخر کردن این تمدن عظیم عجیب تمام قوای ملت ایران و هزاران ایرانی تمدن شناس خرده بین لازمست . باید اعتراف کنیم که امروز مردم مبارز این میدان نداریم و چاره آنست که او را پیرویم و یگانه طریقه تربیت چنین شخصی آنست که فرنگ و فرنگی را بوی هر چه خوبتر بشناسانیم اما پیش از آنکه این دو را باو نشان بدهیم باید چشم و گوش و دلم را از ایران و زبان ایران و مهر ایران و از هر آن چیزی که در تاریخ دو هزار و پانصد ساله ما بین ملت پاینده ایران وابستگی داشته است چنانکه شاید و باید پر کنیم و ایرانی ایران شناس فارسی دان هوشمند مستعد را بجانب کار گاه پرنفش و نگار تمدن فرنگی بفرستیم و اگر جز این کنیم وقت و سرمایه و کوشش ما همه بهدر خواهد رفت و هوشنگ هُناوید و دوستان و یارانش بر سر کار خواهند آمد و مملکت ما را بروزی خواهند نشانند که در آن برای شاهنامه درس دادن هم باید از ممالک دیگر معلم بطلبیم .

هر ملتی را سوابقی و زبانی و استعدادی و احتیاجی دیگرست پس

تقلید کور کورانه خطاست . ما را چکار که فلان مملکت چه کرد و معلّم امریکائی در مجلس درس دارالعلم هاروارد در باب طرق گوناگون اعلان تجارتی چه گفت. امریکائیان که سالی چندین هزارهزار دلار در راه اعلان تجارتی خرج میکنند و بهمهٔ عالم متاع میفروشند اگر در خصوص اعلان تجارتی مجلس درسی برپا کنند کاری بجاست اما صلاح ما در آنست که بینیم در هر یک از شعب علوم و فنون در چه مرحله ایم و برای پیشرفت خود چه راهی باید اختیار کنیم و تکلیف امروز ما چیست . آیا ترجمهٔ پانصد کتاب مهمّ قانون و حقوق فرنگی برای ایران مفید ترست و یا فرستادن پنج هزار شاگرد بمدرسهٔ حقوق فرنگی که پس از چندین سال زحمت و از برکردن متن نظامنامه و قانون فرنگی از صحیح خواندن موادّ قانون مدنی ایران عاجز آیند؟ آیا بهتر آنست که صد هزار کتاب راجع بتاریخ جمع آوریم و کتب معتر تاریخی را بفارسی فصیح ترجمه کنیم و ایرانی فاضل هوشمندی که این کتابخانه را در ایران دیده و ترجمهٔ فارسی کتابهای مربوط برشتهٔ خود را خوانده است برای تحقیق و مطالعهٔ اسناد تاریخی کتابخانه های هندوستان و ترکیه و روس و انگلیس و فرانسه بفرستیم و از او تدوین یک یا چند رسالهٔ سودمند چشم داشته باشیم یا آنکه فرزندان ایران را بمدرسه های فرنگی بسپریم تا جزئیات جنگهای فرانسه و اسپانیا و نام معشوقه های لوئی پانزدهم را بدانند و از کلیات تاریخ ایران و اسلام بی خبر باشند؟ آیا فرانسه و هر زبان بیگانه ای را برای آن یاد میگیریم که بمطالعه و ترجمهٔ کتب معتبر عالم بر گنجینهٔ آثار فارسی بیفزائیم و یا برای آنکه خود و دیگران را بفریبیم و در مقابل جمعی بیچاره تر و نادانتر از خویش علم فروشی کنیم؟

مدرسهٔ فرنگی کارخانهٔ فرنگی سازیست و از آن نمیتوان چشم داشت که برای ما ایرانی ایران شناس فارسی دان پیرورد و هر ایرانی که ایران را شناسد و فارسی نداند از خواص ما نیست و نباید معلم و راهنمای ما شود. مدرسهٔ فرنگی یکی از هزاران پیچ و مهرهٔ این کارگاه عظیم تمدن فرنگیست و همهٔ درسهایش بکار ما نمی آید. اگر کسی بخواهد در اداره و تجارتخانه و مدرسه و بیمارستان فرنگ کار کند و از جمع ایرانیان بیرون برود باید مثل فرنگی تربیت شود ولیکن اگر مقصود آنست که برای ایران مرد و زن عاقل دانا پیرویم اساس باید تربیت ایرانی باشد و تائید این تربیت محکم و استوار نگردد آشنائی با تمدن فرنگی مضرست نه مفید و غیر از فکلی بار آوردن نتیجه ای نخواهد داشت.

مشکل کار دانستن این نکته است که از اجزاء تمدن فرنگی کدام یک را باید پیش از دیگری بدست آورد. اگر چیزهای لازمتر و از میان آنها ساده تر را اول اختیار کنیم برخطا نرفته ایم اما آن ایرانی که بتواند لازم را از لازم تر و ساده را از ساده تر جدا کند کسیست که تربیت کامل ایرانی هم داشته باشد. پس هر که جوانی بیخبر از فارسی و ایران را بجنک این تمدن بفرستد عمر او را ضایع کرده و روحش را کشته است. اشخاصی که از تمدن فرنگی مرعوبند و حمال و بقال فرنگی را نیز دانشمند میپندارند و همچنین کسانی که از کار و بار فرنگ غافل و از زحمت شبانروزی علما و فضلی آن بی اطلاعند همه مردمان ظاهریین و کوتاه نظر و سربازان ناآزمودهٔ بی سلاحند که بیهوده بجنک آمده اند و عاقبت یا دروغگوئی و شیادی پیشه خواهند کرد و همدل و همزبان هوشنگ

آنها را خواهند شد و یا سرانجام بی هیچ شرط و قیدی خود را بتمدن
فرنگی خواهند سپرد و بیچاره ای از مملکت خود رانده و از قافله تمدن
فرنگی و امانده، نظیر اعراب نیمه فرنگی الجزایر خواهند گشت.
پس باید باین کار زار مرد کار فرستاد، کسی که پیش از رفتن بفرنگ ثابت
کرده باشد که فارسی و اصول تاریخ و ادب و تمدن ایران را میدانند و
میتوانند از فرنگ علم و معرفت و طریقه تحقیق و تتبع درست بایران
بیاورد نه دروغ و حيله گری و رقص و نیمه زبانی. در دانمارک و فنلاند
و انگلیس و هر جای متمدن دیگر يك معلم مدرسه متوسطه هم نیست
که در معرفت بزبان مملکت خویش از ذکاء الملك کمتر باشد.

در ایران پروردن اشخاصی مثل ذکاء الملك بقدر کافی ممکن نیست
مگر آنکه طریقه تعلیم و تربیت بکلی دیگرگون شود و شاگرد و معلم
هر دو کتاب صحیح فارسی در دست داشته باشند. شاگرد مدرسه فرنگی
که شیمی یا طب یا مهندسی میخواند در سراسر ایام تحصیل، گذشته
از موضوع درس خود دائم زبان خویش را هم یاد میگیرد زیرا که يك
خط از کتابش و يك جمله از کلمات معلمش غلط نیست و ما که وارث
شاهنامه و کیمیای سعادت و گلستانیم عمداً زبان خود را فاسد میکنیم
و حتی گفته و نوشته بعضی که خود را استاد میخوانند مایه رسوائیست
و پراز اشتباه و غلط.

در این سفر که بقصد تسخیر کردن تمدن فرنگی در پیش داریم منزل
اول ایرانست نه فرنگستان. آن ایرانی که از خردی در پاریس و یا
در لندن و برلن درس بخواند و زبان فرنگی را مثل فرنگی حرف بزند
اگر از مدرسه عالی هم بیرون بیاید نظیر یکی از چندین میلیون مرد

وزنیست که در فرنگستان معلّم ابتدائی و طبیب سرگذر و شاگرد مهندسند و کسی نیست که بتواند باری از دوش ما بردارد باین علّت واضح که چنین شخصی نه در کار فرنگ استاد مجربست و نه در کار ایران نیمه استاد .

کسی که بفرنگ میرود باید در ایران آماده کار شده باشد و جز اشخاص مجرب فاضل که بدانند از فرنگ چه میخواهند و بتوانند از طریق زبان فارسی مشهودات و مطالعات و تحقیقات خود را بهموطنان خویش بفهمانند هیچکس را نباید بجانب این دستگاه عظیم تمدن فرنگی فرستاد . سابقه و تجربه نیز چنین حکم میکند . شاگردانی که بعد از تمام کردن دوره تحصیلات عالی در ایران بفرنگ رفتند بیشتر از دیگران فایده بردند و امروز بمملکت خود بیشتر منفعت میرسانند چرا که باصول و مقدمات اندکی آشنا بودند و بدیدن فرنگ چشمشان یکباره خیره نشد و اگر مدرسه های ما بقدر کافی کتاب درست فارسی و معلّم فارسی دان و کتابهای فرنگی و لوازم کار داشته باشد تسخیر تمدن فرنگی آسان تر خواهد بود .

تسخیر کامل تمدن فرنگی آنست که یکایک اجزاء آن را بدست آوریم اما تحصیل این اجزاء موجب آن نخواهد بود که در هر یک از شعب علوم و فنون بمرحله کمال برسیم . تا امروز تاریخ عالم ملّتی که در همه چیز کامل باشد بیاد ندارد . شعر انگلیسی خوبست و دلنشین ولیکن نقاشیش بخوبی شعرش و موسیقیش بخوبی نقاشیش و مجسمه سازیش بخوبی موسیقیش نیست و از غذای انگلیسی بخدای انگلیسی آفرین پناه باید برد . این ملّت شکسپیر پرور پیسه و آرد را در آب میجوشاند

و میخورد و خم بر ابرو نمی آورد و گاهی انسان در عجب می ماند که چگونه پروردگار بانگلیسی ذوق شعر عالی گفتن و هوش ماشین پر از پیچ و مهره ساختن داده ولیکن او را دریختن اسفناج چنین عاجز و کج سلیقه آفریده است و همچنین از میان نویسندگان و ادبای آلمانی که قصه ها و رمانهای بسیار نوشته و در جزئی ترین مطالب ادبی تحقیق عمیق کرده اند تا امروز يك رمان نویس همدرجه تولستوی ظاهر نشده اما کم استعدادی انگلیسی در مجتسمه سازی و عجز آلمانی از نوشتن کتابی بکمال « جنگ و صلح » انگلیس و آلمان را از سعی و کوشش باز نداشته است. مانیز باید در کسب معرفت کوشا باشیم و بيك شکست از میدان بیرون نرویم و بیاد گرفتن هر آن چیزی بپردازیم که جان و تن ما را آسایش دهد.



نوشته ام و باز مینویسم و هزار بار دیگر خواهم نوشت که تسخیر تمدن فرنگی برای ایران جز از راه زبان فارسی ممکن نیست و فارسی زبان زنده و چشمه جوشنده ایست که هر ایرانی عاقل صاحب ذوقی بآن آشناست و زبانی که هوشنگ هتاوید ساخته دلیل جهل و گرانجانی اوست و فارسی نیست. نخستین تکلیف ما آنست که فارسی را از دوستان و آشنایان خود نیز بیشتر دوست بداریم و کسانی که بخواهند آن را فاسد و ناقص و بیمقدار کنند، چه دوست و چه آشنا، خواه ایرانی و خواه بیگانه، هم جاهل گستاخ لغت تراش و هم نیمه فاضل سست عنصر ابن الوقت، همه را دشمن ایران بشمریم. کسی که رابطه میان ایرانیان و بیگانه وسیله پیشرفت حقیقی و تسخیر تمدن فرنگی را بازیچه خود کند اگر دشمن

مانیست پس چیست؟ تا روزی که هوشنگ هُناوید و امثال او چنانکه باید فارسی یادنگرفته‌اند قول و فعلشان را در هیچ بابی معتبر نمی‌شمرم چرا که بفکلی بدگمانم و هر عقیده و پیشنهادش را معلول فارسی‌ندانستن و علم فروشی و حيله گری و بیخبری از دقایق تمدن ایرانی و فرنگی میدانم و بر هر ایرانی و علی‌الخصوص بر شاگردان مدارس ایران که امید این کشورند واجبست که او را امتحان و رسوا کنند.

ایران و اسلام را از هیچ فکری و عقیده‌ای نباید ترسی باشد. مملکتی که از فکر نوگریزانت نیمه جانست و دینی که از علم و تحقیق بهراسد باطلست. باید کتب بزرگ معتبر در هر باب و از هر جا و هر کس که باشد همه را خواند و آنچه را که لازمست ترجمه و تفسیر کرد. باید فقیه از عالم بیخبر را علم و معرفت آموخت و فکلی را براه راست آورد. باید بساط این تعلیم و تربیت ناقص نیمه فرنگی نیمه ایرانی را از میان برداشت و ایرانی را چنان پرورد که از تمدن فرنگی مرعوب نباشد و بظاهر آن فریفته نگردد و باید بدانیم که تا چندین هزار کتاب درسی و هر سال لاقلاً پنج هزار کتاب بفارسی صحیح چاپ نشود با اولین منزل سفر دراز معرفت جوئی و تسخیر تمدن فرنگی نرسیده‌ایم.

کیفیت حمله تمدن فرنگی و مضار تسلیم بی چون و چرا و فوائد مسخر کردن آن و کوتاه ترین راه رسیدن بمقصود نکته هائی دقیق در بردارد و اهل معرفت ایران که طالب پیشرفت حقیقی هموطنان خویشند باید در این مطالب مهم بچشم تحقیق بنگردند و عقاید خود را بنویسند تا حق از باطل جدا شود و در میان این گرد و غبار افکار پیریشان طریق نجات هویدا گردد. دشمن نیرومندست و دانا و وقت کم و دامنه اختیار محدود

یا تمدن فرنگی ما را خواهد گرفت و یا ما باید آن را بگیریم و نیز زندگی ملّتی در خطرست که دوهزار و پانصد سال از کشاکش حوادث روزگار جان بدر برده و هنوز زنده است پس باید دو دلی را از خود دور کنیم و بمدد عقل و تدبیر بوسیله زبان فارسی تمدن فرنگی را بگیریم و آن را آب و رنگ ایرانی بدهیم و جزء تمدن خود سازیم و نگذاریم که شیخ وهب روّعی و هوشنگ آهناوید و هیچ شیادی و دین فروشی ما را از این کار روگردان کند و اگر تمدن فرنگی را بازیچه بگیریم و یا از آن غافل باشیم یکسره نابود خواهیم شد.

موزه و کتابخانه و مدرسه و حتی مغازه فرنگی معرفت آموزست ولیکن مظهر کامل و جلوه گاه بزرگ جمیع علوم و افکار و عقاید فرنگی کتاب فرنگیست و آن را میتوان بایران آورد و در ایران خواند و ترجمه کرد. برای آنکه ایرانیان باصول تمدن فرنگ آشنا شوند باید ابتدا بترجمه دو نوع کتاب پرداخت یکی کتابهای مختصر بسیار ساده جدید تازبان فارسی بتدریج در بیان علوم و فنون گویاتر شود و این کار خود مقدمه ترجمه و تألیف و حتی تصنیف کتب مفصل و دقیق عالی گردد و دیگری ترجمه قدیمترین کتب اروپائی علی الخصوص یونانی و لاتینی چرا که کمتر رساله ادبی و علمی بی اشاره بآنها پایان میرسد. هر یک از آثار بدیع این دوزبان مرده و هر کتاب معتبری بهرزبانی که باشد چندین بار بزبانهای زنده مهم اروپائی ترجمه شده است و نقل آنها بفارسی چندان دشوار نیست و همچنین یکی از کارهای دیگری که بتسخیر تمدن فرنگی و بفارسی آموزی مدد خواهد کرد تصویب قانونیست که بموجب آن هر ایرانی که از مدارس عالی ایران و هر جای دیگر تصدیقنامه ای در دست داشته باشد ملزم

گردد که کتابی بفارسی درست بنویسد و چاپ کند و اگر او خود نتواند از عهدهٔ مخارج چاپ کردن بیرون بیاید دولت خرج آن را بپردازد و از این راه کتب بسیار بفارسی افزود خواهد شد. تهیهٔ وسائل ترجمه از قبیل کتب لغت و صرف و نحو دقیق و مفصل و نیز تألیف کتب خاص اطفال و تدوین شرائط مربوط با انتخاب و فرستادن اهل فضل ایران بممالک بیگانه برای مطالعه و تحقیق و تجربه اندوزی و چیزهای دیگری که ما را بتسخیر تمدن فرنگی مدد برساند همه وقتی انجام پذیرست که جمیع معرفت خواهان ایران در عظمت و جبروت و فایده و خطر تمدن فرنگی و راه مسخر کردن آن تأمل و تفکر کنند و رساله و کتاب بنویسند و آنچه مقبول اکثر ایرانیان عاقل صاحب ذوق شود باید مطاع باشد.

مقصود ما از نوشتن این رساله آنست که اهل فضل و دانش باین موضوع مهمّ دقیق چنانکه شاید و باید توجه نمایند و بشرح و بیان طریقهٔ تسخیر تمدن فرنگی بپردازند و معرفت طلبان بی تعصب را براه راست هدایت کنند و میدان را برای جولان هوشنگ هُناوید و شیخ وهب رو فعی خالی نگذارند. مایهٔ بدبختی و موجب تعجبست که در ایران جاهلان و بدکاران بایکدیگر همدست و متحدند و دانشمندان و نیکن کناره گیزواز هم گریزانند و بضرر اعمال فکلی پی نبرده اند و غافلند از کلام حکمت آمیز سعدی که گفت «دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد» اما جنگیدن با فکلی مشکل نیست چرا که این دشمن نادان بیک امتحان رسوا میشود و بیک ضربت از پادرمی آید.



امیدواریم که بقدر وسع خود بر خواننده مبرهن کرده باشیم که تسخیر

تمدن فرنگی از واجباتست و آن را باید با مراعات شرائط عقل و تدبیر هر چه زودتر بگیریم تا چشم و گوش و دست و زبان بسته گرفتارش نشویم. در کار تسخیر تمدن فرنگی و در هر امر خطیر دیگر هرگز نباید بمبلغ بیگانه، خواه مبلغ دینی و سیاسی و خواه مبلغ علمی و ادبی، گوش بدهیم چرا که بیگانه بحکم ضعف بشری و خودخواهی در بند مصلحت خویشست نه منفعت ما و از او شکوه کردن کاری بیجاست. گله ماهمه از يك مشت ساده لوح بیگانه پرستست که بخلاف عقل و جمیع سوابق تاریخی عالم از بیگانه صدق و صفا و خیراندیشی چشم دارند. از صفات خوب رضاشاه پهلوی یکی آن بود که بدیگران، چه از ما بهتران و چه از ما بدتران، هیچ اعتماد نداشت و میکوشید که کارها همه بدست ایرانی انجام پذیرد تا باین طریق ملت بزرگ ایران باز در میدان زندگی آماده کار و کارزار شود و دوران عظمت معنوی خود را از سر گیرد. استقلال سیاسی که مقصود و منظور ماست خوبست و لازم اما باید بدانیم که بدست آوردن استقلال کامل سیاسی موقوفست بداشتن استقلال فکری. ملتی که استقلال فکری ندارد و چشمش بدهن این و آن و گوشش بقول فلان و بهمانست بهیچ نوع استقلالی نخواهد رسید چرا که سزاوار هیچ نوع استقلالی نیست. ما خود هوا خواه هر فکر درست نو و هر عقیده متین جدیدیم اما معتقدیم که مدعی اصلاح و راهنمائی ما بتمدن فرنگی باید ادراك و انصاف بقدری داشته باشد که بداند ایران از قبیل ممالک چهل پنجاه ساله نیمه زبان کم تمدن نیست تا بتواند باسانی خود را بمملکتهای دیگر ببندد و بواسطه کم مایگی ظواهر تمدن دیگران را بپذیرد و در مکتب تمدن کودک وار الفبا بخواند. ایران با همه ویرانی و پریشانی ایرانست و تمدن دو هزار و

پانصد ساله دارد و نابوده و نا دیده انگاشتن جلال هخامنشی و قدرت اشکانی و حشمت ساسانی و جلوهٔ دربار صفوی و عظمت شاهنامه و حکمت مثنوی و لطف گلستان و بوستان و گیرندگی کلام حافظ اگر محال نباشد بسیار دشوار و دور از عقل و صلاحست .

تمدن یعنی کوشش در افزودن کیفیت این عمر زود گذر نه کاستن از آن . چه لازمست که هر که کباب گوشت ران بره را باشم «ژیگو» بخورد خود را از کوکو و فسنجان محروم کند؟ چه عیبی هست در آنکه ایرانی هم نوشتهٔ علما و فضیلهای فرنگی را بخواند و هم از شعر انوری و نظامی لذت ببرد؟ که گفته است که ایرانی آشنا بشعر شکسپیر و گوته از سخن سعدی و حافظ بینیاست؟ گفته ایم که ما وارث تمدن ایرانی و سخن بگزارف نگفته ایم . ما وارث این تمدنیم یعنی میتوانیم از هر چه ساختهٔ فکر و ذوق گذشتگان ماست فایده ای حاصل کنیم . پس بیدار و آگاه باشید تا حق شما را ضایع نکنند و میراث گرانبهای شما را برباد ندهند . کوتاه نظرانی هستند که میخواهند بدلائل سست و ضعیف شما را از ادراک معانی عالی و لطیف که از چندین قرن پیش بتدریج در قالب زبان فارسی جمع شده است بکلی عاجز کنند و گرنه بجای لغت سازی لغت تراشی نمیکردند و غافل از درس اوّل تمدن فرنگی یعنی حفظ زبان از شرّ سفیه علم فروش مدّعی رهبری شما بتمدن دقیق فرنگی نمیشدند . این اشخاص برای آنکه چند روز در میان مثنوی ساده لوح مشهور شوند عزم کرده اند که از کیفیت عمر شما بکاهند و در زبانی که بیش از هزار سال در دست استادانی از قبیل رودکی و فردوسی و حافظ ساخته و آمادهٔ قبول معنی شده است بهرحیله خلس بیندازند

و شمارا از راه بردن تمدن فرنگی منع کنند. مگر با من هم عقیده نیستید که اگر براستی خواهان پیشرفتیم باید فارسی غزالی و مولوی را خزانه علم و ادب و حکمت جدید کنیم نه زبان فکلی و جنّ و پری را. پس هر بیدانش نیمه ایرانی نیمه فرنگی که در این روزهای سخت پر آشوب در دل شما شكّ اندازد و پیرا گندن عقاید فاسد باطل و بالفباسازی و لغت تراشی فکر شما را پریشان کند بیمایه ای، علم فروشی، گستاخیت که میخواهد شمارا حیران و سرگردان کند و از ادراک عجائب علم و صنعت باز دارد و بیچاره تر و درمانده تر سازد و ریشه ملت ایران را بخشکاند.

آشنائی ما با انواع تمدن فرنگی و اقتباس از هر نوعش کاری بی سابقه نیست. هم از روزی که یونان، این دختر هنرمند اروپا، نخستین فرزند تمدن فرنگی را در دامان خود میپرورد ما با او سروکار داشته ایم. شرح جنگهای ایران و یونان در کتاب اولین مورخ بزرگ اروپا در جست و جنگ چه بفتح سر آید و چه بشکست فاتح و مغلوب و اخلاق و تمدن هر یک را خوب بدیگری میشناساند. نخستین شکست بزرگ ایران بدست اسکندر مقدونی شاگرد ارسطو بود که میخواست ایران و یونان را بهم آشتی دهد و تمدن ایرانی و یونانی را بهم پیوندد. پادشاهان اشکانی که یونان دوست بودند چهار صد و شصت و هشت سال در ایران حکمروائی کردند. بواسطه جنگهای ایران و روم هم در ایام سلطنت اشکانی و هم در دوره ساسانی تمدن ایرانی و تمدن فرنگی دائم در گپ و دار بود. بعد عرب آمد و کار رنگی دیگر گرفت. عربی کم کم زبان علمی شد و ترجمه مصنفات افلاطون و ارسطو و بقراط و کتب جغرافیا و منطق و حکمت و طب یونان در مدرسه های ایران بدست شاگرد و استاد افتاد و تاسی چهل

سال پیش هر کس که در ایران باین ترجمه های ناقص و علوم و فنون محدود و متوقف آشنائی داشت حکیم و فیلسوف بود و در تمام این قرون زبان فارسی راه طبیعی خود را پیموده و زبان علمی هر چه بوده فارسی از طریقی که در پیش داشته هرگز منحرف نشده و از یونانی و لاتینی و کلدانی و عبری و عربی و ترکی و زبانهای دیگر لغت گرفته و بآن رنگ فارسی زده و سرانجام این زبان خوب لطیف جاننداری شده است که هموطنان حافظ آنرا چنانکه باید میشناسند و میپرستند. این رابطه و آشنائی طبیعی در میان بود و بود تاسی چهل سال پیش از این که بعضی از اشراف کوتاه فکر فرزندان خرد سال خود را بفرنگ فرستادند و از روزی که این گروه نیمه ایرانی نیمه فرنگی مدعی رهبری ایران بتمدن فرنگی شده اند در فکر و زندگی و زبان ما خلل افکنده اند چرا که بهیچ تمدنی چنانکه باید آگاه نیستند، نه در فرنگ میمانند تالاقل تمدن فرنگی را بشناسند و جای خود را در میان هزاران هزار رقیب بدانند و نه در ایران بتکلیف خود یعنی آشناسدن با تمدن ایران عمل میکنند.

آنکه میخواهد تمدن فرنگی را برای ایران مسخر کند و رهبر قوم خود شود لاقلاً باید بداند که ایران سه چهار هزار خانه بدساخت و خوش ساخت شمال طهران و ملت ایران مرگب از چهل پنجاه هزار تاجر خرج تراش گریزیا و شیخ و فقیه دین فروش و وظیفه خوار و وکیل و وزیر عشرت طلب فقیر گداز نیست. نه این زبان زرگری عجیب و غریب پر از لغت بد ترکیب از قبیل دادخواه و دادستان و دادیار و دانشنامه و دانشیار و دانشکده و برات کش و برات گیر زبان ایرانست و نه این کارهای ناشایسته بصویب و صلاح ملت ایران. فایده آشنائی بتمدن فرنگی آنست

که طریقه کار او را بیاموزیم و مطابق آن عمل کنیم نه آنکه بتقلید او پردازیم و بجای زبان و تاریخ خود زبان و تاریخ او را یاد بگیریم. کسی بدقائق تربیت انگلیسی واقفست که بداند درخت این تربیت در هیچ جای دیگر میوه درست نمیدهد. آشنائی بزبان و تمدن روسی نباید باعث آن شود که لغات و اصطلاحات روسی را بیجا بکار بریم. در مکتب روسی باید درس وطن پرستی و تهیّه وسائل آسایش مردم را بخوانیم.

بهوشمندی و فرزوانگی و علم و معرفت شهره شدن و رهبری ملت و حتی جمعی قلیل برگردن گرفتن کار هر کس نیست و از پیش گفته اند عروج بر فلک سروری بدشوار است. ما نیز معترفیم که آشنائی کامل بکوچکترین شعبه علوم و فنون فرنگی وقت دراز میخواهد و دانستن بیش از یک زبان امری مشکلست و تتبع در اصول تمدن ایرانی و فرنگی پس از دوره تحصیل در مدتی کمتر از بیست سال تصوّر پذیر نیست. ما منکر هیچیک از این مطالب نیستیم و هم باین علتست که میگوئیم هر که از مدرسه عالی فرنگی بیرون آید و یا آن ایرانی که بعد از مدرسه و قتش را همه در مجلس عشرت و قمار و بدید و باز دید صرف کند مرد تسخیر تمدن فرنگی نیست و نباید تمدن ایرانی و فرنگی را بازیچه خود سازد. آن ایرانی که در مدرسه عالی فرنگی درس خوانده و در معلومات دیگری هم که مربوط بمدرسه نیست همدرجه همدرس فرنگی خود باشد هر تبه طیب ده و شاگرد مهندس و یا معلّم ابتدائی فرنگیست چرا که تمام این قبیل اشخاص در مدرسه های عالی فرنگی درس خوانده اند. آنکه مدعی اصلاح امور ایران و ترویج تمدن فرنگیست باید هوش و حافظه و قوه تشخیص و مقایسه و ذوق و فهم و دانش و ادراک بیش از فرد عادی

داشته و بتأییدات الهی مؤید بوده باشد . نه هر که در فرانسه طب بخواند عالم طبست و نه آنکه معانی و بیان و بدیع و عروض و قافیه و دقائق زبانی را بداند شاعرست . کسی که در بزرگترین مدرسه آلمان فیزیک و شیمی تحصیل کرده باشد عالم فیزیک و شیمی نیست و هر که در این باب همعقیده من نباشد باید بگوید که پس بچه علت در هر يك از ممالک متمدن اروپا و امریکا از هزار طیب یکی را عالم طب میخوانند و از هر ده هزار آشنای بعلم فیزیک و شیمی که مهمترین تصدیقنامه را از بزرگترین مدرسه گرفته اند یکی را استاد بزرگ می‌شمرند و از این گذشته کسی که اگر فرانسه بخواند فارسی از یادش برود و اگر باتمدن فرنگی کمی آشنا شود تمدن خود را فراموش کند عاجز است قاصر نه فرزانه ای در علم و تمدن فرنگی متبحر . خلاصه ، مرد کوتاه فکر کوتاه نظر متعصب غافل از دقائق امور در میدان تسخیر تمدن فرنگی بیکاره ایست که ضرر بسیار دارد و فایده هیچ ندارد .

امروز در همه ایران عالمی ، شاعری ، نویسنده ای همشان استادان قدیم ایران و استادان فرنگی همعصر ما نیست . انراق گوئی و مدح و ثنای بیجا از ما که هموطن ابن سینا و غزالی و فردوسی و حافظیم پسندیده نیست چرا که ما از ملل بی سابقه بی علم و ادب چهل پنجاه ساله عالم نیستیم که معنی بزرگی و استادی را ندانیم و بیهوده لقب بخشی کنیم . با اینهمه باید گفت که در گوشه و کنار ایران سی چهل محقق و ادیب و فاضل آشنای با اصول تمدن ایران و فرنگ هستند که بی ریا کار میکنند و خود را مصلح بزرگ و مکلف بتغییر سوابق علم و معرفت و خط و زبان چندین قرنه وطن خویش نمی‌پندارند . موافق طریقه علمی بتدریج و بقدر

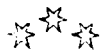
وسع خود در رفع نواقص و افزایش وسائل تحقیق و تتبع و اقتباس از تمدن فرنگی میکوشند و مقاله‌ای که مینویسند و کتابی که ترجمه و تألیف میکنند در قدر و قیمت از نوشته فضلالی فرنگی همسال ایشان کمتر نیست.

من از تعصب گریزانم و با کسی که دشمن فارسی و خصم ایران و مانع راه تسخیر تمدن فرنگی نباشد نزاعی وجدالی ندارم. در کار ملک و ملت و در هر امر خطیری که در آن پای بود و نبود ما در میانست با عدوی گستاخ لجوج مدارا کردن ادب نیست بیم و هراس و نامردی و سست عنصریست. معتقدم که سخن باید گفته شود و گفتم و بموجب این کلمات متعهد میشوم که اگر روزی از میان این ملت بزرگ دانشمندی، فرزانه‌ای، داهیه‌ای برخیزد و بدلیل و برهان برا کثر فضلالی این مملکت ثابت کند که تغییر خط و لغت و نحو آثار تمدن دوره اسلامی و هر نوع تغییر دیگری بمصلحت ایران و شرط لازم پیشرفت و تسخیر تمدن فرنگیست اوّل کسی که با او بیعت کند من باشم اما راهنمائی عاقلانه بی ریا دیگرست و خودنمائی و فضل فروشی و از طریق پراگندن عقاید عجیب شهرت طلبیدن و در بنیان فکر و زبان و تمدن هموطن خود خلل افکندن دیگر و با ایرانیان نیمه فرنگی، با این مدعیان بی انصاف بی دانش سربحث و جدل ندارم چرا که قول و فعلشان را بچیزی نمیگیرم.

این رساله حاوی شمه‌ای از عقاید منست. مدعی و مخالف هم عقاید خود را نوشته اند و اگر لازم بینند بر نوشته‌ام اعتراض خواهند کرد و بر من خرده و غلط خواهند گرفت. هواخواه آزادی فکر و قلم و از کسی که عقاید مرا مردود و استدلال را باطل بنخواند هرگز نخواهم

رنجید. طالب آنم که خطای خود را بدانم و از تکرار کردنش بپرهیزم پس از هر که عیبم را نمایان سازد شکوه نخواهم داشت و هر مطلبی را که بدلیل برهن ثابت کنند بجان و دل خواهم پذیرفت.

قصدم آن بود که راجع بتمدن فرنگی و طریقه معامله با آن کتابی مختصر بدوستان معرفت خواه و علی الخصوص بجوانان این کشور هدیه کنم و آن را برای بحث و تحقیق در این امر عظیم که در زندگی فردی و ملی ما تأثیر بسیار دارد مقدمه‌ای سازم. بلطف خداوندی این کار انجام پذیرفت و اکنون از اهل فضل خواستارم که در این مطلب دقیق چنانکه باید امعان نظر کنند و ایرانیان خاصه جوانان را با اصول تمدن فرنگی و طریقه تتبع علمی رهبر شوند. امیدوارم که دانشمندان خواهشم را بپذیرند و حاصل معلومات و کمالات خود را از خواهندگان دریغ ندارند. در باب تسخیر تمدن فرنگی سخن را در این جا ختم میکنم و حکمیت میان مدعی و خود را بدوق سلیم هموطنان خود و امیدگذارم چرا که غیر از آن پشتیبانی ندارم و مرجعی نمیشناسم.



معمار نوق ایرانی از قرآن و چند حدیث و خبر و از افسانه های ایرانی و عرب و هندی و ترجمه ناقص بعضی از مصنّفات یونانی و علوم و فنون قدیم که بنسبت علوم و فنون امروز بسیار محدود بوده در ایامی که مجسمه سازی و نقاشی نیز چنانکه باید امکان نداشته کاخی چنین مجلل بوجود آورده است، قصری بیلندی شعر فردوسی و فکر خیّام و بظرافت خیال سعدی و حافظ.

سی هزار کتاب معتبر از عربی و ترکی و فرانسه و انگلیسی و آلمانی

و روسی و سایر زبانهای مهمّ فارسی ترجمه کنید و ده کتابخانه يك مليون كتابه و يك کتابخانه سه مليون كتابه حاوی جمیع کتب فارسی و عربی و بزرگترین کتب و مجلّات و رسائل عالم در ایران برپا سازید و عین و یا نمونه و قالب و طرح و عکس مجسمه ها و تصویرها و بناها و هر آن چیزی که معرفت آموز باشد همه را در ایران جمع آورید و آهنگهای روح پرور موسیقی فرنگی را برالحاف خیال انگیز موسیقی ایرانی بیفزائید و فارسی را از چنگال لغت تراشان برهانید و شیخ و هب و روفعی و هوشنگ هناوید را براه راست هدایت کنید و اگر باز گمراهی را بر طریق صواب اختیار کردند هر دورا بدلیل و برهان برجای خود بنشانید و ایرانی هوشمند در ایران تربیت یافته را برای تسخیر تمدن فرنگی بممالک فرنگ روانه کنید و با عقل و احتیاط بوسیله این زبان زنده بلیغ فارسی علم و ادب جدید را برخزانۀ معرفت ایران بیفزائید و بینید که ایران آن مادر همیشه جوانیست که میتواند فردوسی دیگر و ابن سینای دیگر و سعدی و حافظ دیگری بیاورد و نیز فرزندان پیرورد که در فکر و علم و ذوق از افلاطون و نیوتن و گوته هم کمتر نباشند اما امروز ما نه چنانیم که باید باشیم . علت بسیاری از مصیبتهای ما پیش آمدهای زمانه است که از اختیار بشر بیرونست ولیکن ما هم مقصّریم پس بیائید تادرا آستانۀ عظمت معنوی ایران و زبان ایران اعتراف کنیم که ما نیز خود گناهکاریم چرا که از تمدن ایرانی و از فارسی غافلیم و از تمدن فرنگی بدیدن سایه ای و ظاهری قانعیم . باید کار کنیم و اگر مرد کار نیستیم از این و آن شکوه کردن و از جور فلک نالیسن بیفایده است چرا که اکثر بدیها را ما خود بر خوشتن روا داشته ایم . مسعود سعد سلمان گفته و چه خوب گفته است :

همچو ما روزگار مخلوقست گله کردن ز روزگار خطاست

گله از هیچکس نباید کرد کز تن ماست آنچه بر تن ماست

اما اگر مرد کاریم و ایران را آزاد و آباد و ایرانی رانند درست و دانشمند و توانگر یعنی سعادت‌مند می‌خواهیم باید از خطر نهراسیم و بیشتیبانی تاریخ ملی دوهزار و پانصد ساله خویش و بمدد بزرگترین و عزیزترین میراث خود یعنی این زبان یکتای بیهمتای فارسی که گنجینه فکر و ذوق و آئینه تمام‌نمای روح ایرانیست بجانب مقصود برویم، نه درنگ کنیم که بمانیم و نه شتاب که از پا در آئیم و بمقصد نرسیم و بیاد داشته باشیم که این ایام با همه ظلم و تعدی و تروریرش بیدی عهد تیمور و چنگیز نیست و این خود روز نیست که از آن خورشید امید بردل ما میتابد.

راستست که امروز ما بیلاهای سخت گرفتاریم ولیکن ما را هنوز ایرانی میخوانند و آن نامیست بزرگ و نشان قومی که بیست و پنج قرن در مقابل تندباد حوادث ایستاده و در مکتب مصائب و شدائد روزگار مجرب و آزموده شده و بر سیمای زشت بدبختی عارفانه لبخند زده و از معلم زمانه درسها گرفته و از دفتر زندگی داستانهای شیرین و تلخ خوانده و هرگز نومیدی را بدل خویش راه نداده است. آری امروز بیلاهای سخت گرفتاریم و هم امروزست آن روزی که باید بکوشیم و خویشتن و ایران و نام ایرانی را ارجمند و بلند کنیم. مگر از رود کی، از این شاعر تیره چشم روشن بین، نشنیده‌ایم که:

اندر بلای سخت پدید آرند فضل و بزرگواری و سالاری

لی کی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرا نہ لیا جائیگا۔
